



3000/

1

2

3

4

5

6

7

8

9

10

11

12

13

14

15

16

17

18

19

20

21

22

23

24

3000/

1 2 3 4 5 6 7 8 9 10 11 12 13 14 15 16 17 18 19 20 21 22 23 24 25 26 27 28 29 30 31 32 33 34 35 36 37 38 39 40 41 42 43 44 45 46 47 48 49 50 51 52 53 54 55 56 57 58 59 60 61 62 63 64 65 66 67 68 69 70 71 72 73 74 75 76 77 78 79 80 81 82 83 84 85 86 87 88 89 90 91 92 93 94 95 96 97 98 99 100

3000

بنیادین و کمال فضل و کمال
بنیادین و کمال فضل و کمال



در طبع می شود و در مقبول
در طبع می شود و در مقبول

اطلاع۔ اس مطبع میں ہر علم و فن کی کتب کا ذخیرہ سلسلہ وار فروخت کے لیے موجود ہے جس کی فہرست مطول ہر ایک شائق کو چھاپہ خانہ سے مل سکتی ہے جس کے معانیہ و ملاحظہ سے شائقان اہلی حالات کتب کے معلوم فرما سکتے ہیں قیمت بھی ارزان ہے اس کتاب کے قیاس سے جو کتب کے قیاس میں بعض کتب فقہ فارسی و عربی وغیرہ درج کرتے ہیں تاکہ جس فن کی یہ کتاب ہو اس فن کی اور بھی کتب موجودہ کارخانہ سے قدر دانوں کو آگاہی کا ذریعہ حاصل ہو۔

کتب فقہ فارسی

بدائع منظوم۔ سائل فقہ مصنفہ مولوی ناظم علی۔
نام حق۔ مصنفہ شرف الدین بخاری۔
ماتہ مسائل۔ مصنفہ مولوی احمد اللہ صاحب۔
شرح و قیام مع ملتقی الابرار۔ حاشیہ پر ترجمہ
شہرہ وقایہ عربی کا از شاہ عبدالحق دہلوی جلدین
۱۔ جلد اول۔
۲۔ جلد دوم۔
فتاویٰ برہنہ۔ امین سائل فقہیہ مصنفہ
مفتی محمد نصیر الدین صاحب۔
جامع صغیر۔ مصنفہ امام محمد بن حسن صہبائی
مع رسالہ احوال بلقیات فقہا و رسالہ اقامت الحج
مصنفہ مولوی عبدالحسن صاحب۔
ہدایہ مع ترجمہ و شرح حامل المتن منقول از
مطبوعہ کلکتہ جو چند علما سے نامدار نے بالتفاق
راے مدون کیا یہ کتاب مختار ان و دو کلا کے
لیے مفید ہے چار جلد میں کاغذ خفائی۔
۱۔ جلد اول۔ کتاب الطہارت سے

کتب الحج تک۔

۲۔ جلد دوم۔ کتاب التکاح سے کتاب
الوقوف تک۔
۳۔ جلد سوم۔ کتاب البیوع سے کتاب النصب تک
۴۔ جلد چہارم۔ کتاب النسخہ سے مسائل شریعت
ہدایہ مع ترجمہ۔ ہر چار جلد کاغذ سفید۔
کثرۃ الدقائق۔ فقہ کی معتبر کتاب مصنفہ
نصیر الدین صاحب کرمانی۔
مالا بدمنہ مع وصیتنامہ مصنفہ قاضی شاہ اللہ پانی پتی

کتب فقہ عربی

عینی شرح کثرۃ الدقائق۔ محشی کتاب البیوع سے
کتاب النصب تک مصنفہ عبد اللہ بن احمد شافعی
جامع الرموز۔ متداول بین العلماء از کتاب الطہار
تاکتاب القضا چار جلد۔
شرح و قیام۔ مصنفہ محمود بن صدر الشریعہ بن
عبید اللہ بن جمال الدین المصوبی محشی مع رسالہ
دائرہ ہندیہ از مولوی خادم احمد فقہ حنفیہ کی
درسی کتاب ہے جلدین الیہن عجائبات میں چھپی



بصناعت ملکین کا فضل خلافت و زمان



در مطبع می مستطیع بن احمد اشہد

تو یوین بر ملک زینب
 که با یونس در شکم ماهی
 شک علی فضل رسول
 ابد تا و رسول ایات
 حمد میگویی فزات
 که پاک است از همه نقصات
 چگونه قدرت و استقامت
 که رسول صلی الله علیه و سلم
 عاجز آمده در راه معراج از خود
 قائل لا احصی ثنای بیک



بسم الله الرحمن الرحيم

حمد بے حد ثنائی بے اعداد
 غافرست و رحیم و رحمنست
 آن خدائے که تافت از یک
 ذات پاک که خود به حکمت پاک
 کرد و گارے ز قطره آب
 لایموتے که از حکومت و
 یاد شاه ازل که تیر قضا
 شمع را گرچه کرد آتش جمع
 گرچه کرد او در آتشی فرق
 او به جسم داد شکل دیگر
 بلکه یک جنس آدمی در کون
 این چه صنعست این چه تقدیر

بخداے که نور ایمان داد
 پاک از عیب شرک و نقصانست
 شرق و غرب زمین و مهفت چهر
 قبضه خاک را در حد ابراک
 میکند گوهران نایاب
 نیست از حے شوق و زمیت
 کرد و کیسان به جمله شاه و گدا
 گریب از دوز قطره آب و شمع
 که بر آرد از آب آتش برق
 باعث عسر مشی اکل و گد
 نیست در یک مزاج و یک لون
 عقل کوته ازین نصا و یرت

آن تو انا که کرد ماه و سال
 گشت در آن نفس که آدم هم
 قادرے که حبیب خج و از فرش
 آمد آن کان علم و حلم و شرم
 آن حکیم ازل حکم که بجا
 کرد روی زمین ز طوفان کل
 آن قدیرے که ماه و نذر کرد
 دید اقوام لوط را در صبح
 توجہ سازی به ملک دنیا فخر
 آتشے را که باد شاه جلیل
 صادق الوعدہ را بندہ سجدا
 داد از بعد پاک خالق طاق
 آن عزیزے که در بنی یعقوب
 یافت از عرصہ غرب یک مهر
 که ویرضدق باور خساره
 اہل مدین نشد با وفو الکیل
 کرد او فرق نیل اور کون
 او بداد و دیے و کان و نار
 انس و جن و وحوش و طیر و باد
 خواہد این ناصری و منصور
 حکم او شد بیانی با وہ

آسمان و زمین بدین منوال
 کرد و اناے اسم چن بدین تم
 برو جزوی ز شب و رات اعرش
 خدا بگارش بنور بودے گرم
 داد او دیس را مکان غلا
 تر نکردند پائے شیخ رسل
 بالک عاد و سج مصر کرد
 زبر وزیر کرد و در یک صبح
 شد یک صیحه نیت جابو الصخر
 کرد یک بخطہ بوستان فطیل
 کرد و انکہ باو بداد و حسدا
 بعجوزے بشارت اسحاق
 کرد و چندین هزار ماہ شہوب
 گشت شاه جمیع نیکو چہ
 شاه حال طفیل گوارہ
 سوختند او را آتشین آختیل
 راہ موسی و غارق و فرعون
 میبده صفت لبوس ای یا
 تحت فرمان یک نگین بنہاد
 می بندد در جبلت میورے
 کرد و سلطانی و رسل اوہ

[illegible]

خود و پدر و سرخ و صبر با ایوب	یا ز خود یار و کرد و بند و خوب
او به فرزند بے پدر شد قفل	و او پیغام رهبری و فضل
و گریار افسردق ویداره	عزم خوروی ز شوق یک ذره
کرد و نازاده با یک لقمه	سید و صاحب و حضور و نبی
والدش و خلیل و لک صد غایت	کرد و قدرت خداست صیت
بطن باهی مقام ذوالنون کرد	بعد چل روز زنده بیرون کرد
انجین از تنگ نفس امان	دارد ایمان بنده اچه گمان
باز اصحاب کهف ساز و کلب	تو مکن رحمت حق از خود سلب
رحمتش را نه حد پایان است	همه ذمی عقل انبیای است
رحمت اوست صحر و از شکر	شکر حق صد هزار مرتبه شکر
بعنايات خود مسلمان کرد	جنس دیگر نکر دانسان کرد
و او مار از لطف خویش مقام	در میان ولایت اسلام
هم شنیدیم در کتب و دیدیم	زین سبب راه رست بگزیدیم
شکر و دیگر صد هزاران شکر	کرد و از امت حبیب خویش
پیروی اختیار کارش کرد	و دستار چهار یارش کرد
و رول بار تم نر و وهاب	بغض یک کس نال و از اصحاب
شکر و دیگر بذات سبحانی	و او مارا طریق فغانی
مصطفی گفتا و شب معراج	یعنی نعمان بامت ست سراج
شکر و دیگر صد هزار و نور	کرد و مار از اهل بدعت دور
از اصول فروع کل مهم	کرد و مار از اهل سنت تمام
نعمت جسم و او نعمت جان	در تراکت خاصیت چندان

که نام اعظم منان
بنی ثابت بن حاکم
ابن هریران و غیره
عادل و مؤمنان
عبد الله بن حسن بن
ابن هریران و غیره
عادل و مؤمنان
مفسونان و غیره
مؤمنان و غیره
شافعی بن ثابت بن
خان بن حبیب بن
بنی بن حبیب بن
بنی بن حبیب بن
نقل من و غیره
ابن حاکم و غیره
نشان حاجت جانی
و سایر نام و غیره
الجامع المصنف و غیره

زین همه به که داد و انانی	بهر ذات صفت شناسانی
و خپه از بهر مامیت کرد	در جهان کس نماند جدا کرد
از کد این نعم بیان سازیم	نیست مکن بیان آن سازیم
شکر و دیگر صد هزار و نور	کرد و بیرون بگرد از رفت را
لطف خود را بر اس شامل کرد	همه کمال کمال کرد
و او مارا طریق مرغیه	یعنی مسلول نقش بندیه

نعمت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم

صلوات خدای بر ساحت	بر سوسله که بود و الطاعت
نام پاکش محمد عربی	رو نماست صد هزار و صبی
صلوات خدای گیتی دار	با و در هر نفس هزار هزار
بر سوسله که افضل البشر است	مهربان تر ز ما و در دست
صلوات حق اغلب و اکثر	بعد و با می رگب و برگ شجر
معد و قطره با می ابر بهار	با و بر روح سید مختار
رتبه او که قباب تو سین است	ذات پاکش گزین کونین است
کرد و از دست تمام خلق خیل	اوست مقصود عالم است طفیل
شد دلیل همین سخن لولاک	پیشوای همه سعادت ناک
و صفش گو بیان کند یک	کی تواند ز وصف او اندک
و اصف اوست واحد القهار	یک و را علان و چند و بهار
صلوات خدای جز و کل	با و بر جمله انبیاء و رسل
همه بودند کان عسل و نور	و امن شان ز گرد و عصیان
با و بر هر چه یار یار رسول	آل و اصحاب و شداد رسول

و در هر نفس
هزار هزار
صلوات
بر سوسله
که افضل البشر است
و در هر نفس
هزار هزار
صلوات
بر سوسله
که افضل البشر است
و در هر نفس
هزار هزار
صلوات
بر سوسله
که افضل البشر است

رتبه هر چپار شمع طهر از در بیان عقیده آید باز

مناجات

ای حسد ای احد کرم	من اهل آسمان بغیر عمد
ای مفضل بر وزی جبرئیل	وی تکلم عطا کننده انس
ای که گذارنده خطا نسیان	ای شفا بخش علت عصیان
ای نگارنده زمین زمان	دار ایمان باز نقص امان
ای ناینده مندرج اصل	وی خطا بخش بنده یوم الفصل
ای ترجم کنند ویرجید	رحمتت را نه انتهاست حد
ای که آید با بر برون جهان	قصه ایمان اگر گشت شیطان
اورسد با بر از دست نه وریو	تو امان کن ز چنگل آن دیو
همای حال بسنده خوباشی	چسیت حد لعینک لاشی
زین جهان فنا شود عینیت	منزل است کور ما هیتیت
جسم هم جان جدا بجا آید	دو فرشته بوی سوال آید
گر کنند زهر چشم آن وویاک	سینه های جبال گرد وویاک
گر نباشی تو دستگیر آجانه	وامی بر حال شهرساران واک
روز آخرت که آسمان ورت	شود از بهیت قیامت
پاره پاره فرو شود از چشم	که همای زمین شود چون چشم
ای چنبرن گرد و آسمان و زمین	وامی بر جان آدم سکین
خلق عالم شوند یکی با کرد	شود احضار جسد گردا گرد
در حساب کتاب وزن سوال	عقل از اهل و زبانا لال
زنجیر جبال گفتن نه	از تو یک دره منتقین نه

ملک الفرق بین المؤمنین و الکافرین
الاصحاب هم الفرق المؤمنین
لا یزالون فی فی فوائدها و لا یزالون
اسم العزیز الذی لا یشاک
شی فی صفاته لا یشاک
بالمؤمنین و لا یزالون
و الا حق رب العالمین
ان یقر بصدقانه و صدقته
وصفاته الالهیه و یقر
باجاد و من شئت من کون

آید آمدن ندا که گیرا گیر	دخما آید از جوان و پیر
واسه بر جان آدمی زاده	ملکان عذاب آماوه
پروهای عیوب دریدن	چون بگیر و جیم غریبیدن
زیر او پیک ز مو بار یک	آن حجیم از شب سیه تاریک
غیر از ان راه نیست راه دیگر	هم ز شمشیر تیز بران تر
نهندش کشته و ماوه	گویند آسنا مو کلان پانه
وامی بر جان بنده غافل	گر تو آسان نسازی آن شکل
ترس و شرمی ز واحد القهار	از همه سخت و از همه دشوار
تو کن روز فرق موجب حرق	گر چه هستم بجرم عصیان غرق
پدرستی تو بر عقیده ما	یا الکی کشای ویده ما
لوح تحقیق در کنارم کن	اهل حق را بلطف یارم کن
دور کن از سلوک نامردان	پیر و حضرت بنی گردان
گر چه دعوی قطب غوثی کرد	دل ما کن ز اهل بدعت سرد
ز هر کس در دهنم آب طمع	کاسه ام را مننه شدای طمع
راست منت بپای بهت ریز	از طعم اسم قناعتم کن سیر
بناهی قریب کن یک شبر	دور گردان ز خود فروشی کبر
کار ما را مکن زیاده و کم	از امور شریعت اکرم
هر چه طلبم از انعام قوی ده	قائمم را لباس تقوی نه

در بیان توحید و صفات باری تعالی

شکر از دو که ما مسلمانیم	جز شریعت و کرمیند انیم
در معنی که عسلمان هفتند	در عقاید نوشتم این گفتند

ابن عفان ولی دین عثمان پسر عم مصطفی است علی خلفای محمد عربی کس از اینها خلافت چون پیش نشده هیچ عالم عرف اول هم اصحاب است و مختار بودی راه امت آمانت است هر یک ستاره روشن چونکه نبود درین حدیث شک کی از این اختلاف نقصان در حدیث با معنی او بی گشت محلی در اجتهاد آن یک گفت المجتهد قدس خطی مستحق که ثواب شود بیکه ثواب یا بد او بغض یک کس بدل نمی آید است بروی جهاد کردن ختم کافر است و لعین و ابرین است بدخل بهشت قطع بس بعد عثمان و بعد از حیدر بوجوبیده سفید است و بی خبر	ابن ابی انکبه جمع است آن بعد از آنکه کامل است و هر چه سازند در حدیثی آنکه بر جایی مصطفی است بعدشان چون خلیفه کامل اجتماع مساوی و انصاف است با یک اندوختن میانند مصطفی گفت و صبح و عین نیت ما را خلافت هیچ کس اختلافی که در میان نشان بود آن جهادشان یک معنی بود حق جانب علی و شکی آویخته اند و می شود محفل که خطائی در اجتهاد و درود و در شهادت و اقامه یکو شکرند بجهاد است و ایم هر که سازد یکی از اینها شتم خاصه آنکه سب شیخین است است از صحب مصطفی و کس او را بیکه صادق است و عمر عبد الرحمن طلحه است و زبیر
--	---

بما انکبه جمع است آن
بعد از آنکه کامل است و
هر چه سازند در حدیثی
آنکه بر جایی مصطفی است
بعدشان چون خلیفه کامل
اجتماع مساوی و انصاف
است با یک اندوختن میانند
مصطفی گفت و صبح و عین
نیت ما را خلافت هیچ کس
اختلافی که در میان نشان
بود آن جهادشان یک معنی
بود حق جانب علی و شکی
آویخته اند و می شود محفل
که خطائی در اجتهاد و درود
و در شهادت و اقامه یکو
شکرند بجهاد است و ایم
هر که سازد یکی از اینها شتم
خاصه آنکه سب شیخین است
است از صحب مصطفی و کس
او را بیکه صادق است و عمر
عبد الرحمن طلحه است و زبیر

باز چو فاطمه حسن و حسین غیر از اینها میان خود است همه صحب نبی جنت سیر بجای یک داخل شدالت نیت شد خلافت پس از نبی سال کشتی سال هم پیشتر که بود شش ماه حسن باین ارشاد گرچه بودی معصوم و درو گرچه بودی بس و دری کامل گرچه بهشت نکر و در این معقول	شد بشارت در سید کونین بند این خود ترس کجاست نگینی یارشان بگر خیر لیک برده بشارت قطعت بحدیث نبی بود که سال ختم در وقت آن چهار اکرم بعد شش ماه با مسعودی از کسار صحابه محنت نشده چون چهار و یاد شاهد این سخن حدیث رسول
در بیان امامت و احکام آن	
بحد و دست رعیت اسلام امر حق را از منی ساز و فصل با اطاعت کینه ز اهل و فرع گرچه او خود بفسق و عصیان نیت شد و امام معصومی بلکه در شرع شرط او نیست در پس او نماز میخوانیم سج بر موزه هم روا و ایم	شرط باشت بهر و یار امام نبود که در حدیث عادل و جمل حکم او باشد از موافق شرع شرع فرمان کند با آنست شرط کرد دست شیعه از شومی رجل بالغ و مسلمانست بحدیث نبی چنین دانیم مثل اهل بدع نیست ایم
در بیان خارق عادات و اقسام او	
چون کرامات اولیا حق است	در بیان حقیقتش و شوق است

بما انکبه جمع است آن
بعد از آنکه کامل است و
هر چه سازند در حدیثی
آنکه بر جایی مصطفی است
بعدشان چون خلیفه کامل
اجتماع مساوی و انصاف
است با یک اندوختن میانند
مصطفی گفت و صبح و عین
نیت ما را خلافت هیچ کس
اختلافی که در میان نشان
بود آن جهادشان یک معنی
بود حق جانب علی و شکی
آویخته اند و می شود محفل
که خطائی در اجتهاد و درود
و در شهادت و اقامه یکو
شکرند بجهاد است و ایم
هر که سازد یکی از اینها شتم
خاصه آنکه سب شیخین است
است از صحب مصطفی و کس
او را بیکه صادق است و عمر
عبد الرحمن طلحه است و زبیر

این سخن را صحابه بشتنیدند	از دهان رسول فمیدند
حضرت مصطفی سجاد استاد	لیک یاران او بر او افتاد
مصطفی که بر اسمعی میخوانند	زین فعال صحابه حیران ماند
ز ان حکم رسول بود می پاک	بعضی از سامعین نگر و ادراک
آخر آنجا ز آتش تپاه تپال	کرد آخر پس از نماز سوال
گفت آن قوم مای گزیده ما	سور نموده است در شنیده ما
ورنه ما را چه جد و جد است	بجلاوت شاکینش کار
مصطفی و رسول را جز نیست	گفت آن صووت صووت شیطانت
چون شنیدند از رسول خدا	در عرق گم شدند سرتاپا
مصطفی را چنان طوبی دست	در همه زندگی چنان نشد دست
پیک حق باتسلی دل او	آمد از لا اله الا هو
گفت آن سرور و دو کون سون	تو با صحابه خوب باش بلول
بر همه انبیا که بر حق ریت	دید القانکرده باش نیست
بعد ازین قول حضرت سائر	گشت او را تسلی خاطر
ایشان گویند سوسه شد بر رسول	این سخن باطل است معقول
او که در عصمت خدا باشد	آنچنان سوسه چون رو باشد
چونکه از سوسه در اصول دین	انبیا جمله اند معصومین
مصطفی که حبیب خالق بود	افصح و عقل حلالن بود
ما فظا و ناظرش خدای است	اینچنین سوسه کی کند ای دوست
الفرض زان حکایت مذکور	هر چه باشی بخوبی مشورت
بجس بخا و مگر می دین تو	هست آن دیو و کین تو

که با صحابه مصطفی آن دیو	در حضور رسول سازد ریو
نیست اعلامی او بیا واحد	کرد او نامی آن صحابه رسد
گرچه غوغائی مباحش با این ظن	مگر شیطان نیرود بر من
این سخن از عقیده باشد دور	هست جابل باین سخن معور
بعضی از کار نمی می سازند	باز در پیش خلق می نازند
گرچه این را ندوشته اند گناه	و او رخصت مرا رسول الله
نهی کرد می اگر چه در زنده	منه را امر کرد و بایسته
این سخن افتح سخن باشد	قابل این چه سهل تن باشد
این سخن بار رسول بیتان است	اچنه او دیده است شیطان است
گرچه در سهل صورت این کار	نمواند شدن چو نمیسر
لیک از مدعی او روید	خویشتن را رسول میگوید
گر محبت بر رفت زین قانی	هست حاضر کلام ربانی
مانده مشربان ایزد متعال	گر تعامل کند بخواب خیال
مصطفی گرچه رفت از این نزع	یا و کاری به اند بر ماسرع
مانده حکم شریعت اسلام	که تعامل کند بکشت خام
بجتمدین عظیم الرحمنان	کرده زان وجه شرع را مینان
هر که دل با کشتون خود بندد	نفس شیطان بر پیش او خنده
هر که باشی مستقیم بود	بیگمان محرم سریم بود
بعضی از صوفیان بر عالمند	که ز خامی بکفر انجاست
از عقیده ده و گر بفقر ضرور	گوی نظمی شود بانند او و
بغایات آن مسیح نفس	ساختم بار سون علم پوس

ساخته اند که از اصول و فروع مسالك التقيين بنسب ادم نام	تا بقدر مجال خویش شرح و تکلیف نظیر را نهادیم تمام
در بیان بیان آورده بعد از این است تصدیق با آیات الهیه	چونکه آنجا میات کامله نیست لذت نه تمام و در عذاب
کما فران را بود و عذاب قبول بجوش اهل بدیع معالیه نیست	دو فرشته که نگه داشت و نگه پرسد از رب از رسول دین
آید اندر قیامت بعد از سوال جواب گفت پیغمبر بشیر و نذیر	طفل را فی سوال در این اسیخه در آن کتاب نه موده
در عقیده نوشت سعد الدین قول سید شجاع می بوده	تا که باشد در ضیع از طفال پرسد آنجا ملک گفت تقيين
لیک در چند نسخه است سوال در خلاص بود علی التقيين	بدو طفل با جواب سوال و به ناخن نگه گرفته یاد
یا بالاسام حضرت متعال بهین قول شارح او را	و حدت حق تعالی دانستن گوش کن مرتز از من عرض است
در مهات مسلمین بی ظن گفت قبل از بلوغ این فرزند	هست لازم لطیف در اندک هست لازم با کت بای تو
والد و والدیه بخوانانند نمود والدیش را می نیکو	باشد این فرزند از بلاغت بعد رو و اطفال موبدان سیه
گفت بعضی مصنفان بعد اینچنین در کتاب نه نوشت	

است در طفل اهل کفر خلافت پاره گفت در سحر باشد	کرده هر یک سخن درین اوصاف تابع ما در مودع باشد
گرا زمین و ویکی مسلمانست پاره میکند چنین اعلام	طفل در شمع تابع آنست شود اهل بهشت را اعلام
بوستن پیغمبر که بود و مودی مرد گفت درین سکه سخن نام	اندرون سکه توقف کرد بجدا و نوز خویش بگذارم
نیست با انبیا سوال در آن گرچه بعضی نوشت هست امی	اصح قول این بود ای جان اسیخه کفر العیب و تقيين کرد
چون قیامت که روز آمدنی است نفع آحت بصورت او شود	بعد ازین مرگ زنده میشدنی روح مادر بدن دمیده شود
آن حسد آنکه مرده اول بار دیگر گشت در نقصان است	کر و پید امر این میکل چونکه در قدرت می آسان است
هست بر حق بر روز مشر سوال نامه آید که ابد است راست	نامه آید موافق اعمال بهان شخص لغات خدمت
پیش آن جمله سرخ رو باشد جنت عالیه مکان او است	نادمی ها قوم اقر او باشد رحمت حق بحکم و بیان است
نامه آید که ابد است چپ در میان حسد لغات انبوه	از خداوند او شد گشت غضب بلایک ندارد که خذوه
باز آید انداخته شود یعنی غلغله بگوش سازند	نیز نم بجسم مسلوه باز او را در آتش اندازند
هم بر جنب زور عدا سبوح سوی دوزخ کنند کاشکش چون	

گفت همچون ولی حاکم بود
 گفت شخصی اگر بگوید
 گفت دو پارچه میگویم بگفت
 این سخن را شنید از دهقان
 گفت حسن عقیقت او تو
 رشته صدق تست بجان
 عمر با جان بکنم از این باب
 وجه دیگر که طالب علمان
 در شروح حواشی معلومست
 در سار علم و معانی
 پاره که شکسته پاوستند
 فهم شان در بیان حق طلبی
 شاید آنرا عوام بر خوانند
 شاید آن خالق را مفید بود
 این قدر فهم اعتقاد است
 در جواب نوشته باشد بل
 غیر ازین در کتابها دیدم
 زین سبب از مخالفت نهیب
 لیک اندر فرغ جان کنم
 یک روایت روو بحرمت چنین
 گرچه او را حسد ام شمارد

فردی شبیه ربی نموده بود
 تو چه میگوئی در جواب او
 گرچه باشد پدر و یا فرزند
 لب خیرت گزید با و ندان
 آنستین با و بر نسا و تو
 رحمت حق با اعتقاد درست
 نشنیدم ازین زیاده جواب
 و انداخته دلیل صد چندان
 سنگ شکل نیزه شان مومست
 چپنشین بنحمان محتاج اند
 طالب شرع مصطفی هستند
 نه نشیند بنسخه عربی
 صورت اعتقاد خود دانند
 گفتن من باین امید بود
 فی الحقیقه مناظره هوس است
 عمر ضایع بود بعلم بدل
 علم بهیوده رانده کوریدم
 نکشو کم ز قبول آنساب
 جان شیرین برای آن گندم
 صدر و آیات با سلاقی نیز
 متقی در غسل نه آرد

انجی نظمی که درست کردم
 از دلائل محال گفتن است
 گر زشتاد خویش پرسیده
 گرچه اشکال حرف که دو باز
 عمر سازد مساعده یاسه
 پر سادش گزین دلیل طوف
 نیست از این سخن دلیل به

از دیار شش بی کم آوردم
 آدمی عاقل و متفکر نه
 گویم اینجا دلیل و زبیده
 شود این نسخه لیک دور و دور
 هست کافی همین قدر است
 من بگویم دلیل راست سلف
 چونکه رفتند ما بسبیل به

فصل در بیان بعضی از اسامی صنف

سامعابر پیچ پاسه سخن
 در ابعاد تینم خمیس طاهر
 به خمیس عیوب است رازم
 چونکه من را بل استفاده نیم
 اولیوسای من اگر برسی
 خدمت شاه عمر میگردم
 یعنی زانی که از طمع پید است
 در شستن تعصب آئین بود
 وقت خوردن طعام میشد هر
 برنجی هر یکی شده خندان
 نالهسان از عنایت باری
 تا که گشتم محب درویشان
 یعنی آن مرشد بلا شهاب

بلکه تصحیح کن خطای سخن
 ناقصیهایی خویش میدارم
 لیک بر گفت نظم ناچارم
 خواجه و شیخ و میرزا و ذمیم
 زود از من گزیدی و تری
 نان ز قوم و زهر می خورم
 گویم از این زیاده نیز است
 ثم بالا و فکری پائین بود
 یعنی او فوق ماست و این شرح
 گفته میشد خوشامدی چندان
 و او سلطان بخت من باری
 یا نعم صحبت خوش ایشان
 پیرو حضرت حبیب الله

نام پاک مبارکش نوروز
وصف ایشان گریبان سازم
جذب آن متقی فرو بگیرفت
بنی تو قف پاشش تمام
زان محل چشم دل باو بستم
یعنی زین پیشتر فرس بودم
باو بود و چنین زبونی من
دل سنگین آن خدای من
ساکت در یک رنگ لا از او
آن توجیه بشک انجاسد
آن مساکین نو از سلطان مرز
کنند جان شان ندانستم
من ندانستم شهادت
گرچه بی رنگ مانده ام بی بو
گر نباشد عنایت پیران
ورنه من کی و نظم گفتن که

فصل در بیان نصیحت پسر زنده دار چندی

ای چراغ دو چشم و جان پدر	خوبی قلب محب باین پدر
در دو عالم خدای یارت باد	لوح تو نصیحت و در کفایت باد
آبروی دینی و دین یابی	دولت آن و بخت این یابی
قرب گیری شود و منازل تو	معدن عشق حق شود و دل تو

در خمیسه تو هر چه خواهد بود
با تو گویم نصیحتی یک چند
گر تو پسندد بچسان گیری
مقصودت را خدا کند حاصل
پدرت شد بنا کسی شایع
پدرت بگذراند عمر خجیل
من بد نیای و من شدم خرسند
مثل من تمام تا تمام باش
خدمت اهل شمع را شویار
از حق راوند خویش اگر ترسی
علم را دست گیر و عامل باش
تو نه ترسی خدای ترسانند
صحبت اهل صدق امر مست
دور بودن از صحبت فساق
اسب هست بگوی فقرت ساز
انیا که گذشته اند محسب
بندگانی که حق شناخته اند
بفقییری خویش فاخر باش
اقرابت که صاحب قصرند
عمالت گمرا تیز دندان ست
و انما فکر او بال کس است
برساند خدا آن مقصود
رشته جان و الدای فرزند
حلقه باب آسمان گیری
بنایات خود کند و حاصل
تو کن عمر خویش را ضائع
تو کن زینسار پیشه سهل
تو سر بند خویش را بر بند
پشتگی پیش گیر خام باش
زینسار ای عزیز من زینسار
ساز از هر دو علم او درستی
و انما ترسکار کامل باش
بند و ترساندن او که داند
هر که زانم سر تباقت جداست
هست واجب باو خالق طاعت
تا توانی تو نام را دی ساز
همه بودند فاعل یک کسب
هر که از کس طمع نداشتند
خائف روزگار آخر باش
همه در خدمت شمع عصرند
نزد مردم شغال خندان ست
مال مردم باوند و شتر ست

صنعت او در میسان مردم
عمر او صفت کارش بود
ایچ کر کے شبان نخواهد شد
فقر از جفت ساری او گریان
هر کی اثر دهاست آدم رنگ
چون نمی سازد اثر دهای زود
کامر انان ز خوردن بلکوس
شاید آنها ترا بخود خوانند
تو هم اسی تو چشم دلریشان
خواب غمنا می سخت مابدل گرم
خوشه چینی گمنی با گاهست
جانه که منته بصدور به
گفت بر این جو بهر هفت
نقشه نیست بامه و با که
گر تو با منجبه سر می آری
صفت پاک در داندان پاک
در دل هر که در دمی و غم نیست
هر که در دماغ بستگی نه بود
هر که زمین در دینی خبر باشد
ماور و خواهر و برادر است
هر که از دور عشق بی خبر است

گرد سر رشت و علامات کم
را و به بود که نه پیودن
راهنم پاسبان نخواهد شد
علما از سخا می او حیران
پرست نزدشان پو مو رنگ
عاز رنگ از برادر سب مور
کرده از فقر و قوتنا مدرکس
منصب را بکر و وقت با منت
عازت باز منجبه ایشان
بهر از صد هزار بستر نرم
بهر از صد امیری و شاهای
اثر هزاران لباس بازر به
بهر از شکر ریا رفعت
هر که از نعمت قناعت به
طلب از من تو خط بیزاری
هر چه باشد صفای حق آن پاک
خرد و گاه دست حکم آدم نیست
مرد و پند از زندگی نه بود
جست از انبیاء اگر پدر باشد
دور و گزینست دشمن گزینست
اوست خصم از پدر و خرد و پند

ای سرور دل کیاب پدر
و پند پدر بکن در گوش
بجوانی خود مشوعست
هر که از شره یک قدم دورست
خوش تن را بفضیلت یار بکن
آنکه خود را با تشش اندازد
سازد و لیم زبان شیرین بدل
هر که شومست یک شوم دوم
غیرت دین گزین که این غیرت
حق تعالی که عادل است و خفور
سر من چشم طلوعی می پدر
حق تعالی ترا از فسق و فجور
خود نگه دار از فعال زشت

به بدی تو نیست تاب پدر
تا توانی لباس تقوی پوش
از شدت بر و ن شود زده
از خداوند خویش مجبورست
جان شیرین سزای ناکرکن
عاقبت از وی اسیر چون سازد
دور باشی و سخت گونی هرل
کرده این خبیث را مطایبه نام
بخت نام علایر و سیرت
خود غیورست و دوست را غیور
و اما این بود و عسای پدر
تا بر روز من راق و آرد و دور
روز محشر کند سزای هشت

مفصل در بیان شکست نفس کردن صنعت

ای که قنای خویش انداز
پای لنگت هنوز اندر جباه
ناشده قدر شیر و دراز کبر
فلق سمعت هنوز جسم و بکر
نشده شام روز گارت هیچ
مهر قنایت هنوز اندر ابر
ناشده بهره مند غرق سلک

بند بند از خود مشور زنده
دست شکست میبری بابه
میکنی رشته صدا در ابر
تو کنی رحمت ناسی مردم
میکنی دعوی کمال چو قبح
میکنی ممتدی بخلق چو غیر
چو کشی بر حقیقت دل کلک

حال جامع اگر باشد این
و عسره بامی که با گزاردند
نرسد انتساب بقتل کس
ای منسل اگر مسلمان
بشخص کثیف لیل و نهار
از برای من از وقت بیخ
بلکه این پنج نیست است
شوق شیطان نفس ارمی گرم
بهرت زمان و شمع جانی
او ترا با چه شیوه با پرورد
بنده بودی ولی ز نامروی
بندگی را بجان کن ای بنده
ای مصلی سعادت است نماز
بطریق نماز پر و ازیم
گوهر نظم را که سفت شود
اهل تقوی با و عمل سازند
ای برادر ترا نباشد ظن
گرچه این بنده هست عام خام
بحکم علم و کرات وقت اند
خواه مومن که اعلم خاص است
آن دیگر که مولوی غزنی است

وامی بر جان تارک مسکین
گفت سلطان دین از دارند
حد او راحت دای و اندویش
پنجگانه چهره انمی خوانی
رخت بامی کشی هزار هزار
نهی از چه روی بر خود رنج
مونس بجهت قیامت تست
شرم با و از خدا می عالم شرم
امر بر پروردگار می مانع
نیکی او ندانی آن نامرد
بندگی را بجا نیاروی
تا نگر دی بچهره شرمند
بهترین عبادت است نماز
انچه دانسته را بیان سازیم
صورت حسیاط گفته شود
چنگ بر سوی احوط اندازند
از کجا وانی این بنامی سخن
هر دو استاد است مرقم
در قیقه یگانه وقت اند
در بحر علوم خواص است
شفقت او با جلی و غنی است

یا آلمی تو طفت کن حالی
هر دو را چون جنید نرالی
فصل در بیان دو از وده فرض اتفاقی که در شمار است
منطق فرض که دو از وده است
چون ابو حفص آن امام کبیر
نام این فرض را اندکس
گرچه افعال او مجبای باشد
گرچه این ظاهر روایت نیست
ای خدا ترس نام این اعداد
اهل بقیت بلاک احقاف است
این فرائض ایامی الا وراک
نیت و وقت قیامت یکشیر
بعد ازینسا بود رکوع و سجود
از خلا فیه هم بیان سازیم
و صفت هر یک بیان شود و شیک
اولین شرط آب پاک بود
زمان طهارت که از نماز نخست
اول شرطها و ضوابط باشد

هر که دانسته است مرده است
گفت این مسلم چند نظیر
خواندن او درست نبود پس
این ندانست نارد و باشد
اختلاف است بی کراهت است
بیر وستان نموشش او با و
نمازی توره چه انصاف است
آب پاک است بجای نماز پاک
هم قیامت قرات است ای پر
قتله آخر اتفاق آن بود
اهل توفیق را عیان سازیم
خواهد بود در محل خود یک یک
در عهدی آب خاک پاک بود
بی طهارت نماز نیست درست
پیش گفتن و را نکوباش

فصل در بیان معلما
گرچه از عالمان پاک خمیر
منقباتی که راه دین پویند
آن علامت معلما بایست

اختلاف روایت است کثیر
معلمه دیده حرف می گویند
یقین و ان علیة فتوای است

در حدیثی است که
مسلمانان را
در نماز
باید که
با وضو
نماز کنند
و اگر وضو
نکردند
نماز آن
باطل است
و اگر وضو
نکردند
نماز آن
باطل است

بهمه مو کنند کوه عذاب	کوههای گمشده را چه جواب
هین که روز فراق حضرت او	پرسد از حال بنده موی بوی
بهر موی گمشده ای بنده	این قدر می شوند شسته بنده
و ای بر عجب زبان نامه تپاه	هر زمان می کنند کوه گناه
عمر سه روز را کنند هیا	از خداش مرنی از خلق اما
ای جفا جسته نفس بد کردا	کرد ازین فعلی خود زینهار
گر چه موی گمشده خطا پوشی	تو بعضیان زیاده می کوشی
مشو می غره گر چه بی زرد	در گرفتار شت پیر می گرد
اندر پنج اگر نشاز می شرم	هست فردای نفس از رخ گرم
شرم سلطان واحد القمار	از عذاب سقر بود و شوار

مسک التفتین
در بیان
کوههای گمشده
و ای بر عجب
زبان نامه
تپاه
عمر سه روز
را کنند هیا
ای جفا جسته
نفس بد کردا
گر چه موی
گمشده خطا
پوشی
مشو می غره
گر چه بی زرد
اندر پنج اگر
نشاز می شرم
شرم سلطان
واحد القمار

فصل در بیان ستمهای خود

انچه اندر و غلو بود ستمت	کوهی با این غریب بی منت
هست شرح و قایم بر حقین	تیر در سخن بود و تمیز بین
بیت تشبیه دیگر ترتیب	در و غلو ستمت بی تکذیب
شافعی گفت آن نام لبیب	فرض بود دست نیت و ترتیب
در جمله فقیه مسعودی	تشبیه بعضی فرض فرمودی
کی بود وقت تشبیه اینجا	بعضی گفتند قبل استنجا
بعضی گفتند وقت او را بعد	بعضی گفتند قبل بعد ای بعد
قبل بعد از هیچ اقوال است	احتیاط است لائق مال است
این سخن در هدایه مشهور	هست در قاضی خان اصح مذکور
همه ز بر جندی ابتداء می و غلو	می گوید از غلو و ستم او

چون طهارت کنند ای فرزند	عسل آرند دستها تابند
زگر شد در کتاب قاضی خان	نیز در چند نسخه است بیان
دست شستن چگونه است اینجا	بعضی گفتند قبل از استنجا
بعضی گفتند بعد می باید	اصح اینست هر دو را شاید
انچه صدر الشریع کرد و خبر	اینچنین در شش و چهار و گر
چون بگیرد و لبا بدست لیبار	عسل آرد و میین خود بر بار
بعد بر دست راست گیر نظرون	نیز بر دست چپ کبار و حضرت
لیک باشد انامی آب کلان	نیست ممکن بدست رفع آن
همه در آن زمین انامی خورد	دست چپ اندکی بیاید برد
یعنی انگشت تهاش ساخته غم	نه در آید و لیک کف را هم
بنه آن گرفته را به بین	تا بکشد مرتب مثل مالدین
دست ایمن بیکد گر مال	ورند دست چپ را آلد
بعد ازین دست است اندازد	تا به تطهیر چپ پیر و ازو
اینکه گفتیم در کتب مرویت	گر بنجاست بدست ظاهریت
بوده باشد بنجاست ظاهر	هست لازم ورا کند ظاهر
افقه وقت خویش شمس الدین	کرد در شرح مختصر تفسیرین
دست ناپاک نه انامی خورد	بد نظرت کلان نباید برد
بکسی گوید پیش چنین هستم	آب نه بر بنجاست و ستم
ور نباشد کسی نه بدست دیل	دست شود با آب و بی قیل
اونه است آب در دهان سازد	بنجاست دست اندازد
ور نباشد هیچ یک امکان	بعد میسازد شش تمیم آن

مسک التفتین
در بیان
کوههای گمشده
و ای بر عجب
زبان نامه
تپاه
عمر سه روز
را کنند هیا
ای جفا جسته
نفس بد کردا
گر چه موی
گمشده خطا
پوشی
مشو می غره
گر چه بی زرد
اندر پنج اگر
نشاز می شرم
شرم سلطان
واحد القمار

بعد از آن قصه بر وی بود	آنچه تا پاک دست خود شود
که در بار ابراهیم طویط ظهور	در باب جوست حکم او است ظهور
خواهد آمد بجوای هر دو بریا	زود باشد در شرط استعجا
سنت است از شفیع روز فراق	بعد ازین منضمه است تهنیشاق
اینچنین در مسلوته سعودی	در کتاب درایه است مودی
حکم بر سنتی مبنی را نهند	مالکیت فریضه میدهند
نیز در چپ نشین مشهور	هست شرح وقایع اندک
گفت با دو آب تازه در هر یک	بوجبه شیعه امام فنیض اشار
سه کرت کن ازین و با یک طرف	شامعی گفته است با یک طرف
شرح او را در هر بیان کرده	در کتاب جملاصه آورده
تا هر علق ای برادرین	مضمونه باشد استعاب دین
سنت است از شفیع روز فراق	تا دماغ است حد تشنشق
متوصنی کند باین مضمون	آب مبنی بنفع او سیردن
هست سنتی از رسول خدا	باز تثلیث غسل هر اعضا
ظلم کرده است او تعدی هم	هر که سازد ز یاده زین یا کم
در نهکای چنین کند تعیین	در کتاب درایه باشد این
اینچنین هم تعدی خواهد بود	یا بسازد و زیاده از محب و دو
نیست باکی تعدی نبود آن	گشت زاید ز بهر اطمینان
از وقت او ای حجه سازد یاد	هم درین باب شرح او را
میکنند استعاب جامی شست	آب هر مره وقت غسل است
موضع خشک آن محل ماند	بار اول که آب را بر اند

مسک المفقین
 این کتاب پاک دست خود شود
 در باب جوست حکم او است ظهور
 زود باشد در شرط استعجا
 بعد ازین منضمه است تهنیشاق
 در کتاب درایه است مودی
 مالکیت فریضه میدهند
 هست شرح وقایع اندک
 بوجبه شیعه امام فنیض اشار
 شامعی گفته است با یک طرف
 در کتاب جملاصه آورده
 مضمونه باشد استعاب دین
 تا دماغ است حد تشنشق
 آب مبنی بنفع او سیردن
 باز تثلیث غسل هر اعضا
 هر که سازد ز یاده زین یا کم
 در کتاب درایه باشد این
 یا بسازد و زیاده از محب و دو
 گشت زاید ز بهر اطمینان
 هم درین باب شرح او را
 آب هر مره وقت غسل است
 بار اول که آب را بر اند

دوم و سوم از اصابت کرد	این تثلیث غسل گشت ای مرو
هم خلل اصابع است بر شین	در وقایع است سنت ای دروش
بوالکرام مویید دل صاف	گفت تخلیل کجاست خلل
اصح قول از سنن بشار	در کتاب دیگر بود اختار
سخن باز جوئی تخلیل	بلکه باشد ز بعضی اهل سبیل
قول عبدالمعلی دین بر حق	گفت تخلیل دست را مطلق
دست با یکدگر در آوروی	گفت تخلیل دست ادا کردی
آنچه در شرح ش حسین که هست	گفت او خال و زشتی است
اینچنین بوالکرام شریف	گفت او خال و زشتی کف
چون بود سنت خلل پا	صورت او بود ز زت پالا
آنچه در این کتاب ذکر شد است	ابتدا کن بنفش چپ دست
سازد از خضه بریدی پای	ختم بر خضه چپ ای خوش رای
هم درین نسخه در خلل پا	فرض گفت بعضی از علما
بجیه خویش با اصابع راست	سوی بالا زت کنند سجاست
گفت در سنن بن خلل پیش	بعد تثلیث غسل وی نه پیش
نیز اندر خلل کجیه که هست	میشود سوی خلق پشت است
لیک تخلیل هر دو پای و دو دست	یعنی بعد از ایصال آب شدت
بوالکرام چپ آنکه کرده بیان	نیز عبدالمعلی پاک روان
سنت است استعاب سحر	در کتاب نهایی که خبر
شامعی گفته است سنت نیز	بلکه مالک فریضه کرد تیسر
سنت مسح راس پس پشت	آنچه در بعضی نسخه مضمون است
بسته گشت خویش از هر دست	بجزی از کف با و کن پوشت

مسک المفقین
 این کتاب پاک دست خود شود
 در باب جوست حکم او است ظهور
 زود باشد در شرط استعجا
 بعد ازین منضمه است تهنیشاق
 در کتاب درایه است مودی
 مالکیت فریضه میدهند
 هست شرح وقایع اندک
 بوجبه شیعه امام فنیض اشار
 شامعی گفته است با یک طرف
 در کتاب جملاصه آورده
 مضمونه باشد استعاب دین
 تا دماغ است حد تشنشق
 آب مبنی بنفع او سیردن
 باز تثلیث غسل هر اعضا
 هر که سازد ز یاده زین یا کم
 در کتاب درایه باشد این
 یا بسازد و زیاده از محب و دو
 گشت زاید ز بهر اطمینان
 هم درین باب شرح او را
 آب هر مره وقت غسل است
 بار اول که آب را بر اند

در خلاصه سنای عیسایان
 بعد از گذشت گفت برای مرد
 یک سبزه بهر ابرام
 کشت از ناصیه بجهت خویش
 آنچه باقی که مانده بود از کف
 باطن هر دو گوش مسح بساز
 اینچنین مسح ظاهر اذنین
 آنچه صدر الشریعه فرموده
 مسح اذن آب سرشاید
 می بود استغاب سرگیار
 شافعی گفت مسح سر را از
 در صلوٰه فقیه مسعودی
 نیز هر چه یار اهل تقار
 یک دلیل و گریان شده است
 در کتاب خلاصه بی شبت
 سنتی منسوخ از پیغمبر
 در صلوٰه فقیه مسعودی
 سه تراشی بعد مسح
 اینچنین بر بریدن اظفار
 قول بعضی اعاده می سازد
 اینچنین سنت آمده است و لا
 پاره در کت ابهاست کلان
 چیزی از کف و یک ذکر نکرد
 می برد از نگاه آن حضرت
 یعنی آست عقیب از آبش
 میکشد و ثقل بهر دو طرف
 یعنی با باطن مسح باز
 سنت سنت بر بطن ابرامین
 بلکه در نسخا چنین بود
 شافعی گفت آب نو باید
 بر امان ماست الحنتار
 که کرت سنت است مثل غو
 نقلها از رسول فرمودی
 کرده اند استغاب سرگیار
 مسح همچون تمیم آمده است
 گفت تثلیث مسح را بدعت
 است را سازد از مقدم هر
 گویم آنچه امر فرمودست
 نیست حاجت بارگشی دیگر
 نیست حاجت اعاده دیگر بار
 هر چه احوط بود جهان شاید
 یعنی در مذہب ائمہ ما

در کتاب خلاصه سنای عیسایان
 بعد از گذشت گفت برای مرد
 یک سبزه بهر ابرام
 کشت از ناصیه بجهت خویش
 آنچه باقی که مانده بود از کف
 باطن هر دو گوش مسح بساز
 اینچنین مسح ظاهر اذنین
 آنچه صدر الشریعه فرموده
 مسح اذن آب سرشاید
 می بود استغاب سرگیار
 شافعی گفت مسح سر را از
 در صلوٰه فقیه مسعودی
 نیز هر چه یار اهل تقار
 یک دلیل و گریان شده است
 در کتاب خلاصه بی شبت
 سنتی منسوخ از پیغمبر
 در صلوٰه فقیه مسعودی
 سه تراشی بعد مسح
 اینچنین بر بریدن اظفار
 قول بعضی اعاده می سازد
 اینچنین سنت آمده است و لا

مالک این را فرضیه میدانند
 هر که اربع یوسنی ماند
 در بیان بی در پی شستن
 در و لا هر یک سخن گفتند
 آنچه صدر الشریعه کرد
 هدرین باب شارح او را
 گفت اندر میان غسل و وضو
 باز از اول وضو تا پا
 همه را جمع ساختن نیک است
 از خلاصه و از مصنف نیز
 مالک سنت لغیل هر غسل
 هست در وقت وضو مسواک
 در نمایه نوشت اند جان
 و به اگر شستن او دارد
 در صلوٰه فقیه مسعودی
 طاهر مذہب علحدہ است
 هست در قاضی خان بلا شاه
 هر یاری که منکر است ازین
 در فضول اینچنین بیان کرده
 بلکه هر یک در جمله ترک آورده
 آنچه در جامع ابرامین
 نیست قائم مقام او است
 در و لا هر یک سخن گفتند
 آنچه صدر الشریعه کرد
 هدرین باب شارح او را
 گفت اندر میان غسل و وضو
 باز از اول وضو تا پا
 همه را جمع ساختن نیک است
 از خلاصه و از مصنف نیز
 مالک سنت لغیل هر غسل
 هست در وقت وضو مسواک
 در نمایه نوشت اند جان
 و به اگر شستن او دارد
 در صلوٰه فقیه مسعودی
 طاهر مذہب علحدہ است
 هست در قاضی خان بلا شاه
 هر یاری که منکر است ازین
 در فضول اینچنین بیان کرده
 بلکه هر یک در جمله ترک آورده
 آنچه در جامع ابرامین
 نیست قائم مقام او است

در کتاب خلاصه سنای عیسایان
 بعد از گذشت گفت برای مرد
 یک سبزه بهر ابرام
 کشت از ناصیه بجهت خویش
 آنچه باقی که مانده بود از کف
 باطن هر دو گوش مسح بساز
 اینچنین مسح ظاهر اذنین
 آنچه صدر الشریعه فرموده
 مسح اذن آب سرشاید
 می بود استغاب سرگیار
 شافعی گفت مسح سر را از
 در صلوٰه فقیه مسعودی
 نیز هر چه یار اهل تقار
 یک دلیل و گریان شده است
 در کتاب خلاصه بی شبت
 سنتی منسوخ از پیغمبر
 در صلوٰه فقیه مسعودی
 سه تراشی بعد مسح
 اینچنین بر بریدن اظفار
 قول بعضی اعاده می سازد
 اینچنین سنت آمده است و لا

کار او بدعت هوا باشد	ریج احداث کی روا باشد
بلکه بر او کلام مقت بود	کرب و اناترین وقت بود
نشاندی غم از دل مردود	درین گویند که ملائکه بود
کرد برای خویشین یک کار	ترک نماز و احداث القمار
شد گرفتار لعنت ابدی	گشت تار و زریه چون مندی
هر که برای خویش کار کند	خویشین را بدید یار کند
مستطیع را بهما فرستاده	خب را از امر و منی خود داده
او بلب تشنگان بود ساقی	کار خیری نمائند و باقی
در زمان جهان بهشت جمال	دین مار را رساند حق کمال
اسیحه او کرد گفت بهر ناس	مجتهدین نوشت در قرطاس
اسیحه اندر خلاف این باشد	من ندانم که نام دین باشد

مسلك التقيين
بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد و آله الطيبين
الطاهرين
الذين هم
البرية الامية
التي لا تعرف
الدين الا
بهم
وهم الذين
كانوا
على الهدى
والمستقيم
والذين هم
البرية النورية
التي لا تعرف
الهدى الا
بهم
وهم الذين
كانوا
على الهدى
والمستقيم
والذين هم
البرية النورية
التي لا تعرف
الهدى الا
بهم

فصل در بیان مسح کردن

منع کردن چنانچه مستحب است	ابتدا بر کعبین از ادب است
بزرگ و بهر خویش فخرالدین	کرد در شمس مختصر تقيمين
مسح کردن بود آب جدید	فی الصحیح از ادب بسیار دید
نیز سنت نوشته اند او را	این بود احسن مذاکر علی
خواه از سنت است خواه ادب	مده از دست خود ثواب طلب
از نمایه نوشت شمس الدین	نیز عبد العلی و ظفر الدین
مسح کردن شدت برگردن	هست بدعت بخلق آوردن
اینچنین شفه حسین تینیش	کرد و در جامع البیاضش
مسح کردن که کرده اند بیان	و در جانت منتسای آن

پای گیر دوی از نمایه هست	مسح کردن بود به پشت دست
در وضو مستحب که فرمودی	در وضو و فقیه مسعودی
نزد غسلی شهادت آوردن	گفت چون نجم دین عمر بنین
خواند آنچه نوشته اند و عا	به از آنکه غسل بهر اعضا
اینچنین در وضو مسعودی	در قنای وی شرع فرمودی
فشان آب را خور و قائم	مستوصی نمائید در حمام
فضله ما بسا و روا باشد	در شسته خورد و روا باشد
هست اندر کتابها مشهور	در حدیث نبوی بود مذکور
گرفت و به نسبت بود نیکو	آب سفای ز زمزم آب و نفو
منع فرمود و اندر این باب	غیر از اینها قیام خوردن آب
کرد و در حدیث نشیخ و خویش یاد	بزرگ و بهر شایع او را و
در وضو از ادب بود و بنین	سوی بر سوی قبل آوردن
در وضو کردن این ادب شایع	آب نجاسه بدست چپ باشد
می گیر و بدست راست انا	لیک اندر محصل استنجا
نخ که قطر با شستن بر مرد	در زمین مایند باید کرد
بسته آداب را و دائم با	یا زمین و حنہ ملائم با و
اینچنین ذکر کرد و درستان	شیخ بولیش آن فقیه جهان
باز گوید شهادت از پی او	مستوصی در انتهای وضو
این مسعودی را نبی من بود	بعد از آن گوی بزرگ در و و
در رحمت شود کثرت با و	هر که گوید چنین از بعد وضو
نیز در حدیث نشیخ فرمود است	در وضو و فقیه مسعودی

مسلك التقيين
بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد و آله الطيبين
الطاهرين
الذين هم
البرية الامية
التي لا تعرف
الدين الا
بهم
وهم الذين
كانوا
على الهدى
والمستقيم
والذين هم
البرية النورية
التي لا تعرف
الهدى الا
بهم
وهم الذين
كانوا
على الهدى
والمستقيم
والذين هم
البرية النورية
التي لا تعرف
الهدى الا
بهم

چون بسیار در طهارت کامل چشم بر پشت پایی و اردو باز سوره قمر در ربع ازان شده با در کف پای می شسته آورده ترک آداب زینهار بسیار خشن سنت بدارست حکم دارد واجب نگر که گروه حق فرصت داری نگردد بر بیانت نسخه بار است تارک آداب گرچه ترک آداب نشاء احم آنکه از مصطفی آداب باشد گرچه ترک آداب نیست گناه نیم تنگ کسی و عیب با تو او که روز جزا بدیاری این عجب در طریق انسانی آنکسان نعمت آداب مانند نبود خوب در حق طلبی با آداب باش تا کلان گردی آن آداب که بود فعال رسول در ظهور بطن سلوک سیر بنده را که حق قبول کند	فانهم استعد بقبول استقبال بعد الطهارت و بقاء تحت اعتنا خداوند از روی سستی استیاری از بزرگان دین بیان کرده نمود تا سمن ز دست بیار نمود تا بیار و واجب رسم نمود تا بیار و نگردد حق نمود تا بیار و میساست بنوشته است حق عفت آداب تارکش را آداب است حرام ترک کردن ترا عجب باشد بکن از حسب است قبول الله می داری می نگارد حرمت او حرمت او نگردد داری روی خود از آداب گردانی ظاهر است اینکه بی آداب خوانند بخود طلاق نام بی آربی هر چه خواهی ز حضرت آن گردی نه که کردار این شیخ قبول آداب از مصطفی است از غیر کار او پیروی رسول کند
--	---

اینکه از مصطفی آداب باشد
گرچه ترک آداب نیست گناه
نیم تنگ کسی و عیب با تو
او که روز جزا بدیاری
این عجب در طریق انسانی
آنکسان نعمت آداب مانند
نبود خوب در حق طلبی
با آداب باش تا کلان گردی
آن آداب که بود فعال رسول
در ظهور بطن سلوک سیر
بنده را که حق قبول کند

نارسیا از حساس بی بویت اشخا در سلام غیر سلام نام این معنی را آداب گردان گر کسی گفته بوده است و بال گرد این را نوشته اند گناه این را در دست این معقول است چیزی بسیار از گناه کبار کی داری شود عرف حلال چیزی بسیار است این معقول	منتهی منتهی آداب گویند بدنوشته اند در کتاب تمام از بزرگان سند طلب کردن وجه آنها شد دست عرف الحال و او رفعت مرار قبول الله معقت بهین سخن گوی است عرف گشت است می کنند چار هر که داند حلال گرد و حلال نویسند از هر می شود و بطول
--	---

فصل در بیان منتهیات

در وقت از دست آبی اگر آید چشم و غسل در معنی پوش مربی سخت آب را بر روی چپیت مقدار آب ده تعلیم سپاست مسح گرد بوز کس نمود استیاج استنجاء مکن شریعی بود و شهاد حکم شغال که نشانه بود چون درین باب شارح اورا هم آمار بنفس خود تخصیص نکند با انامی مس و روی	چپیت بر گوی خالص الله بکلام دینی می گویند مکن یک را آن گردید باشد به طهارت کنند یک من نیم باقی را بگوید یک من پس نیم من پس بود یا قیاسا چون ز مشقال شرح اشرف باد وزن یک صد و بیانه بود انچه کرده است ذکر سانه مایه نکند چو که این بود تقصیر میگردانند فرشته زمین و بوی
---	--

اینکه از مصطفی آداب باشد
گرچه ترک آداب نیست گناه
نیم تنگ کسی و عیب با تو
او که روز جزا بدیاری
این عجب در طریق انسانی
آنکسان نعمت آداب مانند
نبود خوب در حق طلبی
با آداب باش تا کلان گردی
آن آداب که بود فعال رسول
در ظهور بطن سلوک سیر
بنده را که حق قبول کند

آب بینی و نم مسنه بر آب	کره مسنه بود و اندر این باب
آب گریه که گریش شمس است	ای برادر و منوبه نهیست
نزد نفعان که بود بحر شرم	باشد آبی که با نجاست گرم
کره نبود و وضویش ای سالک	ای خلافا لاجرم سالک
آنچه باشد در وضو غلامیه	نکند بی حنیه و رصفیه
در مسال مقام است نجاست	ایچنین هم در استراحت جا
این محاسن وضو نباید کرد	مثل جهال خوب باید کرد
چه قیامت بنی خود کردن	در زمین نجس وضو کردن
شد قدر که مقام است نجاست	مسح کرده بود اگر او را
مسح سازی اگر بعضی بود	شده از عالمان بنی غیر
آب در آنف نم بر دست چپ	هست مکروه ای خدای طلب
بینی خود بر است افشاندن	عورت خویش نمکشت دادن
گرچه باشد مواضع خالی	در غمد و توپا و آصالی
این مناهبی که مابیان کردیم	هست اینجا گناه کشت عظیم
زانکه ستر از فروض اعیان است	کاشفش ظالم است و ان است
ایچ جا بل نباشد از این بد	ترک امر خدای خویش کند
خواه وقت وضو و غیر وضو	بی ضرورت مساز کشت او
گفت خیر البشر بناسور	لعنت حق بناظر و منظور
ایکه بر عمر خویش مینازی	نهی حق را بیکه دیساری
از بر اسے بگردن یک کار	می براری ز عورت ایزار
وامنت تا میان برداری	مگر این را گناه نگاری

مسکات التقیین
فی شرح احادیث و روایات
مقام استیقامت و ایستادگی
در راه حق و دوری از باطل
من اولین الناس فی الاسلام
با طریقه ای که در این کتاب
از شیخ ابوالحسن علی بن
العسکری علیه السلام نقل شده
و بیانی بر دست چپ
و بین خود افشاندن
و اگرچه باشد مواضع خالی
این مناهبی که مابیان کردیم
زانکه ستر از فروض اعیان است
ایچ جا بل نباشد از این بد
خواه وقت وضو و غیر وضو
گفت خیر البشر بناسور
ایکه بر عمر خویش مینازی
از بر اسے بگردن یک کار
وامنت تا میان برداری

گردانی گناه این در دین	زین عقیده لغو و بیهوده زمین
بهر امساک نیم گز کرد پس	دین و آئین خود نداری پس
از برای بیکان فکری دینی	ترک امرت را می خویش کنی
فت در جان خودت میدانی	از کجا دانی فت در انسانی
ای درینا که اندرین مه سوال	شد و خلق زمانه بجهت سال
لن لجانیکه کن منی شنید	ایچنین شخص را ولی گویند
این چه حق است این چه دانیست	این چه اخلاص نامسلمانیست
او که از امر و نهی سرتابد	این چه عقل است قرب حق یابد
او بود و رساوس شیطان	پاره هم روزگار سپی آن
مرد بی شرع بر هوا پرو	بجز جیون بیک نطفه پرو
رو و از غریب در روی تاشق	عین آتش فت زنگر و دوقرق
دیدن روی او مبارک نیست	چونکه در امر حق تبارک نیست
بلکه اگر نه است تلمذ دیوست	خارش جلد نیست نه و ریوست

فصل در بیان ناقضات وضو

بعد از آن ناقض وضو است کدام	کوی بابا که قورت و ارم تمام
در هدایه و غیب با مذکور	سخن عالمان روشن گور
آنچه بیرون بر آید از دور	بوضو ناقض است بی اشباه
گرچه سیلان نکره از این دو	اینکه ظاهر گشت رفت وضو
ریم خون شد روان جمع اندک	نزد هر سه است منتقض مشک
شرح ساز و قایه که خوب	یعنی در مذہب امام زفر
گفت زوگر چنیت سیلان خون	گشت ناقض همین گشت برن

مسکات التقیین
فی شرح احادیث و روایات
مقام استیقامت و ایستادگی
در راه حق و دوری از باطل
من اولین الناس فی الاسلام
با طریقه ای که در این کتاب
از شیخ ابوالحسن علی بن
العسکری علیه السلام نقل شده
و بیانی بر دست چپ
و بین خود افشاندن
و اگرچه باشد مواضع خالی
این مناهبی که مابیان کردیم
زانکه ستر از فروض اعیان است
ایچ جا بل نباشد از این بد
خواه وقت وضو و غیر وضو
گفت خیر البشر بناسور
ایکه بر عمر خویش مینازی
از بر اسے بگردن یک کار
وامنت تا میان برداری

است این خنده ساقی مست
 مشک آفت لبش نو و خود او
 باشد این مفسد نماز و بس
 می بود صورت تبسم این
 زبر آید ز خلق حاصل آواز
 خنده رو و بیکه هست لب اینست
 چونکه قلیت حکو قلیلا گفت
 آنقدر مادر که بقدرت او
 بل تبسم بروی مومن نام
 سید خلق خوابه لولاک
 در صلوة فقیه دین مسود
 بوالکارم بزرگ را اینها
 بعد ازین حدسکه اینجا بیت
 گفت درشی او تخرک چون
 نیز شمس الاله کان جو
 از خلاصه وقاصی خان آورد
 بودند ناقص است این سق
 و وقایع و شج او مذکور
 است شمس الاله و شمس فکر
 نزد اصحاب ما بود و ساهر
 یک فاضل مباشرت باشد

باشد اسامع غیر متعنه اسم
 نشوند آنکه هست در پهلوی
 نبود وصف و صنوی کس
 کردن آدمی ست لب شیرین
 نه مضرب با به مقوسه نه بنماز
 نه بهنجاک نه نه که تحسین است
 چون تو کردی بهنجاک نه بهنجاک
 نیست در خاطر تو فلیس کوا
 صدقه گفت شرعه الاسلام
 و داور دامت بسم ناک
 بی پیوسته با تبسم بود
 منت سکرست و غل اغما
 به قول صحیح که مرویت
 بر این بود باین مضمون
 مین قول را اصح فرمود
 نامه زن است این یاد
 ن اهل عقل اگرستی
 سب کتابها مشهور
 غنوزد شافعی است ضرر
 و تری از وطن شاه
 بجان مناقشت باشد

یعنی اندام زن و آلت مرد
بی ظهور تری و بی اوج حال
بود الکرام بزرگ ظاهر دین
و زحمات امام خاص و عام
فتویٰ بر جانب مسند دست
آلای چشم بر رویون باشد
هر نمازی و منوکت کامل
در کتاب هدایه است چنان
مستخرج مشکلی که مستند است
احضاج آن بود در برین
دست تفسیر انکسار این بس
یعنی گروه بجانب میسلان
است تا و آنکه تکیه کرده بخیز
آنها بوقت شستن لب
است اندر کتاب قاضی خان
نام از رابع است ساجد باز
مگر او مشکلی مستخرج است
باشد این احضاج بر نوعین
بعد از آن مستخرج کند خواب
کرد و سبقت حدث و رون نماز
مستخرج شد بعد در این حال

هر دو و عریان مساس دیگر کرد
نزد شیخین ناقص است خیال
کرد در شرح نوشتن تعیین
بنی ظهور تری وضو است تمام
لیک تقوی نزد شیخین است
در آئینه مثل خون باشد
هست بسیارین سخن غافل
هم نوشتند شاعران آن
بوضو از نیامتن تقصیر است
پشت پا جانب یار و بین
نشیند بورک و جد کس
متجانی شود و مفاصل آن
گر بگیرد را بافتد نیز
نشود نجفان مقصود کس
نیز در حین نشسته بیان
خواب نبود حدث در میان
لر باین صورت است منقطع است
غلبه ساخت خواب بر عینین
ین بجای همان کس است حساب
و وضو میسکند بنا هم باز
لباز و وضو هم استقبال

[illegible]

ناشده از طریق منتهی کم
 در قیامت چه قدر و لطیف است
 بهر ناموس از برای تنگ
 این چه چینی است بل پیشانی است
 اسی عجبان طالبان خست
 عثمان اینچنین گذر سازد
 وادی برمال با و مال شما
 چونکه از مانگشت مناده
 صرف کردید عثمان و تار
 روی ازین ناراضیت باید
 مرشدی ارشدی که مهل و فرج
 کار بی سنت ادب کند
 بیقین و ان کیسند درگاه
 جانکنین که با من نامزد
 کندن جان شان مدانستم
 من بدستش شما دنیای
 گر با جوال خویش پروازند
 چه عجب اینکه مستجاب شود
 شاید از این بارها گروم

فصل در بیان فضای حاجت

چون رود با فضای حاجت
 گوی با من چگونه سازد پس

لله از اول قول
 فی انفسان قول
 الملائکة انما ملکات
 طهارت ان کلمات
 علی التبتیاد

لوحه الی القاد
 کشانی را انعام
 ان لا یفعل
 ان لا یفعل
 ان لا یفعل
 ان لا یفعل
 ان لا یفعل
 ان لا یفعل
 ان لا یفعل
 ان لا یفعل
 ان لا یفعل

در کفایای شعبه آورده
 هر که نایب شود بطاعت خویش
 گوید ای برگزیدگان خدا
 باشد اینجا می تا بکشتن من
 ملک اگر داری از ان کلنج بگو
 آنچه بخواست شایع او را
 می درانی بر ایای بسیار
 تا گزنده گریزد از اینجا
 من دایره را بدست چپ
 جانب قبله دست چپ باشد
 میکان پای راست استاده
 چای نوشش افرازم کن
 سر خود را در و نه من مشرو
 وقت بیرون شدن بیای را

فصل در بیان منشیات قضای حاجت

با من ای عالم خدای پرست
 هر چه نام حسد او را باشد
 آیت مسکله حدیث و دعا
 جانب قبله نیز روی مکن
 پس اگر روی قبله باشد صیت
 هم بسوی آفتاب ماه مس

در حسد جا بگو چه منشی هست
 یا ورنه نام انبیا باشد
 سخن لا جا مبر که نیست روا
 کاغذان وقت گفت گوی مکن
 معطل در بیان مکر و حیست
 روی خود را مکن بر او را

در کفایای شعبه آورده
 هر که نایب شود بطاعت خویش
 گوید ای برگزیدگان خدا
 باشد اینجا می تا بکشتن من
 ملک اگر داری از ان کلنج بگو
 آنچه بخواست شایع او را
 می درانی بر ایای بسیار
 تا گزنده گریزد از اینجا
 من دایره را بدست چپ
 جانب قبله دست چپ باشد
 میکان پای راست استاده
 چای نوشش افرازم کن
 سر خود را در و نه من مشرو
 وقت بیرون شدن بیای را

مقتدر خلق این زمان باری	شاهان می شود و ز پر خوار می
گر بود این چنین بوقت حسن	مردم این زمانه را پس سخن
تسلی سبیل بعد غسل و دست	قبل ازین در صحیفه ذکر شد است
در شستن ز بهر استنجی	گوئی با من چگونه است اینجا
اسیخه بنوشت شارح او را و	که درین نظم خویش سازم یاد
اعتماد و دوپاسته سازد	سر خود را فرو نه اندازد
لیک استنجیه در آن دم	نشیند بعد هر دو دست دم
سر خود را در روغن فرو برد	مختصر ساختم مطلق بود
فرجه وار و میسانه و و پا	می بگیرد دست راست انا
می بمالد بدست چپ بی تیل	یعنی آن آب با قلیل قلیل
مقتدر خود و کشاده وار و پس	گمرش روزی در اراشد کس
نشیند از آن باستر خا	شکست روزی در اراشد کس
آب اول نمی بکمال	مقتدر خود بپوشد بکمال
باز اندک زیاده ترا اندازد	ختم خود بر پیشانی سازد
باز اندک زیاده کن مارا	یا میکن آن دو و سه بار
لیک گفت از بهر استمال	با دامنش تا مکن آن حال
چونکه با صبر حاضر و بود	لیک گفت از ضرورت و بود
پس ازین و استیغاث گفت	زان مقام بخش بقول سلطنت
می نشوید بر اس استخوان	مقتدر خویش منی است اذان
در خلاصه نوشت چندی کس	گنداشت را چو داخل پس
می شود روزی وضو غسل	میکنند این عمل مگر باطل

این کتاب از
اصحابی است
که در این
کتاب از
تألیفات
آنهاست
و در این
کتاب
از
تألیفات
آنهاست
و در این
کتاب
از
تألیفات
آنهاست

گفت زن بوقت استنجی	داخل منی خویش اصبع را
هند انگشت با اگر در پیش	بر طریقی میشود و طهارت خویش
در اکثر کتاب فیهین آثار	نیست تقدیر آب او بشمار
ایک تقدیر آب او این باد	دل بیایمی او گوای و او
در صلبه فقیه مسعودیست	بعض تقدیر آب مرد و دست
هست و ز نزد نجم دین هفت آب	گفت سه آب بعضی از اصحاب
بعض گفت آنقدر مبالغه ساز	ز می او در شست کرد و باز
نزد بعضی بشوید آن چندان	از در شستی بز می آید آن
نیز اندک صلبه مسعودی	باز گویم ترا بود و بود
پانزده آب باز در هر آب	یک و عامی کند ز بهر ثواب
اسیخه در این کتاب تعیین است	صورت گفت آن معاین است
آن در عمار اولی بدل سازد	بزبان و بان نیست درازد
اول اندیش سازد ای اکبر	یک گفت ختم سلامت بر
آب و دوم بکس این آری	از دو گفتن مرا انگار آری
سوم اندیش برشالان فرما	گفتن ثالث تلاطم مرا
چهارم از خدای این طلبی	شامعم کن چپت را یا رسته
پنجم اندیشی خدا کن	خواندن پنج گانه آسان کن
آب ششم بقلب سازد و درگ	رحمت کن بوقت شش در مرگ
آب هفتم بگوید ای خداوند	زنت دوزخ بروی من بر بند
آب هشتم بطلب کند ز خدا	دشت جنت بروی من بکشا
در نهم زن رسول الله	با درم را مکن شفاعت خواه

در تلاطم نوشته اند او را	می بسازد و بخس همان دور را
نشود پاک باطن موزو	خلف خود کن بمرشش و زو
نشود هم لقا فیه پاک نجبا	ای بسا کی جایی استنجبا
شستن موزو که خواهری	باب انجاس را هم آید
و که در دست شارج او را	انچه او گفته است سازم یاد
فرض باشد چهار استنجبا	بجنب هم بجای حق نفسا
یا انجاست یا ده از در دست	بجست لایق جمیع محنت است
و واجب شستن است قدر دم	هست سنت از نو که باشد کم
بول سازند را هم طویل	شستنش مستحب بود بی مثل
آن کی کرده بود استنجبا	ناشد خشک باورفت انجبا
بوده است هتیا شستن بی	برعت از بهر خواب خون
هست مذکور شرع الاسلام	بنوشته اند عالمان عظام
برعت آنکه مکرده اند آن نیز	حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله
تا بعینه که حق شناخته اند	نیز این کار را ساخته اند
پس هر انچه بیدعتی مریت	کردن او از قسم طاعت نیست
بلکه اسرار غیر تقریب است	مستحق را خدا اذارد و دست
یو آسن آن بزرگ پاک یقین	و که کرده به تنبیه الضالین
گفت حق به بشر محنت را	مبتدع را کلاب اهل نار
نام چیزی که باشد او محدث	کردن او بیگونه نیست عیث
ای در یفا که اندرین ایام	اکثر مردمان بزرگ است نام
فرق افعال نیک بد نکنند	سنت مصطفی صلی الله علیه و آله

مسک التقیین
 در تلاطم نوشته اند او را
 نشود پاک باطن موزو
 نشود هم لقا فیه پاک نجبا
 شستن موزو که خواهری
 و که در دست شارج او را
 فرض باشد چهار استنجبا
 یا انجاست یا ده از در دست
 و واجب شستن است قدر دم
 بول سازند را هم طویل
 آن کی کرده بود استنجبا
 بوده است هتیا شستن بی
 هست مذکور شرع الاسلام
 برعت آنکه مکرده اند آن نیز
 تا بعینه که حق شناخته اند
 پس هر انچه بیدعتی مریت
 بلکه اسرار غیر تقریب است
 یو آسن آن بزرگ پاک یقین
 گفت حق به بشر محنت را
 نام چیزی که باشد او محدث
 ای در یفا که اندرین ایام
 فرق افعال نیک بد نکنند

سند ایشان حکایت پر آن	بلکه هست این شکایت پر آن
منطق خود را بشکوه میرانند	لیک این ابلهان نمیدانند
باز پیران خود سینه سازند	پیر ایشان اگر چه پیر سازند
عوث دانی اگر چه پیر خویش	زو منور شده ضمیر خویش
تنج حالت مانع او چندی	خارق صدر هزار هم دیدی
بخلافت نمی کند کار	تو بان کار او بدید یار
بلکه او را خبر بدیه زمین کار	بزیبان ملائمت زنهار
گر چه باشد کمال او بشر است	سرگذشت ابوالشیر است
گر این نقص خویش قائل کرد	از احضال خواص هست آن مرد
سخن حق اگر گران آید	کی غیال کس بر شدی شاید
بلکه اندر هوای نفس خودت	پیر و اعدای نفس خودت
حجت هر که از کتاب بود	کار هایش همه ثواب بود
ز انچنان کس سند توان کرد	حاجان شیرین فدای آن کرد
بچنان کس ترا شود یاری	هست بیشک عنایت باری
سند انجناب کامله است	آیت است حدیث و مشکه است
نیز ازین سه سند سند نبود	هر که را اجتهاد و حد نبود
ای کشایند عیوب پدر	پاره سازند عیوب پدر
غیبت مردگان خود سازنی	باز تعریف گفته می تازنی
بیقین شکستگان این بود	پدرانت مروج دین بود
بلکه مستم باین گمان الحال	آن همه بوده اند اهل کمال
تو بی نفس باز نادانی	جسمم برگردون پدرانی

مسک التقیین
 در تلاطم نوشته اند او را
 نشود پاک باطن موزو
 نشود هم لقا فیه پاک نجبا
 شستن موزو که خواهری
 و که در دست شارج او را
 فرض باشد چهار استنجبا
 یا انجاست یا ده از در دست
 و واجب شستن است قدر دم
 بول سازند را هم طویل
 آن کی کرده بود استنجبا
 بوده است هتیا شستن بی
 هست مذکور شرع الاسلام
 برعت آنکه مکرده اند آن نیز
 تا بعینه که حق شناخته اند
 پس هر انچه بیدعتی مریت
 بلکه اسرار غیر تقریب است
 یو آسن آن بزرگ پاک یقین
 گفت حق به بشر محنت را
 نام چیزی که باشد او محدث
 ای در یفا که اندرین ایام
 فرق افعال نیک بد نکنند

دوست آزار اے پد پزیر
گر ہمین بدعت ست کار پزیر
کروہ باشد بوقت خود یک یو
مهر با فی حضرت سرور
شفقتش بین که از طریق زشت
وقت آنهر که تلخی جان دید
تلخی جان اگر چنین باشد
تلخی جان آستان من
مهر با فی او چنان باشد

فصل در بیان آب جواز و غیر جواز

شام عمرت خدا کند چون خبر
 آنچه باشد بواز و عین سر جواز
 در کشت آب پدایه مشهور
 جانزست آب آسمان بجمار
 سخن هر کی بوضع خویش
 آنچه آبی که از درخت فر
 نیست جانز با بوضو کردن
 لیک آبی که میچکد از تاک
 آنچه آبیکه غالبیش با
 لیک در چند نسخه پیشتر

گو باین بنده اسی سعادتمند
 خالصا لندست اعظم اجر
 صاف کن یک یک غمی بپوش
 اینچنین در جوشش مذکور
 او دیا و عیون و جوی و یار
 میشود قدر دانش از کم پوش
 بخشش کرده گرفته اند اگر
 علما اتفاسق او کردند
 بوضو جانزست نبود پاک
 شده باشد چو اشتر پس بکا
 نیست با آب تاک هم بخورند

طه الادویه
 جمع الوادی
 یقیناً آنگاه که
 میل اند به
 بایکس
 و هنوز
 در پیش
 یکایک

و قسماً
بگشت به
صورت
آست که
دعا را بگوید
خواند
سازند
در اوقات

آب در دست با قلاب مرق
 نیست با این همه جواز وضو
 ناجواز آب با قلاب است
 و تغیرش بغیر طهارت او
 چیز طاهر شود مخالف آب
 یا آبی که مختلط شده چون
 این همه جائز طهارت است
 نیست با آب زعفران تجویز
 آنچه از جنس این زمین بود
 هر گاه اختلاف مسلم است
 آنچه رنگش بود آب دیگر
 غالب از رنگ که به رنگ مع
 او روایت کند از این اصحاب
 لیک هم رنگ باشد اسی طالب
 طهر است آنچه نمیشود و ظاهر

آب ز روح بقول اهل حق
 چونکه آبی است غیر مطلق او
 شده باشد اگر بطنج تغیر
 باشد آن آب هم جواز وضو
 یکی و صفش تنیز چون سیلاب
 لبین اشنان زعفران صابو
 لیک از شامنی روایت است
 آنچه مانند او است نبویز
 بجواز وضو تقسین بود
 اتفاقش کنی که کامل است
 مثل شیر عصیر یا زعفران
 گفت تا ما رفتی از انفع
 نیست جائز وضو شمر این باب
 نیست تجویز طهر شد غالب
 عبرت از ای او است ظاهر

فصل در بیان آب روان و کیفیت او

در کتب سابقه درایه آورده
مداخل نجاست آب وان
مکرانکه تغییر کرده او
هست شرح و قایم بر اندک
اکثر آب اگر ز فوق نجس
از بزرگان دین بیان کرده
نیست نایک یا یک باشد آن
بمزه یا بزرگت یا در بو
نیز در چپ دست مشهور
هست جاری نجس بدانی پس

من غير فكره " نهاية " فانه يقرر
اوراق الاشهاد الثلاثة بوقوع
الحزب في تاريخه وقت
عند عايد اصحابنا رحمهم الوصف
كذاتي لم يلح الويلان
فتادى الكبرى

اگر باشد روان بود و غنوت
 نزد یعقوب جائز است و منو
 آب باشد ضعیف جریان او
 متوقف بود همان چندان
 چه بود حکم آب در جاری
 یا روانی او بود طاعت هر
 در خلاصه چنان بیان کرده
 آن یکی فوق آب است
 هست جائز و منو آن جاری
 حرون بشود دنی درین باب است
 نیست جائز و منو در و گردن

فصل در بیان مقدار عرض و احکام او

در کتاب خلاصه یعین است
موض باشد بجم شرح کلان
بوقوع نجس نجس نشود
یعنی در طمس و رنگ یا در
چه بود حکم مومنی واقع
این نجاست شدت بر نوبت
مرئی چون قدر حیفه است اکثر
مرئی مایه وقوع بالاجماع
ترک از موضع وقوع نجس

[illegible]

غیر مرفی چو مرفی ست اطلاق
سخن عالمان بلخ و بختار
لیک آبی که باشد و جاری
لیک اندر منیه ست ای یار
حکم اورا چو آب جاری دان
چار در چارفت در حوض صغیر
قول شیبانی دور سازد کس
در کلانی حوض درعت دار
در صلبه و فقیه مسعود ست
که و ابو حفص نقتل از نعمان
گفت از نصف او کنند وضو
یا بریزند رنگ آب و گر
و انش این مثل جبرج دیدند
و او مستوی محمد این حسن
مسجد او که در نفس گشت
وز برونش و از ده گزوان
بحر دیش رسول خود علما
حکم کردند با و در ده
گر که چون برون مسجد او
لیک قنوی ست با و در ده
در کتاب خلاص آورده

نیز در نزد عالمان عراق
جائز از موضع وقوع شمار
قرب مرفی بود وضو آری
نزد بعضی ز عالمان بختار
بهر تو سید مسلمانان
این سخن از ابوالکارم گیر
قدر و و گز و هنوز جای سخن
هست ای متقی سخن بسیار
گویم آنچه انت فرمود ست
یعنی در اعتبار حوض کلان
می بخند چو نصف دیگر او
ز و نسا ز و نصف دیگر اثر
وز محمد همین که پرسیدند
در کلانی بود و مسجد من
از درون بود و پشت اندر پشت
یعنی از هر طرف بلا نقصان
یعنی خیر الامور و سلا
این بود قول عالمان ره
بیکیان میشود همان نیکو
قول بسیار از مشایخ ره
علما و چنین بیان کرده

[illegible]

گر نماز است در آن شکاف قهلا
یا و منو کرد آدوسه در او
گر بودیخ ز آب حوض جدا
و ر بود متصل روان بود
انچه در این کتاب تعیین است
در کتاب خلاصه کرد بیان
نزدیک پاره رنج خباب
نزد بعضی بود محل شکاف
چونکه هست آب آن شکاف چوشت
مگر آنکه بوده اندر ده
در قنادی نوشته اند نظیر
خشک گشته بودت باستان
بعد از آن پر شود ز ستانش
بر مکان نجس در آید آب
گرچه که در کثیر آبش بعد
و رشود غسل غدی را می یار
تا که گردد در و و اندر ده
در خلاصه نوشت از این باب
انچه در این کتاب تعیین است
در مسلوقة فقیه مسعودیست
آب پاک بوده اندر ده

مسک التیقین
در کتاب خلاصه
نزد بعضی بود محل شکاف
چونکه هست آب آن شکاف چوشت
مگر آنکه بوده اندر ده
در قنادی نوشته اند نظیر
خشک گشته بودت باستان
بعد از آن پر شود ز ستانش
بر مکان نجس در آید آب
گرچه که در کثیر آبش بعد
و رشود غسل غدی را می یار
تا که گردد در و و اندر ده
در خلاصه نوشت از این باب
انچه در این کتاب تعیین است
در مسلوقة فقیه مسعودیست
آب پاک بوده اندر ده

آب ثانی بتایج اول
مگر آنکه تغیر کرد و زو
بوده باشد کم از ده اندر ده
نجس عین او نقتل آنگاه
آب پاک را گردان و بر او
تا نگیری توان نجاست باز
پاک گرد و پس از گشتن آن
حوض اندر که گشت پلید
چه قدر آب او بر و ن آید
نزد بعضی ز عالمان سعید
نزد یک پاره سعادت یا
نزد بعضی امام راه نمون
در مسنیه ز بعضی اهل کرم
اتصال حوض شد جوئی
گفت صاحب خلاصه این باب
باشد آن جو اگر دو نیم ذراع
گراقل است جائز است وضو
قول دیگر اگر چه کم است آن
سخن و جمله مسعودیست
می داید جو آب از یک رو
هست جائز وضوی کس یانی

مسک التیقین
در کتاب خلاصه
نزد بعضی بود محل شکاف
چونکه هست آب آن شکاف چوشت
مگر آنکه بوده اندر ده
در قنادی نوشته اند نظیر
خشک گشته بودت باستان
بعد از آن پر شود ز ستانش
بر مکان نجس در آید آب
گرچه که در کثیر آبش بعد
و رشود غسل غدی را می یار
تا که گردد در و و اندر ده
در خلاصه نوشت از این باب
انچه در این کتاب تعیین است
در مسلوقة فقیه مسعودیست
آب پاک بوده اندر ده

آن جماعت شدند صحت ناک
 رب آن دو بزرگ صاحب عقل
 مصطفی شیر او تداوی گفت
 و رشود ثابت اینکه گفت سئل
 شد بنور پیبری معلوم
 چه پدید آن پدید را نرسد بود
 چونکه گشتند آن مشرقی به
 بانیان را بقتل آوردند
 از پی آن جبهه آمدند و
 از تعاقب رسیده آوردند
 هم باین صحت جماعت شوم
 نیست معلوم در زمان ما
 بود او با و اول اسلام
 آن حدیثی که اشد قول است
 نشده فرق بول مایه کل
 اینچنین هر سوره مسعودی
 یک دلیل از صحابه است بول
 مصطفی این که در جناده آن
 خلق زمین حال ساختند سوال
 از برای جبهه آن یار
 ترشش بر زمین نهم گفت پا

گفت از این سبب محمد پاک
 از انس میکند تبار و نقل
 بر غلط شیر بول اوی گفت
 وجه او این بود علی العقول
 از تداوی جان جماعت شوم
 و چون رسد بول این بول
 بعد صحت شدن روین مرده
 اشتران را تمام می کردند
 با وی روین ز سبب خود فرمود
 مشاء کرده گشت کشته کردند
 مقتضای را بوی شد معلوم
 این بود و بزرگان ما
 بعد منقول گشت زمان هنگام
 یعنی استند به امن البول است
 مطلق البول است شامل بل
 یعنی در فصل صید بودی
 مرد مسدود عاذه وقت سول
 راه رفته بود که نگشتان
 گفت پیغمبر خدا اسی تعال
 آمدندش فرشته آن مقداد
 برسد با فرشتهای خدا

از چپ فرشتگان کبار
 با وجود چنین کرامت پاک
 کاخ در آن حال خاک و لرزه
 گفت آنکه گنبد اسی عباد
 نیزان حال ساختند سوال
 عاذه از بول اشتران خویش
 زمین سبب خاک آشفته
 نیز از چپ برکتش آورد
 همچنین مرسته که در سعادت
 ز اسان شد فرشتهها انزال
 و اسی بر جان ماسیه رویان
 ظاهر و باطن از قدم تا فرق
 نام از زمانه فعال خوش بود
 مگر از فضل خویش باینده
 باز آیم با بنای سخن
 یعنی این قول بول مایه کل
 غیر ازین هم دلیل بسیار است
 این زمانه بحسب احوال
 مشاء کردن چو بول اول
 تا که هر وقت خطبه فرمود
 اینچنین در سوره مسعودی
 هم بود روی آفتاب غبار
 و فن کردند سحر را بر خاک
 شد بر روی بنی تغیر پدید
 آفریننده را بسپاس که باو
 گفت این سعد بود صاحب مال
 نیک پر مهر کرد ازین پیش
 غلام این چه سپاس چه بود
 با وجودیکه بود عسل مرد
 پیش تا بولش اصد قول بود
 بهر یک جرم بین گشت چنان
 حرف چنان هرزه بر گویان
 پلیدی جرمها شده غرق
 حال ماست دکان چه خواهد بود
 عفو ساز و خدای بخشنده
 گر چه نرسد با بنای سخن
 نیست ظاهر پدید باشد بل
 مطلق البول یعنی مرد درست
 تا تکلم کنند غیب
 بعد از آن منی کرد آن افضل
 منی مشاء به نطق او بود
 بعد ازین در هدایه فرمودی

مگر آنجا که بالضرور بود
در نماز به صریح فرموده است
جنبه برودان بگیرد آب
زمین سخن در صلوة مسعوده
قبل ازین آب شسته است و بدان
قصد غسل نم است هم اول
در بیانیت او بدان رسیده است
گفت قاضی علی اسپنجاب
قول سید شجاع نبود پاک
افقه وقت خویش شمس الدین
انچه پاک است سور شارب سے
شفقتش بلیدش بربان
شارب او در از تاک بود
گفت از ناهدی بدین متوال
سور مردان چنان بود بازن
این روایت که در کتب دیدم
گفت اینها علی العموم مباد
در نمایه ز نسخه مسعود
آب در حال حیض می خوردیم
از جان حاسه غوره می خوردند
مجرمان را اگر چنین بود که

باش اندر ضرور و در بود
نزد بعضی کرا بیت بود است
رغیر و آب و با نش بر آلود
به تفصیل حکم فرموده
پاک او باقی باقی بدان
جامه آب هر دو سبیل
هم و بدان را نشسته است
جامه ستم است هم این آب
سینه آبست جامه هر دو پاک
کرد در شرح مختصر تعیین
یعنی ساعات بگذرد و در
پاک سازد از ولعاب و بدان
بعد ساعات هم پاک بود
هست مکرده سور زن بر حال
نیک تشخیص کن برادر من
از فقیهان عصر پرسیدم
اسبب جنبه است مراد
چون که از عالیه روایت بود
بر شول خدا که می بردیم
مهربانی دلالت می کردند
عائشه اینچنین نفرموده

قال ابوالقاسم المصنف
شرب الماء من غير
سلک التبتین
دفعه شرب من الماء
كان الماء من غير
روان كان الشارب
طوبى لمن شرب من
كوب من الماء من غير
الطهر بالسان
شرب او را در
منه الماء من غير
الفرس طاهر من
لحم كوكب كذا
في الصحيح ان الكراهه
للماء من غير طهره
الفاضل في التبت
ومن السبب في
الغيبه كذا
شرح او را در

در کتاب خلاصه تعیین است
برود و بدان نامم آب
از ابو یوسف این شمس برگیر
سخن صاحبین طسا هر دین
این چنین ذکر کرد شمس الدین
نزد فقیهان روایت است چند
قول دیگر جو یافت گرد و اگر
قول دیگر بود به مکر و پیش
قول اول صحیح هم طسا هر
سور کل طهر یا حیوان
مگر آنکه بود سنجاست خوار
سور او بخلاف منوع است
یعنی او را بخانه نماز نند
هر دو پایش در من سرش بر
مقوله مجبیه خود کشتن
انچه حیوان بود سنجاست خوار
تا کراهت ز لحم او را
در کتاب الکرا بیت آورد
هست در سبتن شد یک ماه
جس کن گوشت روز می زده
سور اشتر که نیست او مردار

نیز در چند نسخه چون اینست
هست باطاهری صحیح جواب
هر چکاسه که فاش است کثیر
پاک سور اسپ شد به یقین
نیز در بعضی نسخ چون این
قول اول همین که پاک شمار
دوست دارم و ضوگن در بر
قول دیگر بود به شکو کیش
یعنی سور فرس بود طسا هر
لحم او را خورند طسا هر دان
مثل مرغی که می خورد و مردار
مگر آن مرغ خانه مجوس است
چاکه را بقدر او سازند
علتش پیش او باین منقون
در خلاصه است این بود بطن
جس سازند چند روز است یار
شودش گفته اند اسهال
یعنی صاحب خزان آن شهر مرد
گا و را بست روز دار نگاه
قدر سه روز کن بد جابه
نبود و بدان او شخوار

في الشرح اذا طلت المرأة
بالفاحش فترت الامام في قوله
فان تجنبوا كوكب سقاء او
ساقين ثم شرب من الماء
بعد الدخا بغير طهارة
فانما طهارة الطهارة و كذا
مجبوسه لا يصلح فخره
تحت قمره كذا في
الاسن مني الحظ
شرح او را در
و كذا اكل لحم
منه كذا في
عشره في الدخا بغير طهارة
ايام او را در
او شرب را و هم
وقال كذا في
انما كذا في
نفسه او را در
يكل و غيره
او را در
و غيره

ورده تون اهل فیض حال	بلکه از اهل قیل و قال نه
خبت باطن کند ترا غلبه	تو که باشی و مطلب طلب
بلکه از شوی که کسالت است	طایبانیکه در طلب شده است

فصل در بیان فرائض غسل

در چهارای نه سیه غیره	در جمیع کتابها
آب اندر دهن و در بینی	هست و غسل فرض تقینی
در هر ایست شافعی این دو	گفت سنت علی القیاس وضو
رای مالک فرضی این دو	خواه در غسل است خواه وضو
آب را ندن بسائر اعضا	فرض گویند جمله اعضا
در کتاب خلاصه تعیین است	نیز در چند نسخه هم این است
فرض در غسل و وضو سنت	قول صحاب است بے شبهت
سازد این آب استغاب و تن	تا سر حلق آنرا برادر من
تا و طبع است حد استنشاق	تا شود با جمیع قول لفاق
بوی طوعا میانه دندان	آب جاری نگشت در ته آن
گفت از ملقط خنجرانه چون	نیست جائز نگرود از بیرون
بعد بیرون شدن کند جاری	آب را بر همان محل جاری
چون زنجبیس ذکر کرد و جواز	بگذار که تو بر خلاف نماز
رجلی غسل ساخته بودی آن	مضمضه مانده است از لسان
در کتاب خلاصه آورده	آب برو چه سنت از خورده
نمود خارج از جنابت او	و بر بدعت خورده آید کو
لیک از افات گفت چنین	غیر سنت خورد اگر چه این

سلک اتقین
 اهل توفیق
 غسل و وضو
 در هر دو
 مالک و شافعی
 در این دو
 در کتاب خلاصه
 تعیین است
 در غسل و وضو
 سنت است
 سازد این آب
 استغاب و تن
 تا و طبع است
 حد استنشاق
 بوی طوعا
 میانه دندان
 گفت از ملقط
 خنجرانه چون
 بعد بیرون
 شدن کند جاری
 چون زنجبیس
 ذکر کرد و جواز
 رجلی غسل
 ساخته بودی آن
 در کتاب خلاصه
 آورده
 نمود خارج
 از جنابت او
 لیک از افات
 گفت چنین

نیز آید این جنابت آن	مضمضه تا سازد این انسان
هر کجا از او است یا در ویش	صورت احتیاط گیر پیش
ذکر کرد در صلوة مسود	نیز در چند نسخه فرمود
آب پیش بر نهد تا خیشو	هست از اینجا سبانه ملزوم
خواه در شست انت خواه	یکش روز و بار باشد آن
آن مروج به علم شریع	گفت چون صاحب اینیه
گرچه سایم ترس نقص صوم	نه کشد آب را با لایو م
لیک سازد با صبح اش	جدالامکان درون بینی تر
در فتاوی عمده فرمودی	اینچنین در صلوة مسودی
غرضه فرض نیست بر هر حال	مضمضه بس بود هر احوال
لیک بود است غرضه سنت	جهت احتیاط بے شبهت
نگردد روز و بار از این رو	نمود آب تا بجلق او
گر رود آب حلق را ناگاه	ظاهر قول روزه است تبا
شرطش آن روزه اش بود و یلو	روزه نبود بیا نیست فساد
صوم ازین روزه و فساد کرد و حیثیت	هست لازم قضا کفایت حیثیت
باقی روزه را کند مسک	گرچه گردد فساد صوم اسے پاک
آب را سنے به سایر اعضا	آن قدر احتیاط آرجب
خشک ماند اگر چه نموسے	از خیانت بیرون نشد کوسے
گفت بعضی ائمہ زین روتن	فرض باشد بدست مالیدن
انچه صدر اش بر آید و دست	در کتابش چنین بیان کرده است
تا که باشد خمیس بر ناخن	نمود حسب احتیاط بکن

یک فرق آن بود در شیخ و شهاب
 هم همین فرقه که ناجیه اند
 نیز یک چند بے سعادتهما
 ره رنده نباشد از اینها
 چون میسر بگشت پنهان
 چون که هستند پاره پنیان
 گور دایند که اندرین عالم
 آخر الامر تا خدا مادی
 بخلاف طریق مصطفی
 یا الهی تو راست راسته ده
 یکقدم از طریقه بسوزن

فصل در بیان احکام حیض

تا او آخر چو از اوائل حیض
 مثل من عامی بچیل جفت
 مگر از شفقت خداوندی
 در نه با مثل من سپه روی
 اے خدا اے کریم پاینده
 عالم آشکار پنهانی
 پای تلک و دست مثل دارم
 عقلم کوتاه ویده اعمایم
 بچنین اعرجه و اعماهی
 تا که از این محیط پرامواج

نیز در آن میگردون رنگ
 رفته بودم بنا که از غیبت
 دست نه پای نه که غیاب
 مانده ام حضور مقام پاک
 با وجود چنین برایشان

فصل در بیان علم حیض و نفاس

علم حیض نفاس نیک شناس
 زن اگر حرام بود از مرد
 این چنین پرسد از محارم
 اهل بیت پاک اخلاف است
 اهل خود را اگر نه آموزی
 حیض باشد بهتر باشد عیب
 هست و حیض حکمت حق چند
 حکمت بیشتر که سطور است
 آنچه در بنده صنعت معبود
 عادت است چنین شود جاری
 بعضی از جا بلان نامت دار
 بلکه عیب است حیض می نماید
 در سلوة نقب دین مسود
 شد آن فقیه شیخ سبب
 حیض سه روز را نوشت چنان
 تب بگردان از زمان خیال

این عمل خورده بود با کمال
 در آن روز که از آنجا می آمد

بچه گذار مادرش پستان
چون خورد شیر را از مادر او
حيض پس حرم را كفارت شد
اين همه اجراماى سبى اشباه
هر جگه كه كروناش كرى
انچه نطق كه هست بين الناس
جنت پاك سفته جرده عا
كند آندم و رخت مستى چون
ماند تا انقراض اين عالم
گفت شمس الامم خواجه اجل
كرده باشم طعن مادر خویش
نكند اخذ حق بپرسم دگر
آن در خيلى كه نه كرد اله
ليكن حاجت نداى شير لبت رخت
هر كه خواهد كه علم حيض بران
گيرد او منت سخاوت كيش
گفت ابو القاسم آن محب الله
مى بخواند يم اين دعا باورد
نبودم فقير به سچ تمام
هر كه اندر مقام حيدر است ماند
تا بفنيل كرم خداى جهان
الحم لله علىنا بچودك و ليس علينا برك يا اكرم الاكرمين و يا ارحم الراحمين

بتر از عشق بنده سيدان
از چهل حج و عمره آن نيكو
بچه اش باعث بشارت شد
گر بود حنا الصا لوجه الله
جز خسارت بگردن ادنى
سبداى حيض از براس اناث
اول مومنات سينه حوا
گشت پيدا همان زمان اين خون
حيض ميراث دخترانش هم
مكن اين حوت وجهه و ساول
وجه ديگر از ان نفاقت كيش
ديگرى را چنين انچه وادخبر
هست تصديق ما بلا اشباه
يعنى بود دست او كدام و رخت
حضرت مقتدر كست در آسان
لى باندازه مجال خویش
چون همى مرا شد سهرگاه
آن هم را خدا كفایت كرو
كاندرين و ارايم از احكام
اين دعا را همیشه بايد خواند
بكنند علم حيض را آسان

فصل در بيان خصوصيت حيض

انچه صدر الشريفة فرموده
انچه خونيكه اختصاص اناث
علما خون حيض تعيين كرد
شهر ديگر كه هست در قرياس
در مسالوة فقيهى سود دست
حيض را در وقت چنين نشريه
در شريعت چنانچه مخصوص است
گفت صدر الشريفة با حيض
باز نه ساله بيشتر آيد
ابتداءى بكونغ نه سال است
يك كپاره بچيخ رفت
يك سال قول نموده است
در خندان بود به سفته
نيز صدر الشريفة وراى باب
يا نفاقت شد از رحم بمرض
شد رختى طبع استمرار
بجلائ مرض كه نبود آن
آخر وقت حيض را بشناس
هم بسن اياس مختلف است
علماى بخارا و در گنج
بوالكارم بزرگ با تقوى

نيز در نسخا همين بوده
حيض هست استخاضه لفا
با فقه بنيد از رحم بى درد
نرسيده بود بحد اياس
معنى حيض كه كه فرمود دست
خون نافذ كه مى بود و آنجا
خون وقت محل مخصوص است
نايدش از رحم نباشد حيض
حيض گفتن وراى شايه
دختران را چنانچه اقوال است
گرچه بنيد بشت و يا در هفت
همان قول نسخا بسيار است
بوالكارم اصح نوشت اينجا
ذكر كرد آن بزرگ پاك جناب
يعنى اين خون حيض نسبت غرض
شودش خون دراز حيض شمار
گرچه شد مستمر حيض بدان
اصح قول تا بسن اياس
شصت ساله نه اكثر سلف است
گفت سن اياس چيه و پنج
گفت از تقاضيان به سفته

در حلاله نوشت اختیار
گفت اندر زمان ما آتشاه
گفت ما قول عایشه ایست
نیز در چیست نسخه کرد آگاه
بعد ازین بر چه دید حیض مبین
لیک نمائید این بود شنبه
چون سیاه است احمر قانے
کتر حیض سه شنبه و روز
انچه از است کم از ده است زیاده
تزو بود و است اقل یومان
لیک در نزد شافعی مذہب
پانزده روز اکثرش را گفت
در محل خلافت نادرانی
لیک در باب حیض دایه نماز
نیز صد را شریفی معتبر
مبداء حیض خون شود و بیرون
چون ز فرج درون وصول هم
اے بحیلولة همان پرده
محقق نگردد و ایغبا باز
اے بحیلولة یا بنیبر آن
طرف فرج خارج از کمر سفت
سرخ گردد و خداے و اظلم

بعد فرمودن آن نکر کردار
یقین فتوی است بر نیچاه
قول کچند بزرگ دین است
فتوی در وقت است بر نیچاه
ظاهر مذہب این بود و یقین
گرامی شد بر بدخون تو
حیض دایه و دایه و دایه
اکثرش ده شنبه و روز آموز
استحاضه شمار حیض سیاه
اکثر روز سیدین هم دان
کتر حیض هشت روز شب
خاک بر یک بشمار باید رفت
اہل تقوی سے نکر دایه
قول ما فتوی است تقوی باز
کرد و شرح مختصر مذکور
از در و نش بفرج خارج خون
نشود و سوس فرج خارج هم
پرده که زن بفرج خود کرده
نکند زن بخویش قطع نماز
اینکه سازد خروج مانع دان
نگرفته است رنگ است و جفت
محقق نشد و ج دوم

گر آن است بر ابو بردار و
استحاضه بنیبول نفاس
انچنین وضع پنبه و زاحیل
بعد کسف نهادن ابقار
ثیب را نهادن پرده
موضع پرده و چنین میدان
وضع کردن و لیک در داخل
ظاهر مانده است شب پرده
حکم حیض او شود الا آن
حائضه لیس پرده بنهاده
حکم باشد بیایکے این زن
فقه مسعود را بیان کرده
ہرز نے را اگر مزاج ترست
مے مانند بقای پاک و
فرض باشد نهادن پرده
گر بگان وقت یعنی وقت نماز
باید آن مسک بقای و غو
ہرز نے را مزاج باشد جفت
یعنی گر چہ نے نہ پرده
آن فقیہ کہ زیدہ از واج
رضی اللہ عنہا عنہا

اینکہ از وقت رفع بشمار د
حکم آنچہ را یکی بشناس
تلفه چون خارج است بود قیل
مستحب در محل حیض شمار
مستحب کل حال نہ پرده
ہست در موضع بکارت آن
گفت مکروه آنہ کامل
صبح برخاست خون اثر کرده
نہ ز وقت نہادش میدان
صبح دیدش سفید استاده
یعنی از وقت پرده بنهاده
ہست سه نوع ماندن پرده
تر مزاجی او بانیفت درست
یعنی بے پرده او شریفی طے
بہین مزاج را بیان کرده
نہند پرده ہم بفرجش باز
واجب است اینکہ پرده بنهاده
ہست سنت نهادن کسف
ہست باقی طہارت کرده
حضرت عایشہ شریع رواج
ماند این سنت از ہر اے لسا

گر ند بین حنا سرج داخل نبرد پرده را بفرج ورون کز ورون هم نهد بقاء وضو بین نبرد بین پرده را بنهاد گر بود ترطس ارتش ابر یعنی باقی بود طهارت او چونکه در خرقه است خاصیت آن لیک باز از حرارت اندام بس فساد وضو او یعنی باطهارت اگر نبرد پرده چونکه در نزد آن امام هم نزد اصحاب مائری بردست بکوبیده پرده گر بقاء وضو زاد فحش گفت آن دختر بس زنا نرا بحال خویش گواه گفت اما امام دین بر بان گر نهد فرج خویش را حائل آفرمان گواه جاس وگر شود این پیش خصم شرمند گفت چون حج سائل احکام و نه شمش زنان روزه دار	پاکیش باقی است فی الحاصل نکند شرم غسل الا دون مے نیاید چو جرح سائل کو بعد ساعت گرفت یافت او در بود خشک گفت ابو جعفر طن هر قول برفساد وضو حبت گیر دتری بخود یقین خشک گرد و سخن کنیم تمام بنوشند از همین ستنه شافعی حکم فاسدی کرده منتقض است سود آن اندام در سرایت کند وضو شنگست مے نیابد چگونه سازد کو ترسد از کندن بکارت اگر میکنند پرده مے نند انگاه بکرم کوره پرده نند زان گرد و از وے بکارتش زائل رفته باشند یا مرنده اگر نیک تاویل کرد آن بنده هر نمازے وضوے نو آرد پرده در فرج و خلش ز نهاد
--	--

روزه باطل شود و قضا باید لیک واجب بود با و اساک گفته بودیم قبل ازین ای پاک گفته بودیم قبل ازین ای پاک	فصل در بیان طهر تخلل و احکام او انچه طهر یک شد تخلل حق تمامه نگر بطف پاک شرح ساز و قیاسه گوید پاکه روزه پانزده شد کم گر ز سه روز بوده است اقل شل خونیکه هست پے در پے بوده باشد سه روز یا اکثر نیست فاصل نیز و یعقوب آن طهر اگر پیشتر بود از ده طهر اگر هست پیشتر از عشر هست جائز بطهر غایت حیض یعنی در نزد اوست غایت حیض خاص اینکه ز پانزده شد کم نیست فاصل در اجتهاد و نیز صدر الشریعه کرد اگر هست تیسیر پاره علی وز محمد روایت است در گفت آن سه و خلاف سلف
--	--

در کتاب خلاصه در اینجا	نبوت تندرست برین فتوس
از اول بیان در الاصل	نیک قیمن بگرد در این فصل
هر روز پنج روز عادت بود	ز اول ماه حیض می بنمود
است یا پنج روز می شد پاک	بهین بود که دره بود و ادراک
گشت حیض زیاد از یک	هم تجاوز نداشت از ده
با اتفاق جمیع صاحب فیض	انچه او دیده است باشد حیض
لیکه در انتقال عادت باز	مختلف بین سه چهار طراز
نماین خلاص را او اسنے	حیض شد ستر سه تا سه
دو امام کمال و اکمل	می کند در عادت اول
لیک بودیست قضا فاخر	می کند و بدیده آخر
انچنین ست گر کم از عادت	منقطع گشت حیض به شبت
گفت صدر الشریع آزارده	هست عادت سیکه بمتاده
روز خون دید روز پاک از خون	تا بد روز بر همین مضمون
از که خون دیده است و ماین	ترک ساز و نماز را باصوم
روز دوم که پاک گردد او	می گذارد نماز را بود وضو
روز سوم که باز بین دم	ترک ساز و نماز روز هم
روز چهارم که دید پاکه باز	خواند این مرتبه غسل نماز
تا بد روز انچنین بشناس	و اند این مسئله ذکر و اناناث
نظم کرده است انچه نام حق	با و بر روح و سه سلام حق
مثل من در علوم طفل رضاع	که کند پیری بیک مصراع
خاک او بهتر است هزار چمن	گفت آن عند لیب هشت چمن

از این پنج روز عادت بود
فصل فی بیان عادت حیض
مورد از امر عادت حیض
نیک قیمن بگرد در این فصل
ز اول ماه حیض می بنمود
بهین بود که دره بود و ادراک
هم تجاوز نداشت از ده
انچه او دیده است باشد حیض
مختلف بین سه چهار طراز
حیض شد ستر سه تا سه
می کند در عادت اول
می کند و بدیده آخر
انچنین ست گر کم از عادت
منقطع گشت حیض به شبت
هست عادت سیکه بمتاده
تا بد روز بر همین مضمون
ترک ساز و نماز را باصوم
می گذارد نماز را بود وضو
ترک ساز و نماز روز هم
خواند این مرتبه غسل نماز
و اند این مسئله ذکر و اناناث
با و بر روح و سه سلام حق
که کند پیری بیک مصراع
گفت آن عند لیب هشت چمن

هر روزی را که گم شود ایام	غسل باید هر روز از ماه
شیخ شجاع که دلپذیر بود	نقاش از جامع الضعیف بود
صورت واحد اینکه گفت امام	بود معتاد و نه بیه ایام
حیض سه روز نقل کرد آنکه	مرت با ده مقدم
بعد از آن رفت با ده ثانی	حیض سه روز که میدانی
باز سه روز حیض او اسنمود	به سوم انتقال بگرد
بعد از آن خون بگشت استمرار	ز اول ماه تا با آخر کار
شد چه معلوم عادت بود	بدرستی که گشت منقوده
ور که امین و شش ندانند بل	در ده دو سه است یا اول
گفت او گفت در جمیع	ترک ساز و سه روز و بدیده
روز هفت و اگر بکل نماز	غسل تازه کند گذارد باز
این بود مثل مستحاضه که او	می کند هر روز نماز وضو
صورت دیگر اندرین الطوار	هست اندر کتابها بسیار
نظم این جمله را بهوس کردم	توانستم اینکه بس کردم
فصل در بیان اقل طهر و اکثر طهر و طهر و استمرار طهر	
در کتاب پیرایه سروده	انچنین در حواشیش بوده
پانزده روز اقل طهر بدن	نبود غایت به اکثر آن
چونکه این طهر زن درین اقوال	می کشد که بسال که بدو سال
نیست تقدیر او بدین مضمون	مگر شش مگر بدو سال
صورت اینکه گفت ای که سخن	بیلاغت رسید یعنی زن
دید سه روز حیض در اینحال	دید یک سال طهر یا دو سال

مراقل نفاس را احد نیست
 بخت کو پنج روز قول از لعل
 یازده روز قول از یعقوب
 زین سبب است متقی
 پاک گردد نماز من خواهر
 چونکه در احتیاط این باشد
 در کتاب هدایه آورده
 چون بر آید اگر بعضی ولد
 این سخن روز محشر و نعمان
 در نهایت چنین بیان کرده
 یعنی بعضی ولد بر آید چون
 نفاس می شود از وی پانزده
 یک روایت زاین ابوبست
 پس بین قول قول نعمانست
 یعنی شد اکثر ولد بیرون
 هم می رود روایت نعمان
 یعنی بعضی ولد بیرون آید
 و ز محشر روایت از هشام
 نفاس نیست تا که از این زن
 یا دو یا بیشتر از نصف بدن
 در محشر روایت است ثانی

و لا یستحب
 لا یستحب
 نقل از نه الفاس
 سلک ظاهر
 الروایة
 المعانی
 و عن ابن
 زین العابدین
 و عن ابن
 زین العابدین
 و عن ابن
 زین العابدین
 و عن ابن
 زین العابدین
 و عن ابن
 زین العابدین

ظاهر قول اینچنین مرد نیست
 لیک نه ظاهر روایه آن
 گرچه با خود نیست گفتن خوب
 نگذر و مدت است ماضی
 لیک در و سه جل عرا مانده
 روشن است چنین باشد
 در خواشیش هم بیان کرده
 نیز از بعد از نفاس بود
 در هدایه چنانچه کرده بیان
 نقل او از محیط آورده
 نیز از بعد که به بیت خون
 اختلافات قول را دانسته
 نقل آن مرد هم ز یعقوب است
 مقبره و نفاس گفت آنست
 نفاس می شود باین مضمون
 از ابوبست است نیز چنان
 خون آن زن نفاس افتاده
 اینچنین گفت آن امام همام
 بر آید سه روز و نصف بدن
 قول هشام این بود بطن
 نفاس آید زن زین

و عن ابن
 زین العابدین

تا که گردد بیرون جبین و لعل
 در و نمایه و غیب دوست بیان
 یعنی سقطی که بعضی خلق او
 تیسر و واقع شود طلاق باو
 اگر تو فرزند آورده ای زن
 از چنین سقط او طلاق شود
 یعنی شرح او را در است بیان
 هم شود انقضای عذر او
 زن که تو این می زاید
 بخلاف محشر این حسن
 توان در بیچ بیک اشکم
 قول شرح و قایه باشد این
 آید از بطن واحد از و لعل
 گرچه باشد میان این و لعل
 یک روایت از حضرت نعمان
 لیک گفتند پاره علما
 بلکه دوم و لعل که وضع آرد
 نیز قول صحیح باشد این
 لیک است از قول ثانی

مصلح در بیان استقامت که منع نمیکند نماز و روزه را
 غایب خون بر بد حیض آثار
 نبود حیض استقامت شمار

ظاہر قول از اصحاب است
 شفق آن امام قدر بلیست
 بهین بند و محل خویش
 از اصحاب است حکم و سے دانی
 گفت بر بان دین و دامت
 این سخن را بعد از تمام
 یعنی با جرح بند نیست اگر
 یعنی در وقت یک نماز تمام
 در یک وقت تر شود و قنای
 مستحاضه خرید با شش کس
 حکم او این بود اول مس
 شده است از اقطاع اگر حیض
 تا بسین گشت بے حیض
 افتد وقت خویش شمس الدین
 یک روایت از ان و این
 قول دیگر از ان و صاحب حال
 قول دیگر چنانکه گویند
 نه به است از ابو یوسف سخن
 گوید او چار ماه روزی ده
 عمل ایوم او فوق بالناس
 لیک احوط و ساله را دانی

اینچنین نوح که در اعتقاد است
 گفت بند و جرح سائل بند
 یعنی شاد و در محل آن بر پیش
 مستحاضه و سے اصحاب
 سخن خاص است عام پیش
 خاص نمند و سے نمند عام
 زد که بکناہ بنت دگر و تر
 از اصحاب ابو یوسف قول امام
 حکم او جرح سائل است ایشان
 لیک حیض و انداند پس
 ترک سازد و بر روزی ده
 قبل از انقطاع ایامش
 س که کند ترک البتہ از ان پیش
 گفت اندر اصول باشد این
 یعنی این قول باشد از شیخین
 سے نکرده قریب تا دو سال
 قول سه ماه از ان دو شبه گویند
 بخلاف محمد ابن حسن
 یک سخن نصحت از دست از ان
 بهین گفته اند در قرطاس
 نقل شارح بود و کرمانی

چ

در بیان تمیزات حیض

است اندر حد خاصه حال
 گزید چنانچه وقت نماز
 مسجد خانه را براسه جلیل
 مرزن حیضش زنا وانی
 یاد بروی بسیار و استغفار
 مستحب است دین و نیکار
 گزید غسل و شود بیرون
 نگذارد اگر نمازش این
 در وقت حیض و مساند
 نرسد نماز بان بفرزندش
 در حد خاصه و کافی آورده
 وید تو حیض روز اول دم
 کم از سه روز خون اگر استاد
 نقد لطفی که شد در اینجا خرج
 لیک گویند بگوشت و پوش
 از خباثت تهنیکت طرف
 حیض ظاہر که اندرین باب است
 علت غیر سستی علت
 محب حیض حق تعالی این است
 آن را بایک فلک از فیض اند

مستحب است مرزن حال
 ایک ساد و وضو نشیند
 نیز تسبیح گوید و تسبیح
 مرد اگر کرده دست تسبیح
 بخند از غرضش از این کار
 یاد بر نمید و را ایست یار
 نکند ترک او نمازش چون
 خاصیه سے شود علی التبعین
 رسیلک و رہه خود اندازد
 این حیضه ازین سبب کندش
 از بزرگان شمع پر و روزه
 ترک سازد نماز و روزه هم
 گفت صوم نماز اعماده باد
 در و لم بود باز سازم و سج
 گفت تا که ازین تعالی خوش
 صرف کردی بحیض ظاہر صرف
 صلح او از چهار من آب است
 حیض مردان بود بهین علت
 باعث مبداء و مال این است
 گرچه زن نیستند و حیض اند

دفع این حیض را سازد آب دل نظر نگاه حضرت اوست ببینی سوخته محبت اغیار حججه که فیوض را ناسه است هر جگای حجب دریده شود رفته رفته چنان بگردی غرق آنجنان بر دولت رسد درو بعد از آن بر تو نیست تخریب وضع سازند بر سرست کوب گر بفرق سرت نهند آره گرچه در کام اثر دهامان گر تو حلالی اگر چنین یاسی میزاین است اصل مرد این است در و حق با و لے که ختم گردد وصف مردی نه آلت ریش نیست بس تو ای ترک زاده نامرد فرد و عشق سنے در تو خبت پنهان که در جلیت تست بس محل نگاه حضرت رب تیغ بر سینه بفرقت خاک و دشمن جان خود امیر کنی	واقع محبت و حجاب لیک اینجا حجاب یک مویست بوده باشد از آن نظر بیکار حارق او دوام آگاست دیدنیها که هست دیده شود نکنی راحت الم را فرق نسا رخ از جمله در و با کرد همه را از خدا سینه نیت من بعد در تواند و سینه نبود حسن در تو یک ذره چنین نه نیت ترا به پیشانی لذت عمر بعد از این یاسی در و مرد نیست در و نیست جسد در و با عدم گردد بلکه مردی گذشتن از خویش است در قیام حس را چه خواهی کرد کار بایت خلافت کرده او بر تر از صد هزار عالت تست خاثر دیو ساختن چه عجب این چه انسانی است چه ادراک خویش تن را با و اسیر کنی
--	--

وای

داس بر تو هزار داسے تو با وجود چنین سید روئے خبت پنهان خویش را مانی نام مردی بخود کنی حیف است در حقیقت سخته استی یاسی تا سر تمام در عیب گر آنکه خدا سهر و جهان گر نبو شد برو س غیب نقاب آن بریما که از تو می آید هر جگای کند گرفت گیر گرچه او غافرت بختنده چونکه سخت است هم گرفتن آن	نماند عفو اگر حریف داسے تو سخن از غیب خالق میگوئے حیث بر حیض ظاهر می راندی بلکه نامیدن زن حیف است عقل کوتاه تا کنی هستی سجده در دست مکر در عیب پوشدش غیب آشکار و نهان شرم سازیم سخن عتاب هست شکل اگر نه بختاید ز بر عالمین بگرد و زیر پر شو غره هم که اسے بنده خویش تن بین قهر و لطف بدان
فصل در بیان نیم و احکام او گوید	
حق بر اسے نجات رود دراز مهر بانی که در نبودن آب با وجود چنین ترسم آن گفت صاحب هدایه دین زن قدر میله بود از آب بمید در نهایت که کند تفصیل خارج مصر گفتن است از آن بعضی گفتند این تیمم را	امر فرمود پنج وقت نماز کرد بر ما بجای آب تراب نکنی بنده که نه انسان حتی صبح مصر با مسافر کس او تیمم کند پاک معبد قول صاحب هدایه بی قیل این سخن رد آن سخن میدان بر مسافر بر تقسیم را

بعضی از ناس گفته است چنان
نیست جائز کند بمجم اگر
قول صاحب برای بن معنی
گرچه غیر سافراست اینکس
گفت اندر کتاب ساس کباب
در محمد بود و میل عبید
اختیار امام فصل است این
از ابو یوسف است از اینکس
کاروانی از و شود و اهب
هست جائز تیمم کرده
قول کرخی امام فیض آثار
جاسی باشد که صوت اهل آب
نشود و صوت شان بعبیدان
گفت ابن زیاد با تفصیل
در قفایست یا یحیی یسار
اندرین باب گفت امام زین
میرسد آب را بجا و در آن
لیک قبل از خروج وقت نماز
بس بقول امام مالک میل
گرچه خوف از خروج وقت نماز
هست اندر صلاوة سکون

خارج مصر شمس که بتقین
تصد سار و مگر هیچ سفر
خارج مصر شد که بتقین
هست جائز تیمم اول بس
دور سے محل را بواختار
یعنی از آب جائز است معید
در محمد خپنا پنجه شد تقیین
بوضو یا ختن بود اول بس
می گردد و چشم این غائب
از کتاب و خبره آورده
نزد او اعتبار آن مقدار
بشود با قریب هست حساب
اختلاف شایع است چنان
آب در ریش کس بود و میل
معتبر میل دان میسر آر
واند این کس درون وقت اگر
در نهایت بود و لبیل آن
نرسد آب را صعبه جواز
نبود و در میان آب میل
بوده باشد بخاک نیست جواز
آن بزرگ طریق فرمود

کرد و شمس عمل بقول زفر
باز ساز و نماز خویش قضا
یعنی فرمان حضرت ذی الطول
در خلاصه کس رود بطلب
ست نداند که بین آب خویش
هر جگه آبی گردد باز
هست جائز تیمم این مرد
در نهایت گمان انسان
نیست جائز تیمم بگسان
بوالکرام بزرگ ظاهر دین
سخن عالمان راست میل
کرد تفسیر میل ابن شجاع
یعنی تفسیر او ازین مقدار
لیک قوالیک باشد او مختار
هر قدم هست یک ذراع نیم
گز عامه کرده شد تقیین
یا میریغ وضو کند بر آب
با تخلف کند تیمم آن
شافعی آن امام نیک شرف
گفت صاحب وایه ما بر نص
یا جنب گشت شمس از انسان

بعد خواندن رسد باب اگر
آنکه تقوی بود در ضایع
تا موافق شود بدو در قول
کرستی یا بر آب را بطلب
قدریل است یا اقل یا بیش
گرد و اما حسن مرجع وقت نماز
لیک مرد احتیاط باید کرد
میل باشد طریق او یاسی
بلکه باشد یقین کس با آن
فرخ میل را کند تقیین
سه یک فرخ است یعنی میل
سه هزار هست یا قصد بدراع
از ذراع است تا چهار هزار
میل هست از قدم چهار هزار
بگز عامه نیک کن تعلیم
هست بست چهار انگشتین
معرض شده کنیزین باب
گفت این دو چنانچه در قرآن
او کند اعتبار خوف تلف
قول آورد و بود بطن بر نص
آن قدر سر در گزین عمل آن

فصلی است در بیان
بجای آوردن وضو
خارج مصر شمس
چنانچه در حدیث
تیمم با آب
در نهایت گمان
نیست جائز تیمم
بگسان بوالکرام
سخن عالمان
کرد تفسیر میل
یعنی تفسیر او
لیک قوالیک
هر قدم هست
گز عامه کرده
یا میریغ وضو
با تخلف کند
شافعی آن امام
گفت صاحب
یا جنب گشت
بعد خواندن
آنکه تقوی
تا موافق
کرستی یا
قدریل است
گرد و اما
لیک مرد
بلکه باشد
فرخ میل
سه یک فرخ
سه هزار
از ذراع است
میل هست از
بگز عامه
هست بست
معرض شده
گفت این دو
او کند اعتبار
قول آورد
آن قدر سر

از مصنفه مشرح اوراد
که مقیم است یعنی در مصر او
بهت خوف ملک با این یار
که تمیم کند همین انسان

در بیان کیفیت تخم و احکام او گوید

بحدیث رسول شرق و غرب
ہر یکے ضرب سح ساز و رو
ہر یکے ہر دو دست تا مرفق
یو الکام بزرگ سے نشت
ہست شرط استیباب بچون آب
گفت فتویٰ بر استیباب شمار
ابن سیرن بزرگ نیکو ذات
تیز و شرح خویش فخر الدین
از بزرگان باغبان چنان
بس بران شخص و در این حال
او صحت عثمانی ضرب پیوم را
خانچہ یا حواری و سے است
قول شمار است مذکورے
ترک گرد و خیال انگشتان
در محال و تہیہ پیو سے
شیعہ ائمتہ مؤید اسلام

من کشف اصول بزرگوار
 ان استیعاب الترتیب
 بشرط الاجماع انما الخلف
 فی الاستیعاب بالجمع واما
 کلام المصنف استیعاب الترتیب
 بشرط ان عبد الله فی رعايته
 عن ابي عبد الله بشرط الاستیعاب
 فی الترتیب الا کما هو مقرر
 اکل کما فی السجرات
 الاستیعاب لیس بشرط
 کشف بزرگوار
 ان الاستیعاب بشرط
 بشرط الاجماع انما الخلف
 فی الاستیعاب بالجمع واما
 کلام المصنف استیعاب الترتیب
 بشرط ان عبد الله فی رعايته
 عن ابي عبد الله بشرط الاستیعاب
 فی الترتیب الا کما هو مقرر
 اکل کما فی السجرات
 الاستیعاب لیس بشرط
 کشف بزرگوار

از تیمم حدیث سے فرمود
 گفت اے سرور ائمہ دین
 بوضیفہ شہ خداے پرست
 در زمین زود دست بر پیش
 بعد از ان ہر دو دست افشانہ
 بعد از ان دست خود فرو آورد
 باز زوہر و دست را برارض
 بست انگشت دست چپ یقین
 مع آرنج پشت دستش راند
 باطن دست خویش مسح آورد
 گفت آن مرغ بوستان عدول
 مسح سازد قایہ آن عمل
 بعد از ان ذکر کرد خیر الدین
 قول دیگر بہر چہ انگشت
 یعنی از اس اصبعای خویش
 بعد باطن گفت کشد تا بند
 سے کشد ہم باطن ابہام
 بعد دست یسا چون ایمن
 مثل بویوسف آن غریق علوم
 تاکہ باشیم بالکمال جہل
 چہ شوز راہ راست آموزے

[illegible]

ورغم کاهن بدین بناوانی
محدثی باجنب زمره و انانث
ابن تیم باین همه کافی است
در هدایه چنانچه هست خبر
یعنی اندر صلاوة سود
سید المرسلین حبیب خدا
یعنی آن بهر صفا و کمال
او قناده بخاک من غلطید
گفت بر من جنابتی و ارتع
گفت آن پیشوای صلح و صلح
خواه محدث و یا جنب شد کس
گفت مالک امام تابنده
تواند گرفت استیلا

در بیان آنکه تیمم چند چیز رواست

چون تیمم کرد شد غایب با
در هدایه و غیره دست بیان
انچه از جنس ارض مذکوره
اختصاص از خزانه را نبوشت
انچه نبود از جنس ارض اگر
یا کافر چوب زاج و حنا
برقیق و سولق نیز رما
هست بر خاک ریگ سنگ
هم بنزد محمد و نعمان
گنج و زرنج سرمد و نوره
سختن و همان پاک شست
نیت جائز چو مشک یا عنبر
یا بجز و آرسنگ نیست روا
و بوب و نقره غیب جائز باد

استقامت از مسافری جاریه
دارد و میسر اندر آب جاریه
من و ملک آن جاریه را میسر
میکنند شرعاً و با شریعت
باشد و اعتقاد علمای اهل حق
و فی الجمله و الا و سبب
و باسناد از ان بجا احادیث
و از حدیث بجا
در بیان آنکه تیمم چند چیز رواست
چون تیمم کرد شد غایب با
در هدایه و غیره دست بیان
انچه از جنس ارض مذکوره
اختصاص از خزانه را نبوشت
انچه نبود از جنس ارض اگر
یا کافر چوب زاج و حنا
برقیق و سولق نیز رما
هست بر خاک ریگ سنگ
هم بنزد محمد و نعمان
گنج و زرنج سرمد و نوره
سختن و همان پاک شست
نیت جائز چو مشک یا عنبر
یا بجز و آرسنگ نیست روا
و بوب و نقره غیب جائز باد

بحدید بمطلق لای
بوالکمار مرقا ضیخان و لای
گفت اگر آبی است نیست جواز
بعد از آن در معافی سفت
نقل سازد و کتاب او باز
آب نماند خاک نماند
میکنند نقل آن خرومند
از کتاب خلاصه بالتیمین
بلکه با بعضی حسنه باتن
من کند ترک تا شود خشک او
کر خن آن امام صاحب دل
در هدایه و غیره دست بیان
نزد و بوب و سعادت ناک
نیز قول دیگر از مردیست
شافعی گفت در نبودن آب
در خلاصه خزانه یقین است
کس تیمم بکردار یک جا
گرچه بود است شمار بر اقدم
کل طاهر که یا و گشت درین
گرچه بود است بجا و غیر
تا که نزد دست خویش بر احجار

نیت جائز اگر چه می آئے
نمک از آبی است یا جلی
در جباله خلافت دار و باز
در جباله صحیح جائز گفت
گفت قول اصح بغیر جواز
جائز تر جنس ارض نماند
یعنی عبد الله بن جندب
البحر و التیمم بالطين
منه بالمدجل بر او و من
بعد با او کند تیمم کو
او تیمم جواز گفت به کل
علمای عظام گفت چنان
نیت جائز بغیر ریگ خاک
گفت بر غیر خاک جائز نیست
نه تیمم جواز غیر تراب
نیز در جامع البساتین است
باز شخصی از و کند اجزا
بر جنابت و یا ز حالض هم
یعنی آن چیز باز جنس زمین
بست جائز تیمم یا غیر
بست جائز اگر چه نیست غبار

استقامت از مسافری جاریه
دارد و میسر اندر آب جاریه
من و ملک آن جاریه را میسر
میکنند شرعاً و با شریعت
باشد و اعتقاد علمای اهل حق
و فی الجمله و الا و سبب
و باسناد از ان بجا احادیث
و از حدیث بجا
در بیان آنکه تیمم چند چیز رواست
چون تیمم کرد شد غایب با
در هدایه و غیره دست بیان
انچه از جنس ارض مذکوره
اختصاص از خزانه را نبوشت
انچه نبود از جنس ارض اگر
یا کافر چوب زاج و حنا
برقیق و سولق نیز رما
هست بر خاک ریگ سنگ
هم بنزد محمد و نعمان
گنج و زرنج سرمد و نوره
سختن و همان پاک شست
نیت جائز چو مشک یا عنبر
یا بجز و آرسنگ نیست روا
و بوب و نقره غیب جائز باد

دو قلم من بر

الحمد لله رب العالمین
والمصطفیٰ خاتم الانبیاء
وآله و صحبه اجمعین
والمؤمنین و المؤمنات
والمسلمین و المسلمات
السلام علیهم اجمعین
وعلیٰ آله و صحبه
والمؤمنین و المؤمنات
والمسلمین و المسلمات
السلام علیهم اجمعین

بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله رب العالمین
والمصطفیٰ خاتم الانبیاء
وآله و صحبه اجمعین
والمؤمنین و المؤمنات
والمسلمین و المسلمات
السلام علیهم اجمعین
وعلیٰ آله و صحبه
والمؤمنین و المؤمنات
والمسلمین و المسلمات
السلام علیهم اجمعین

بجلائ محمد این تعیین
نمده چاره را که نیست غبار
یا و کرده ابو الکلام هم
تیر این قصه با غبار روست
نزد بودیست آن پیرای طراز
در کتاب به این مشهور
فرض زان نیست تیس را
گر چه اینجا بود خلافت زفر
نیت او چگونه است اسرار
یا کند نیت او اسرار
یا جنابت و یا حدیث در این
در هدایه صحیح این گوید
لیک قبل بشرط او هست
بوده باشد حدیث جنابت منع
در کتاب خلاصه آورده
شخص بر نیت تیس هست
حدیثی دید قبل از استمال
بس تان خاک که بیدار و
این تیم که گفته شد بر خاک
چو که حق با معبد طیب گفت
این چنین در کتابها تعیین

گفت در شرح خویش فخر الدین
قانع خان گفت لایحوز شمس
در همه شهر همه سال کرم
گر چه اینجا صعب هم پیداست
با غبار است نزد عجب جوار
در هیچ کتابها مذکور
یا دوسه کن عوام مردم را
نیت غیر از زفر خلافت دیگر
در کسی نیت طهارت کرد
هر دو نیت نوشته اند جواز
نبود شریک اگر کند تعیین
بو الکلام هم اینجا چنین جوید
هر که نرسد نیت و بد از دست
نیت هر دوسه کند اوزع
علما این چنین بیان کرده
بر زمین ضرب کرد و دو دست
کامرینجا مخالف است احوال
اصح آنست در عمل نارد
لیک این خاک بوده باشد پاک
مده از دست امر این دست
هر جگه به نجس رسد برین

خشک گردد بافتاب اگر
نیت حیا تیمم در اینجا
نیز در این زمین او اسرار
می تواند یک تیمم کس
شافعی کرده است اینجا یا و
گر کند پیشتر ز وقت نماز
رفت نصرا فی تیمم کرد
شبه سلمان پس از تیمم آن
تیمم است گفت این دو
گردن خود کرده بود آن مذکور
بعد ازین دین گزید نزد ما
سلمی بالتیمم از انسان
باز برگشت بر مسلمانان
بخلاف زفر که منافی گفت
بو الکلام بزرگ پاک یقین
نقل از شرح زاهدی آورد
باز به سه دخول مسجد آن
نیت جائز باین تیمم باز
بخلاف تیمم آن مرد
یا که بر عبادت تملک ساخت
قول آنجا تیممش به نماز

تا که گردد از و ذهاب اثر
گر چه در و سه نماز هست روا
زفر و شافعی گفت جواز
خواند از فرض از نوافل پس
بهر فرض یک تیمم با و
جائز است او خلاف دار و باز
زین تیمم را روده دین کرد
کامرین جا محمد و نعمان
تیمم بقول یعقوب ۱ و
گر چه بود از او دین دور
متوضی است نزد شافعی لا
گشت کامرین لغو و بالرحمن
نشود آن تیممش فاسد
در هدایه و در لائل سخت
کرد در شرح مختصر تعیین
گر تیمم بس مصحف کرد
یا دوسه از هر خواندن قرآن
بگذارد پنج وقت نماز
از بر اسرار جنازه خواندن کرد
عالم عالمات شرع شناخت
یا بجز نماز باشد باز

و تیمم قرآن
قال بعضی
بسم الله الرحمن الرحیم
والمصطفیٰ خاتم الانبیاء
وآله و صحبه اجمعین
والمؤمنین و المؤمنات
والمسلمین و المسلمات
السلام علیهم اجمعین
وعلیٰ آله و صحبه
والمؤمنین و المؤمنات
والمسلمین و المسلمات
السلام علیهم اجمعین

<p>پنج وقتے خود والا لا یا بود یا دخول مسجد آن اسے خلافاً لشافعی با عقل در خلاصہ نوشت در این باب از ان تیمم فریضہ نیست روا بند کے خدا سے عزوجل تامنہ اندر شیعہ آثار سے یو وہ باشد باتفاق ادا گرچہ باشد بر نرد تو دشوار نشوے در سلوک متقیان نزد واجب فقال اقبکم لیک تعلیم غیبر ارادہ کرد نزد ہر سہ امام نیست جواز</p>	<p>ہست جائز با او کنند ادا ہست نقلے بخواندن قرآن ہست جائز فرائض از این نقل لیک این نقل را سار حساب گفت بر قول عامر علی مگر توساز سے باتفاق عمل ہر نماز سے تیمم کرے بلکہ در جملہ عبادتہا مدہ از دست خویش زینہار تامنہ بندے بامر شاق میان چونکہ باشد کرامت مردم گر تیمم یکے بجائے آورد تا نکرہ است ارادہ بر نماز</p>
<p>در بیان ناقض تیمم</p>	
<p>باشد و ناقض تیمم نیز میرسد نیز قدرت آنکس ایکے قادر بآب گشت شکست یعنی صدر الشریفہ شہ مرد کرد اہمال با وضو نشناخت گشت ناقض تیمم این کس</p>	<p>گر بود ناقض وضو ہر چیز نیز آبی بود پاک کے بس در نماز ست یا بروش ہست شرح ساز و قایہ قیمن کرد قدرت آب تاکہ شخص یافت آب معدوم گشت از ان پس</p>

مسک التفتین
بوجود آمدن تیمم
کدامی از اینها
یعنی نماز یا وضو
و یا تیمم یا مسح
یا سجده یا رکعت
یا قیام یا قعود
یا ایستادن یا نشستن
یا خوابیدن یا بیدار شدن
یا کھانیدن یا آشامیدن
یا مساجد یا غیر مساجد
یا در مساجد یا در غیر مساجد
یا در مکان یا در بیرون مکان
یا در روز یا در شب
یا در وقت یا در غیر وقت
یا در ایام یا در غیر ایام
یا در حال یا در غیر حال
یا در وقت یا در غیر وقت
یا در ایام یا در غیر ایام
یا در حال یا در غیر حال

<p>ز سیدہ بہ پشت او شد آب گشت واقع چو بر ہمین آدم یعنی از بہر لمحہ حدث او سے کند لمحہ حدث را بس در حق لمحہ حدث بیشک گفت باقی ست در حق ہر دو در حق دیگر گشت بود باقی آب را صرف لمحہ سازد او از بر اسے حدث بر شستن پس ہست در این دو قول از علما در حق لمحہ نقص شد بیشک میرسد با وضو و شستن با وضو گرچہ ترسد ہیچ یک زین آب تا کہ گردد وجباتش تقلیل شخصے آورزد او با این آب بکنید از بر اسے نماز وضو گشت ناقض تیمم ہمہ کس با و اعادہ تیمم با قون قبض کردند آب را انہا ایک فرق ست اندرین کس شمع ہست جائز بوجہ ہر دو امام</p>	<p>جب غسل کرد در این باب حدث موجب وضویش ہم پس تیمم بکرد با این دو بعد از ان آب یا نیت آنکس گشت ناقض تیمم این یک گر قایہ نکرد با یک و در بود آب بلکہ کاسے گر سد آب با یک زمین دو لمحہ خویش را شست آنکس فیعید التیمم ام لا آب اگر با حدث بکرد و صرف نرسد گرچہ لمحہ آب او این نمائند پستیر از این باب سے کند صرف لمحہ بے تفصیل داشت جمعی طہارت بتراب ہر کدام شما بخواہید او آب گرچہ کند یک کس بس کرد شخصے وضو با و اکنون بر شما گفت آب را اما نیست ناقض تیمم این جیسع یعنی بخشیدن مشاع تمام</p>
---	--

مسک التفتین
بوجود آمدن تیمم
کدامی از اینها
یعنی نماز یا وضو
و یا تیمم یا مسح
یا سجده یا رکعت
یا قیام یا قعود
یا ایستادن یا نشستن
یا خوابیدن یا بیدار شدن
یا کھانیدن یا آشامیدن
یا مساجد یا غیر مساجد
یا در مساجد یا در غیر مساجد
یا در مکان یا در بیرون مکان
یا در روز یا در شب
یا در وقت یا در غیر وقت
یا در ایام یا در غیر ایام
یا در حال یا در غیر حال
یا در وقت یا در غیر وقت
یا در ایام یا در غیر ایام
یا در حال یا در غیر حال

میرسد نیست اکتفا با رس	ایک با هر کدام مقدار رس
هست باقی بپاک بخشیده	نزو نعمان امام فرخنده
نیست بخشیدن به شیاع درست	یعنی در نزد آن امام سخت
گر همین آب با سیک بخشند	نیز این مومنان شفقمند
نیست ناقض بجز به نعمان	نزو و بشت کند تمیم آن
در قنادهای خویش کرد بیان	با در حمت بگور قاضیان
خم آب بے بدید و آن حبا	چون مسافر گذشت در صحرا
هست باقی تمیمش یعنی	یا بماند آن ازین معنی
بهر شرب است نه بر آب و نه	نیست بر روی وضو کند بر او
که بنوعی مباح ساخته اند	گفت آنها که حق شناخته اند
صرف آن چیز را بنوع دیگر	غیر جائز بود و گفت اگر
استدال است بے وضو و شرب	مگر آنکه کشیده باشد آب
تمیم کنند ز بهر قیام	بس درین حین وضو کنند تمام
زین فضل آن امام چار طرف	گفت قاضی ابوعلی نصف
هست جائز با وضو کردن	آب موضوع هست با خوردن
ایک نبود مباح شرب با وضو	گر نهاده بود ز بهر وضو
بنوشته بود علی التیقین	در کتاب و در بعضی این
گویم آنچه ائمه فرموده	در صلواته فقیه مسوده
گفت شخصی گذشت از آب	را بکے در طریق رفت بخواب
نیست باطل تمیم این کس	نزو بود و سفت قضا هست رس
گشت بیشک تمیمش باطل	نزو آن دو مکمل و کامل

سلک فی الدنیا
 المسافر اذا نزل
 فی طریق و سافر
 فکذا لم یجد ماء
 فغسل بوضو
 و هو یستحب
 ان یشرب من
 الماء و ان کان
 فی الماء کافور
 و غیره و هو
 فی سبیل الله
 و هو یستحب
 ان یشرب من
 الماء و ان کان
 فی الماء کافور
 و غیره و هو
 فی سبیل الله

در نماز است در سیک گفتار	نزو مکمل غیر ناقض است ای یار
تمیم کس بوقت سحر	آنقدر آب یافته است و اگر
یک کرت یک کرت اگر شست	عوضه بایش شود بقرض درست
گر بشوید بوجه سنت او	نیست کافی با تناسل وضو
گشت فاسد تمیم این یار	در خلاصه بود هو المختار
مومن چسب گشت در زندان	جای پاک است جاس بود آن
لیک این شخص مے نیابد آب	بوضیفه بگفت در این باب
خارج مصر سخن اگر بوده	به تمیم نماز و سر موده
در مصر است گفت نیست جواز	لیک زین قول خویش گشت و با
گفت خواند نماز مومن مسعد	باز ساز و اعاره اش زان بعد
بس همین قول هست قول هما	متفق گشت بزرگان ما
بود در مصر مومن در بند	خواست ساز و عبادت خواند
نمکان پاک ندرون خاک	یافت فی هیچ ازین نه آب پاک
بوضیفه امام نیک اندیش	گفت ساز و قضا نماز خویش
تا بماندم که یافت کرد و آب	یا شود جاس آب پاک تراب
گفت ابو یوسف شریعت طی	باشارت نماز خواند و رس
تا شود از مشبهین او باز	بگذارد زندگان پنج نماز
بایا خواند با دعا سوده آن	مے کند نیز گفت قاضی خان
تمیم موحده به نماز	بود نصرا نی بده او آواز
گفت این آب لیک مومن مرد	قطع آن بندگے نباید کرد
یعنی این قول آن عدو خدا	بوده باشد بوجه استنزا

فی الخلاصه
 التیمیم
 فی السفر
 اذا وجد
 من الماء
 شرب
 فی سبیل
 الله
 و هو یستحب
 ان یشرب
 من الماء
 و ان کان
 فی الماء
 کافور
 و غیره
 و هو
 فی سبیل
 الله

لیک بعد از فراغ آن طاعت
 بدید گشته خواند الا لا
 چیز که باقی نماند از آن
 نیز در قاضی خان بود این حرف
 اگر بود در مکان سرودی و
 چونکه از عالم ان طیب طریقت
 مگر آنکه بعضو کس سیلان
 در رستان چنین قصور نیست
 در صلاوة فقیه و مسعود
 آخر وقت مردی ناگاه
 بعضی را ریسان ولوی هست
 آنکه وار و قوم بے آلت
 صبر سازند تا کشمیش آب
 قوم نادار اگر کنند تاخیر
 نزد نعمان تیمست این مار
 آن یک داشت آید است آب
 من و همارت کنم تو آنکه گیسر
 گرچه تقویت وقت خواهد بود
 بود جمعی بر همت در صحرا
 گفت آن جیسع ما کنیم ادا
 جیسع عریان اگر کنند تاخیر

طلبید آب زو همان ساعت
 رحمت حق بر وضو علم
 کندن از بهر ما و تو جانبا
 در سفر آب باشد و نه برف
 هست جائز کند تیم و
 نیست جائز وضو کند با برف
 بشود هم شود تقاطع آن
 یعنی در آن محل تقاطع نیست
 از بزرگان دین چنین فرمود
 رسیدند بر سر یک چاه
 نیست در بعضی آلت و ردت
 می گویند اندرین حالت
 بعد از آن با شما و هم اسباب
 وقت بیرون رود برین تقدیر
 لیک تاخیر یا نرود و دیار
 مرد نادار را بگفت جواب
 اندر آن حال می کند تاخیر
 نیز این در فتاوی مسعود
 پاره جامه دار هم آخبا
 بعد بدیم جامه را بشما
 وقت بیرون رود برین تقدیر

سلک فی الطیاری
 دین کان شکر لاس
 البیرویس سما آله
 اذ کان بین زمین و آسمان
 عدو و دوستان
 در قاف عانی
 بعضی از علمای
 تیم و همارت
 آنکه گیسر
 مارکات
 دین و ناس

گفت نعمان ادا کنند عریان
 آن یک در نماز و پیراب
 بعد داند نماز شد و پیران
 قاضی خان گفت اگر بدید سراب
 خواه از موضع نماز آن مرد
 بدستی نماز و پیران ست
 متیمم اگر بدید سراب
 با و بروی که انصراف با و
 اگر بر او بود گشایش باز
 دید بعد از فراغ باشد با
 تنوشته که نماز گذار
 متقدیمی دید آب امام ندید
 مرا امش نماز فاسد نیست
 پس وضو دار با تیمم دار
 لیک نزد محمد بن حسن
 در کتاب خلاصه تعیین
 داشت کس آب با وضو پس
 اگر وضو کردن بحسب او
 جامه خویش را بپایداشت
 و بپوشش ادا کرد نماز
 بعد ازین در صلاوة مسعود

با و تاخیر قول شاگردان
 منصرف گشت با گمان آب
 نرود و تیمیش نقصان
 منصرف گشت با گمان آب
 با تحب او ز بگرد خواه مکر و
 باز چون این لفظ چندان ست
 اکثر را که اگر بود بر آب
 می کند یعنی انصراف وضو
 نیست بروی حلال قطع نماز
 می باز و اعاده الا لا
 اقامت را کرد با تیمم دار
 مقتدی نماز شد تفسید
 چونکه اخلاص او بنایابی ست
 اگر کند اقامت را جواز شمار
 غیب جائز بود برادرین
 نیز در قاضی خان نوشت چنین
 جامه اش اکثر درم بخش
 جامه شود نمیرسد وضو
 به تیمم کند نماز درست
 خود کند کار شد نماز جواز
 اندرین باب ذکر فرمود

نیمت جانزیمه این یک	
در بیان سحر جمیره	
بغضه که با وجراحت است	جرح در عارضه شش پیدا است
جرهار است که توانی شست	می توان شست باقی درست
بس مین کس سیمجی آرد	بیمیم نسا از بگذارد
چونکه شود مواضع نیکو	سیر سداب بر جراحت او
بس جراحات رازبان وارو	غسل باقی ازین سنی آرد
لا بسم بود به باشد از امکان	شوی شش جاس غیر نجر نوح آن
سحر ساز و جراحش با آب	نکند آب اگر زبان زین باب
یا عسایر سحر سحر است	سحر بر شتره سازد آن خسته
انچه در قاضیجان مسیح بود	ساز عسایر مسیح بود
اینکه باشد جراحت اندر سر	ساز عسایر مسیح بود
سکت غسل سائر اعضا	سحر مسیح روح می کند اما
در مسکوة فقیه دین معهود	آن فقیه احم چنان فرود
قول سحر بر رگ عظام کرام	در و مندر است اکثر اندام
کثر از نیکوی است آنرا شوی	بهر اکثر در و نیم جو
در و مندر از کم است نیک اکثر	نیز امکان مسیح نیست اگر
شودید احب به مواضع نیکو	عفو و ان بید از ان اقل او
شافعی با سحر جراحت او	گفت آرد و سیمجی بر جاب
تا توانی عبادت یاری	باقتناق بودین آرس
در قضاوی کافی این سخن است	گر جراحت در اکثر بدن است

و اگر جراحت در عارضه شش پیدا است
می توان شست باقی درست
بیمیم نسا از بگذارد
سیر سداب بر جراحت او
غسل باقی ازین سنی آرد
شوی شش جاس غیر نجر نوح آن
نکند آب اگر زبان زین باب
سحر بر شتره سازد آن خسته
ساز عسایر مسیح بود
ساز عسایر مسیح بود
سحر مسیح روح می کند اما
آن فقیه احم چنان فرود
در و مندر است اکثر اندام
بهر اکثر در و نیم جو
نیز امکان مسیح نیست اگر
عفو و ان بید از ان اقل او
گفت آرد و سیمجی بر جاب
باقتناق بودین آرس
گر جراحت در اکثر بدن است

بیمیم نسا از بگذارد	گر سحر اکثر است غسل آرد
شافعی گفت انچه هست امکان	شودید و سب کنند بیمیم آن
این همه قول در جاب است بود	بعد از ان قاضیخان چنین فرمود
محمدی کوز ایل طاعت هست	اکثر عسویا جراحت هست
بیمیم نسا از بگذارد	گر سحر اکثر است غسل آرد
غالب عسویا ای دوست درست	صحتش را با آب باید شست
می کند سحر بر جراحت آن	بے ضرر سحر گر بود امکان
بیمیم نسا از بگذارد	سحر را بر جیمیره سحر آرد
شرط مسیح جمیره پایان تر	شعش کرد و خداست خواهد اگر
تا که دو دوست را سحر جرح	بوده باشد و سحر و پاسبی
چنین کس بیمیم نسا از بگذارد	و علی عکس بیمیم لا
لیک یک لفظ قیل از علما است	اعتبار کثیر در اعضا است
تا که گفتند اگر جراحت هست	غیر دو پای روی راس و دو دست
بیمیم نسا از بگذارد	نبود اکثر ز کل عضو جرح
چون شود جمع قول بافتو	راست کرد و طاعت بر تقوی
گر بر ابر بود مسیح جرح	قاضیخان اندرین نوشت صریح
نیمت ساقط صحیح را شستن	احوط نیست هم صحیح سخن
در فصول عماد آورد دست	بعضی اعضا کس جرح است
غالب او اگر جراحت وار	بوده باشد بیمیم است اسے یار
آن صحیح است از اعضا	شستن ساقط است نزد ما
این اشارت به نزد التفتین	بوده در نزد بعضی اهل سخن

و اگر جراحت در عارضه شش پیدا است
می توان شست باقی درست
بیمیم نسا از بگذارد
سیر سداب بر جراحت او
غسل باقی ازین سنی آرد
شوی شش جاس غیر نجر نوح آن
نکند آب اگر زبان زین باب
سحر بر شتره سازد آن خسته
ساز عسایر مسیح بود
ساز عسایر مسیح بود
سحر مسیح روح می کند اما
آن فقیه احم چنان فرود
در و مندر است اکثر اندام
بهر اکثر در و نیم جو
نیز امکان مسیح نیست اگر
عفو و ان بید از ان اقل او
گفت آرد و سیمجی بر جاب
باقتناق بودین آرس
گر جراحت در اکثر بدن است

در بیان مسح موزه و احکام او گوید

در کتاب هدایه شد تعیین	نیز در کتاب هدایه شد تعیین
مسح بر موزه جائزست قبول	نیز در کتاب هدایه شد تعیین
یعنی این مسح نزد اهل سنن	نیز در کتاب هدایه شد تعیین
اصل کس مسح را نه بید حق	نیز در کتاب هدایه شد تعیین
گر کسی مسح را بدید درست	نیز در کتاب هدایه شد تعیین
بهت با جوهر انجمن کس بل	نیز در کتاب هدایه شد تعیین
شاح پاک عقل شمس الدین	نیز در کتاب هدایه شد تعیین
تر و یک باره خدای پرست	نیز در کتاب هدایه شد تعیین
لیک قول صحیح غسل افضل	نیز در کتاب هدایه شد تعیین
در قادی غولش کرد بیان	نیز در کتاب هدایه شد تعیین
هر که با مسح موزه کرد انکار	نیز در کتاب هدایه شد تعیین
از محاسبه هر آنکه کرد انکار	نیز در کتاب هدایه شد تعیین
از عتاب بے حذرانه نقل آورد	نیز در کتاب هدایه شد تعیین
لیک حدیثی در بیه سار و غرض	نیز در کتاب هدایه شد تعیین
در کتاب هدایه تعیین است	نیز در کتاب هدایه شد تعیین
مسح باشد بحدیثین بنده	نیز در کتاب هدایه شد تعیین
شرط دیگر ز عالمان عظام	نیز در کتاب هدایه شد تعیین
پای راسته موزه پوشد کس	نیز در کتاب هدایه شد تعیین
مسح بر او جواز نزد	نیز در کتاب هدایه شد تعیین
شافعی گفت غیر جائزین	نیز در کتاب هدایه شد تعیین

مسح موزه
در کتاب هدایه
تعیین شده است
مسح بر موزه
جائزست قبول
یعنی این مسح
نزد اهل سنن
اصل کس مسح
را نه بید حق
گر کسی مسح
را بدید درست
بهت با جوهر
انجمن کس بل
شاح پاک عقل
شمس الدین
تر و یک باره
خدای پرست
لیک قول صحیح
غسل افضل
در قادی غولش
کرد بیان
هر که با مسح
موزه کرد انکار
از محاسبه
هر آنکه کرد
انکار
از عتاب بے
حذرانه نقل
آورد
لیک حدیثی
در بیه سار و
غرض
در کتاب
هدایه تعیین
است
مسح باشد
بحدیثین بنده
شرط دیگر
ز عالمان
عظام
پای راسته
موزه پوشد
کس
مسح بر او
جواز نزد
شافعی گفت
غیر جائزین

لیک پاشته موزه کرد پیا	ما بقی وضو نکرد و ادا
بچنان کس اگر حدیث برسد	نیز در کتاب هدایه شد تعیین
نیز در این کتاب اگر دانی	نیز در کتاب هدایه شد تعیین
این بیک پای غولش غسل آورد	نیز در کتاب هدایه شد تعیین
بعد پاسبی در گشت است آنکس	نیز در کتاب هدایه شد تعیین
نزد ما جائزست مسح بر آن	نیز در کتاب هدایه شد تعیین
شاح مختصر شریعت ط	نیز در کتاب هدایه شد تعیین
شرط دیگر که موزه راست چنان	نیز در کتاب هدایه شد تعیین
طن اهر از کعب تحت او اما	نیز در کتاب هدایه شد تعیین
حکم او را نوشتیم چون مستور	نیز در کتاب هدایه شد تعیین
گفت در قول شافعی زفر	نیز در کتاب هدایه شد تعیین
نیز عبد العیسی و غیر این	نیز در کتاب هدایه شد تعیین
خف همانست اندیش بطن	نیز در کتاب هدایه شد تعیین
نیز او ممکن معسر باشد	نیز در کتاب هدایه شد تعیین
انچه قول ائمہ دین است	نیز در کتاب هدایه شد تعیین
هم قول ائمہ فاروق	نیز در کتاب هدایه شد تعیین
نیز ساید تحت کعب اگر	نیز در کتاب هدایه شد تعیین
لیک جادوق چنین نباشد هم	نیز در کتاب هدایه شد تعیین
جلد اگر تحصیل بخاروق باز	نیز در کتاب هدایه شد تعیین
لیک آن جلد را بچینه بست	نیز در کتاب هدایه شد تعیین
گر گند با لافه شترت دم	نیز در کتاب هدایه شد تعیین

مسح موزه
در کتاب هدایه
تعیین شده است
مسح بر موزه
جائزست قبول
یعنی این مسح
نزد اهل سنن
اصل کس مسح
را نه بید حق
گر کسی مسح
را بدید درست
بهت با جوهر
انجمن کس بل
شاح پاک عقل
شمس الدین
تر و یک باره
خدای پرست
لیک قول صحیح
غسل افضل
در قادی غولش
کرد بیان
هر که با مسح
موزه کرد انکار
از محاسبه
هر آنکه کرد
انکار
از عتاب بے
حذرانه نقل
آورد
لیک حدیثی
در بیه سار و
غرض
در کتاب
هدایه تعیین
است
مسح باشد
بحدیثین بنده
شرط دیگر
ز عالمان
عظام
پای راسته
موزه پوشد
کس
مسح بر او
جواز نزد
شافعی گفت
غیر جائزین

دست خود در درون جرموق که
 مسیح کرده کسی بحسب موقین
 مسیح سازد بموزه طاف هر
 یک بعضی سخن زاصل آورد
 مسیح باید هر دو موزه کشید
 بشکند مسیح در حق هر دو
 گفت آن بنده خداوند
 نیز بر قول عالمان عظیم
 قول آنها که داشت زین آس
 مگر آنکه ترے بموزه کس
 موزه پوشید شخصه بر یک یا
 یک پائے کسے بود موقوف
 در قضاوے کافی شد منطوق
 شافعی گفت غیر جائز دان
 در کتاب خلاصه شد دیده
 یک زو مانده است چیزی کم
 مسیح بر دے روانیگویند
 مگر موقوفه موزه هم پوشید
 گر بود کم تره اصابع باز
 گرسه انگشت هست یک بیان
 مسیح بر دے چنین گوے وانیج
 از عقب نوز موضع مسیح آن
 اگر پشت قدم بود اجزا

استفاد اگر مسیح بموزه
 بود بعد مسیح بموزه
 شرفا بدین صورت
 بر مسیح بموزه
 دانند علم شریف
 اینها فغان مسیح
 همگی مسیح تقیین
 علیهم السلام اینها
 همگی مسیح تقیین
 همگی مسیح تقیین
 همگی مسیح تقیین
 همگی مسیح تقیین
 همگی مسیح تقیین
 همگی مسیح تقیین
 همگی مسیح تقیین
 همگی مسیح تقیین
 همگی مسیح تقیین

از سه انگشت اگر چه ماند اصل
 هست اندر کتاب بر چند
 واجب غسل چون شود یکپا
 سه اصابع ز ساس موزه باد
 در بیان کیفیت مسیح موزه
 صورت مسیح را بمو من بعد
 آنچه در این کتابهاست
 بر مقتضای موزه این
 کرد نمکین اصابع این کس
 آنچه در این کتاب شد تعیین
 است دایم کند ز اصبعها
 ابتدا اگر اصل ساق آورد
 نیز در این کتابهاست کبار
 گفت اندر کتاب قاضی خان
 اصل انگشتهاست کف کاواک
 مگر آنکه بوقت مسیح اگر
 واجبش قدر سه اصابع است
 شرح ساز و قای ساز و نقل
 از ذخیره بر اس انگشتان
 از محیط آنچه کرده است بیان
 در حلاله رواست آورد

نمکند ترک شوی آن را بل
 در همه نیت خرد مسیح
 می شود غسل واجب آخر
 مسیح بر دے کند جواز مسباو

تا بگیرد بگوشت مردم مسیح
 اینکه بنده اصابع ید راست
 دست چپ را بخت چپ بطن
 یعنی تا ساق میکشد زان پس
 در حلاله نوشت بعد از این
 یعنی با اصل ساقها
 گشت جائز ولی که بدعت کرد
 غیب سنت بود درین تکرار
 مسیح کرد از بر اسل انگشتان
 بوده باشد جواز نه اسے پاک
 شده از خف بقدر واجب تر
 یعنی از اصغر اصابع دست
 یعنی صدر را شریعه بمقتل
 جائز است از بود تقاطع آن
 شد سخن چون کتاب قاضی خان
 اگر کس وضع سه اصابع کرد

نمکند ترک شوی آن را بل
 در همه نیت خرد مسیح
 می شود غسل واجب آخر
 مسیح بر دے کند جواز مسباو

شستن با فویضه فرمودست	نزد کل در صلاوة سجود است
بعد ازین در فتاوی کافیه	نقل شد از ائمه و اسفیه
گشت خارج ز پاشنه اکثر	گشت زایل ز جای خورشید اگر
شدر وایت ز حضرت نعمان	سج باطل شود بقول آن
هست این قول قول ابو یوسف	یعنی در باطل سج خفت
وز محبت اگر سبانه بقا	یعنی در جای سج پشت پا
قدر سدا صبرش نه الحاح	سج موزه نه شود باطل
وز محبت چنانچه ذکر شد است	بر زمین اگر شمشیر است
موضع سج راست صدر قدم	برای عقب در آید هم
سج باطل نه شود از آن	انچه در کافیه کرده اند بیان
شایع نیک عقل شمس الدین	کرد و شرح مختصر تقیین
گر جمیع قدم شود برین	یعنی از جای سج این مضمون
سج باطل شود بغير خلاف	در میان ائمه دل صاف
در کتاب برهانی مشهور	از ائمه چنان بود مذکور
گر برین گشت پیش تر قدم	بسج هیچ اینکه ناقص است اهم
نیز فرموده است شمس الدین	در صحیفه خود علی التبعین
یعنی اندر خروج نصف قدم	یا بمقدار سه اصابع هم
کانه زنجیر خلاف ساخته اند	بزرگان نه که اس باخته اند
این همه قول این همه احرون	نیت کس بود بر نزع خفت
لیک ز ائمه بگشت از دست	یا بجزیره و گر بلا شبیه
ناقض سج نیست با جمیع	یعنی بے قصد و بهین انواع

الحال اهل جمع القوم و بیع المال و الکسب باطل سج احسن از

ناقض سج موزه بے شبیه	نیز باشد گزشتن مدت
گفت صدر الشریع و اسفیه	انچنین در فتاوی کافیه
هر کس را اگر داشته است سج	در سج موزه بگذرد از تو
واجب است اینکه شود پیش پا	واجب غسل نه و اگر اعضا
لیک مالک خلاف این دارد	یعنی گفت او و غنوز سر دارد
چون تخلف ز محبت شد اگر	نزد ما هم اعاده اش بهتر
با در محبت بگرفت انجمنان	در فتاوی کافیه خویش کرد بیان
ما سج شارع نه از بگشت	در سج در نماز گزشت
آب موجود نه در آنجا باز	نکند قطع بگذرد و بنساز
چونکه بعد از گزشتن مدت	شستن هر دو پا بود واجب
قطع کرده اگر تیسر کرد	از تیسریم بیا چه خطا سه مرد
نزد بعضی بزرگ دین پرور	کانه درین نوع فاسدست نماز
قول اول اصح بود اما	لیک اندر طریقه تقوی
باز اس نماز پرور از و	بیتیم اعاده هم ساز و
ذکر کرد آن محب معبود	جمع ساز و اسلو او سجود
مرد مسلم قسم کرد و جنو	موزه پوشید شد مسافر او
بسر رخت خود ز خانه کشد	گفت آن کس مسافرا نه کشد
در فتاوی کافیه فرموده است	شافعی برخلاف این بوده است
یعنی بگشت روز و شب اگر	تواند کشید سج آن کس
گر مسافر رسید بر حنا	پایه شوید پس از مقبانه
در بره و غیبر او تقیین	یاد کردند بزرگان دین

در سج موزه بگذرد از تو
واجب غسل نه و اگر اعضا
یعنی گفت او و غنوز سر دارد
نزد ما هم اعاده اش بهتر
در فتاوی کافیه خویش کرد بیان
در سج در نماز گزشت
نکند قطع بگذرد و بنساز
شستن هر دو پا بود واجب
از تیسریم بیا چه خطا سه مرد
کانه درین نوع فاسدست نماز
لیک اندر طریقه تقوی
بیتیم اعاده هم ساز و
جمع ساز و اسلو او سجود
موزه پوشید شد مسافر او
گفت آن کس مسافرا نه کشد
شافعی برخلاف این بوده است
تواند کشید سج آن کس
پایه شوید پس از مقبانه
یاد کردند بزرگان دین

گفت در کس دین آید بپوش
 بوالکرام که شرع پروردست
 ز آدمی موسی و استخوان و پسته
 لیک منع است بیج فسخ آن
 وز محمد روایت شده باز
 لیک قول صحیح درین بار
 در تفسیر عظم انسانی
 بوالکرام بگردانجس یاد
 شافعی گفت موسی انسانی
 هست قول صحیح زان شخص
 هم درین ذکر کرد مسلم بن
 در محمد چنین روایت هست
 منع ساز باز آن موسیت
 در خلاصه صحیح قول این است
 در صلوة فقیه مسعودیست
 از یک گوشت اگر شدست جدا
 در عیونیت از ابو یوسف
 گشت از آدمی جدا دندان
 وز محمد زیاده از درسم
 گفت ابو یوسف از بود از گوشت
 لیک دندان اگر بود از اغیار

بول پیش دین بپوش
 در بیان دباغت آوردست
 پاک دین جمله جزو باسه و می
 منع اواز کرامت انسان
 استقاع از موسی ولایت جواز
 عدم استقاع اول بشمار
 بنود پاک بل نجس دانی
 رحمت حق بروج پاکش باد
 گشت از کس جدا نجس دانی
 گشته است از نجاست آنمو
 باد ما و اسه او بهشت برین
 موسی اگر از درم زیاده هست
 لیک فتوی بیبا که اولیت
 داند آنکس که پروردین است
 گویم انجبه انچه فرمودست
 مع او کرد بندگی خدا
 هست جائز نماز بے احرف
 مے گذار و نماز میروان
 گفت ساز و نماز او برهم
 هست جائز اگر چه باشد پیش
 مثل قول محمد است این بار

مشترک انسان و غیر
 کان میثاق خداوند
 و قال الشافعی
 منع به الا گوشت نجس
 و لایان علم انچه
 و البیاض کریمه
 و قال علی بن
 و قال ابو یوسف
 و قال محمد بن

و قال الشافعی
 فی خبر الحاکم
 اذا علی بن
 الانسان ان
 قد راجع
 و قال الفقیه
 یحیی بن
 فی خبر

سور انسان نیز خوشه وی
 قبل ازین در کتابت آسار
 لیک سور خمر که مشکوک است
 گو صاحب هدایه انور یاد
 لیک در ثوب عفو فرمودند
 در نهایی چنین بیان کردست
 موسی هم استخوان خود مرد
 لیک در نزد شافعیست نجس
 بیضه سجد که او تر داشت
 گشت مردار لیک خشکش پاک
 بقبر مرد شیر در پستان
 شیر مال حلال خود مرد
 بیضه مرغ مرده را او باز
 بیضه مرغ پاک باید دید
 در صلوة فقیه مسعودیست
 مع او جائز نماز شدست
 چون بشد چوبه تخم مرغ با
 کاندین تخم چوبه مرد نماز
 گفت هر مان دین جواز هست
 پاک دین شیر آدمی بنیطن
 این چنین شیر بر بنزد ما

بلکه آسار خوشه کل سے
 گفته شد نسبت حاجت کار
 اب اگر خور آب شرب است
 میکند در فتاوی خود یاد
 پیشوایان که راه پیرو دند
 در بیان دباغت آوردست
 حکم هر دو بظا هر سه کرده
 سخن مالک استخوان پس
 گشت در آب با کسبه برداشت
 این سخن از خلاصه شد ادراک
 و آن شیر را قوطا هر دان
 شافعی حکم بر نجس کرده
 گفته باشد لید نیست جوانه
 چون بیضه بشت گشت لید
 آن بیضه درست گرد بودست
 نجس چون در محل خودست
 هر مرد او بود نماز روا
 زان فخر گفت نیست جواز
 چون نجاست که در محل خودست
 لیک جائز گشت بر خوردن
 جائز اندر نماز شیر پیش لا

خط المیتة و صوفی
 و قال الشافعی
 و قال ابو یوسف
 و قال محمد بن
 و قال علی بن
 و قال ابو یوسف
 و قال محمد بن

و قال الشافعی
 فی خبر الحاکم
 اذا علی بن
 الانسان ان
 قد راجع
 و قال الفقیه
 یحیی بن
 فی خبر

حکم او هست حکم یک جامه	نیز از بزرگان عیال
که گفته زده بود بیهتین	هست با اتفاق کیشو باین
تازه باشد از کسند بان	هست با اتفاق چون باین
گر بساطی است یکطرف مردار	خیست با یکطرف نماز گذار
گر چه از یکطرف که جنبانی	جنبه از دوسه که جنبانی
در وقایه نوشته اند جواد	هست در شرح او تخلف باز
بعضی گفت این طرف که جنبانی	ایش که جنبید جانب ثانی
نیست جائز فساد باشد بل	قول باطن روایت اول
ذکر کرد آن محب معبود می	جمع ساز صاوة مسعودی
شیشه که در دست آنجنس	کرد محکم همان او را کس
چون ز قدر درم زیاده تر	بوده باشد همان شیشه اگر
هر طریق استوار باشد او	مع او جبار نماز گذار
و نهش کم بود ز قدر درم	نیک سازد همان او حکم
وز محبت روایتی بوده	یعنی با وس نماز فرموده
لیک در طاهر روایتی	مع او هم نماز نیست روا
در خلاصه نوشته اند چنان	کود که بود دست او روان
از نجاست ثوب اوست اگر	چون روت در درم زیاده تر
بنشیند بزانو آن کودک	هست فاسد نماز او بشیک
شخصه طفل رضیع بر خواند	قدر رکعتی با و نماز بخواند
طفل ناپاک آن نماز فساد	وز محمد سخن فساد مباد
در کبوتر چنین نجاست است	که کتف میله نبشت

فناوی طهری آورده است
که در کتف میله نبشت
چون در کتف میله نبشت
در کتف میله نبشت
در کتف میله نبشت
در کتف میله نبشت
در کتف میله نبشت
در کتف میله نبشت
در کتف میله نبشت
در کتف میله نبشت

که در کتف میله نبشت
که در کتف میله نبشت
که در کتف میله نبشت
که در کتف میله نبشت
که در کتف میله نبشت
که در کتف میله نبشت
که در کتف میله نبشت
که در کتف میله نبشت
که در کتف میله نبشت
که در کتف میله نبشت

کر کتف شش شیده است و راز	نیز از درم کس
لیک ثوب حلق است اگر	یا بصفت او پیش امام
چون محصل کتف کند باز	یا قبای نجس با و بنهاد
مع او اگر کبر و ادا	جهت خویشی کتف نبشت
نیز از درم کس	و نهش از قدر درم است گران
یا بصفت او پیش امام	لیک دانست است از این پیش
یا قبای نجس با و بنهاد	لبس چه که کرد از آن باز
جهت خویشی کتف نبشت	یعنی وقتی که نیت نهاده است
و نهش از قدر درم است گران	در همان جبهه گر شکافه بود
لیک دانست است از این پیش	سخن صاحبین اعدا و با
لبس چه که کرد از آن باز	که بر زنده بود با مار
یعنی وقتی که نیت نهاده است	هست جائز همان نماز کرد
در همان جبهه گر شکافه بود	انچه با سورا و وضو است جواز
سخن صاحبین اعدا و با	گر بود سگ بچه دیار و باه
که بر زنده بود با مار	انچه سورشش نجس بود چون این
هست جائز همان نماز کرد	جله مار از درم کتف زیاده
انچه با سورا و وضو است جواز	لیک ظاهر بود تمییز مار
گر بود سگ بچه دیار و باه	
انچه سورشش نجس بود چون این	
جله مار از درم کتف زیاده	
لیک ظاهر بود تمییز مار	

ششبان روز نماز نشسته

خاک گل پاک آب او مردار
 حکم این گل پس بر سر موه
 این روایت از قاضی خانانی
 سقف آن خانه را بخار نجس
 جامه را از آن عرق بچکبید
 آنچه قول امیر دین است
 کرد نقصان تنور مسح اگر
 قبل از الصاق نان جو کرمی
 نخوردن اگر ترس آن
 سوخت سرگین گشت خاکستر
 پاک نزد محمد است اما
 گر جان نمک فتنه خنجر
 بر همین اختلاف هست ایست
 لیک خاکستر جان سرگین
 و نسیه هیچ این بوده
 بنخش بول ریخت گشت رماد
 در معلوۃ فقیه مسعود است
 یعنی نزد حسن محمد او
 لیک در مذہب محمد بس

لیک کنده گرفت موی سگ
 در پیدای آنها شد مشک

در بیان شستن نجاست مروغی
 بعد اذان گوی ای سعات پاک
 به چیز طاهر شود نجاست پاک
 گفت شستن این وقت است
 مذہب شافعی نیز فرمود
 گفت امام محمد از این باب
 در کتاب خلاصه فرموده
 صورت غسل ثوب گواهی یار
 نوع مرغیت مثل خون در توبل
 گر نجاست که مرغیت ایست
 گر چه باقی اثر بود زمین باب
 یعنی با آب گرفت اثر
 گفت ابو جعفر سعادت یار
 در کتاب نهامه مشهور
 گفت بعضی امام سدره شو
 لیک که مرغیت نجس
 این سخن در خلاصه شد تعین
 غالب ظن که کس درین اطوار
 شستن این جامه ای خرد مشک
 شستن این بود بشوشت
 یعنی با عصر آید شش آن شی

کس نجس را چگونگی پاک
 همچنان او باب کرد پاک
 پاک کرد و با نوات که شست
 مثل قول محمد است خبر
 نشود پاک جز شستن آب
 نیز در چند نسخ هم بوده
 توبس را توبه دو نوع شمار
 غیر مرغیت نوع همچون بول
 پاک از زوال عین او است
 شاق باشد زوال او با آب
 بعد از آنش اثر نبوده ضرر
 سوی بعد از زوال عین دوبار
 بلکه درین کتاب شد مذکور
 یعنی بعد از زوال عین او
 پاک که او سکون قلب کس
 لیک اندر برای گفت چنین
 کرده وقت بر عالمان سبایه
 لیک تعین کرد و بر جندی
 هم هر مرد اشش یک عصر آر
 اینکه سازد مبالغه در موی

یعنی در بار عصر سوم بس
چهر بود عصر در این باب
گر بسازد مبالغه این تن
گفت عبد العسل جواز این
شست ثوب نجس اگر سبیل
نشد پاک اندرین احرف
باز عبد العسل روایت کرد
که هر غسل عصر سازد نیز
بار سوم مبالغه کرد آن
بس بود جامه ناوترس
ورنه آن جمله را نجس دانست
زان تقاطر رسید پاک چیز
قول از صاحب محیط درست
لیک از خمر مانده باشد بو
مانده باشد ز طعم او اما
ماندن طعم آن شیاطینین
گروه جامه منته رسید اگر
بر محسل خشک بوده است منی
لیک بر قول حضرت نعمان
نزد صاحب خلاصه قاضی بن
آن یک جامه از منته مالید

عصر سازد بقدر قوت کس
بنو بابتی از تقاطر آب
یعنی از خوف جامه دریدن
انچنین در کتاب قاضی خان
یک کرت عصر اندرین اطوار
یک روایت گمزه بویوسف
از خلاصه و غیره اسی مرد
قطره او رسید پاک چیز
نشد آب هیچ از وسیلان
چهر پاک از نجاست است بر
بادا حوط ره مسلمان
حی بسازد فساد او را نیز
شخصه از خمر جامه سر شست
اختلاف آمدست بیاکه او
بهست لازم زوال اولیجا
فیدل علی بقا و العین
پاک گردد غسل باشد تر
می شود پاک نیز ترک کنه
پاک نبود بدن بفرک آن
گفت مختار این سخن میدان
بهمان جامه بعد آب رسید

ف
الاصحاب البول
استحالة البول
المسألة في الحرة البقرة
الماء عليه ثوب نجس
واحدة في الحرة البقرة
لو كان على ثوب نجس
تسبيل الماء في الحرة
لو كان على ثوب نجس
وضع يده من حرة
مرة في ثوب نجس
الاصحاب البول
استحالة البول
المسألة في الحرة البقرة
الماء عليه ثوب نجس
واحدة في الحرة البقرة
لو كان على ثوب نجس
تسبيل الماء في الحرة
لو كان على ثوب نجس
وضع يده من حرة
مرة في ثوب نجس

از امام سرخسی شمع طراذ
لیک اصح از کتاب قاضی خان
نیز فرموده است شمس الدین
عدم عود راست المختار
اینکه گفتند صاحبان درک
یعنی نگذشته است بول اگر
از خلاصه بدون که گشت ندی
نشد پاک جامه این تن
از محمد امام روشن گور
یا ندی از ذکر خمر و نجس
پس باین قول جامه اسی بادرک
بهست یک قول در منته ندن
زین سبب که منی اوست قیق
گفت صاحب خلاصه مشتاق
طاق اعلی که چون رسید منته
طاق اسفل که از آن رو
در نه سایه صحیح گردد پاک
باشن سامع اگر خمر و مندی
جامه را رسید بود نجس
طرفی را بشومی ز واسه یار
از تلمیذ این چنین فرمود

از خلاصه نجس گردد باز
عود گردد اگر نجاست آن
عود گردد نجس صحیح است این
لیک بر عود مسله بسیار
چون منی پاک میشود بافرک
از ثم مخربش بر اس ذکر
گشت بعد از ندی خروج منی
منی خشک را بمالیدن
از نهایی چنین بود مذکور
که خروج منی شود از مرد
نشد پاک از منته بافرک
نشد پاک او بمالیدن
راه تقوی ز جمله راه دقیق
برسد که منته ثوب و طاق
میشود پاک یعنی رنگ کنه
نشد پاک جز شستن او
طاق اسفل هم اسی ستادناک
گفت عبد العسل بر جندی
شد فراموشش جامی او پس
از خلاصه چنین بود مختار
جامی از ثوب بس نجس شده بود

و انشوب لا يطهر
افضل الا ان
فان يطهر بالفرک
و ان يطهر بالفرک
لا يرفع نجس
البول والبرک
فان يطهر بالفرک
فان يطهر بالفرک

می نداند کدام جا است او
قول دیگر ز بندگان خدا می
فهم شد زمین سخن که جای شست
لیک اندر وقت سایه منور بود
شرط نبود تحریر در این باب
باز عبد العلی که پاک یقین
انچه با عصر نه بود امکان
پس بدن را چگونه باید شست
بعد از آن ترک آن کند چندان
بهین نوع سه کرت می شو
لیک گفت آن مؤید مشتاق
چون بدن را بشت بی در پی
از کمر به با سفال حیدرید
سه کرت آن سفال اغسل آرد
کند باشد سفال سه رو شو
از قنای قاضی خان سعید
نزد بو یوسف است ابن مذکور
بسفال حیدرید خررید
گفت بعضی مشایخ ماضی
چون بهر مره گرچه خشک بخت
ریخت او را و کرد و پیران بی

اندرین حال کل او را شو
تحریر بشو سه رو یک جا سه
تحریر نبوده است و درست
در خلاصه هزاره هم بود
لیک از جمله احتیاط ثواب
کرد در شرح مختصر تعبین
شرح میکن بیان شستن آن
آب ریز و زهر غسل نخست
تا که از وی عدم شود قطران
چونکه امکان عصر نبود او
حافظ حق پرست ابو اسحاق
یعنی سه بار پاک گردد و سه
یعنی با آن سفال خررید
خشک باید بگرد و در هر بار
می شود پاک از نجاست او
صورت پاک سفال حیدرید
لیک نزد محمد پر نور
نشو و پاک بعد تا با بد
هم بقول بو یوسف قاضی
بر همان چیز آب بر انداخت
تا که بیرون کند آب از وی

فنی لکوز اندکان فی
نکته حرارت بکثرت غسل فی الداء
الکوز حیدرید و پیران بی
حلیقه مع دالی بو سق
و غنیه مع دالی بو سق
شکلا مع دالی بو سق
بالفصل الا انهم یقولون
فی ۱۲ قسماً من الشیء
اضابت من الشیء و لا یجوز
فی ۱۲ قسماً من الشیء
مقتسم العصر کما فی
اصابت النجاسة
بطلان غسل
لان النجاسة
تطهر النجاسة
تطهر النجاسة

متغیر بر آید شش ما دام
صاف بیرون گشت آب از آن
انچه قول آمده دین ست
بر سه گر خشت بخت نجس
گر بود خشت بخت توامی مرد
چه بود خشت گشتن کو
گر نجاست رسیده شد بجز
قاضی خان گفت بوده باشد شست
گشته رنگ اگر نجاست چنان
در هر بار و نجاست کثیر
بهین با اگر رسیده نجس
لیک صاحب نهایی با غسل
نیز از اصل نقتل کرد او هم
نشود پاک تا شست اگر
خشک او نزد حضرت شینان
لیک نزد محمد به شینان
کرخه آن امام صاحب این
خواه بود است خشک خواهی تر
این نجس رسیده بر هر کس
انچه اندر خلاصه باشد قول
در عبادات حضرت محسود

نبود پاک حکم دست حرام
پاک بشمار و فتوی برای این دان
در کتاب خلاصه تعبین ست
سه کرت شو قدیم باشد پس
هم بهر مره که خشک باید کرد
نبود باقی از لقت طاهر او
حجر او را شست و نجاست اگر
میشود پیش او بجای دست
تا نشوئی نمی شود پاک آن
مثل آئینه است یا شمشیر
چون کند مسح پاک کرد پس
از کتاب محیط ساز و نقل
گر باینهار رسید بول دم
فخره هم اگر بود او تر
پاک گردد مسح بے نقصان
پاک نبود مگر بغسل او نیز
کرد در اقتصار خود تعبین
فخره دم هست خواه بول اگر
پاک گردد مسح یعنی سیف
پاک نبود مسح سیف از بول
نیک تر احتیاط خواهد بود

انچه غسل ثوب
بصورت کل بدن
انچه غسل ثوب
فی اثباته و ان النجاسة
من کل مرة ۱۲ کذا فی الفتاوی
المسعودی ۱۲ اصابت
انظر نجاسته او الزجاج
او الکرمه انظر او او انظر
انظر اهل النجاسة و نجس
در کتاب ۱۲ شنبه ۱۲

هست اندر پدیده مشهور
 هر جگای که خشک گشت زمین
 می توان ساختن نماز ادا
 لیک در آن زمین ادا می نماید
 و نه سایه هم اندرین معنی
 پاکی او بود بشرط و اگر
 این ذباب اثر بر تخفیف آن
 چه مراد است از اثر بر گو
 گفت آن شارح خردمندی
 چون زمین را رسیده بود بخش
 آب بروی رسیده زمین شامه
 از کتاب خلاصه المختار
 از کبریه الصبح نوشت اما
 آنچه قول ائمه دین شده
 بر زمین رسد نجاست تر
 آب ریزد بان زمین پسید
 نیز با خرقة یا بصوب این کس
 کرده مرتبه باین معنی
 کس نسا زد اگر باین تقدیر
 تا که زائل شود نجاست او
 بعد تخفیف پاک گردد این

بلکه در نسخا بود مذکور
 پاک گردد به نزد ما به یقین
 به تیمم اگر چه نیست روا
 ز فرشتا فسی گفت جواز
 کرد و تفصیل این سخن یعنی
 از نجاست اگر نماید اثر
 شرط در عامه مواضع دان
 یعنی رنگ نجاست است یا بو
 یعنی عبد العیسی بر جندی
 خشک گردد پاک گشت او پس
 عود گردد بخش باو یا نه
 عود گردد بان زمین مردار
 نشود عود این بخش آنجا
 در کتاب خلاصه تعیین شده
 خشک گشتن بود بعید اگر
 نزد او را بدست خود مالید
 پاک سازد همان زمین بخش
 میشود پاک آن زمین یعنی
 لیک بروی که ریخت آب کثیر
 نبود هیچ باقی رنگ و بو
 در خلاصه و غیره است چنین

هر جگای که ارض باشد شست
 بهم شست و طحاوی آورده
 گرد زمین سخت هست شست
 می اند آب بر زمین ایشان
 بعد ازین نوع پاک می داند
 گرد زمین سخت باشد و هموار
 بلکه آنجا حفره سازد
 میشود پاک اسفل این ارض
 هست اندر کتاب بر جندی
 قدریک گز از و شود جاری
 از فتاوی قاضی خان اکیس
 خاک پوشیده گردد بسیار
 بایه شش بوی آن بخش آنجا
 گر نجاست رسد نجاست حتم
 غیر مفروش اگر بود بطن
 لیک مفروش هست اگر آن شست
 باز بیجا گشت زمین شامه
 گشت در این سخن روایت دو
 گفت صاحب نسایه با پیش
 گر نجاست رسد گشت جناف
 حکم او حکم ارض دان به قیل

به همین نوع ظاهر است درست
 یعنی این صورت بیان کرده
 کند نه میکند بجای نیست
 میشود جمع با حفره آب
 باز آب حفره را بنوشاند
 نیست و غسل فائده ای یار
 روی آن ارض باوی اندازد
 این همه از خلاصه کردم عرض
 آب را بر زمین که افکند
 آن زمین را تو پاک بشمار
 خاک پوشد بروی ارض بخش
 بوی سازد همه زمین امی یا
 هست جاست نماز الا لا
 بنوشند عالمان عظام
 نشود پاک او بخش شدن
 حکم پاکش با جناف نوشت
 عود گردد بخش باو یا نه
 هست در قاضی خان بیان او
 خشت بخت اگر نبود مفروش
 شد سخن از ائمه و اصوات
 بعد تفصیل گشت با تحویل

در این کتاب
 در این کتاب
 در این کتاب
 در این کتاب

در این کتاب
 در این کتاب
 در این کتاب
 در این کتاب

قاضی خان آن امام بزرگوار
 هرگز آن می بینم مگر دو پاک
 گفت سه مرتبه بخوشان باز
 میتوان کرد واجب با خود صحت
 طبع شد گندم به نجر بخش
 گندم را رسید خمر اگر
 یعنی گفت ندیدم کرت غسل آن
 باز صاحب حلاوت آتش حرف
 گشت گندم لغیر آب بخش
 بر قیاس کلام بو یوسف
 آرد در خمر اگر اصابت کرد
 آن چنین نان بخر گشت خمیر
 در صلوة فقیه کذا ذات
 جاس افتاده را گرفت اگر
 گزین جرات بے بر او دست
 نه توقف گرفت باقی پاک
 در عین قول بعضی از راوی
 گزین جرات گویند بخش
 میتوان باقی مانده را خوردن
 گفت صاحب خلاصه حاد
 آن بخش را و باید که بخش

از قضا و آن خورشید کو
 لیک بو یوسف سعادت ناک
 یعنی هر بار آب نو انداز
 لیک با خود هست هذا الحرف
 نشود پاک این چنین زان پس
 حکم او را نوشتم اند و گز
 این چنین خشک سازد هر بار
 در قضا و می خویش تمیز کرد
 گفت هر بار مشوی از آن پس
 سه کرت شو سه سانه خشک
 شد بخش نیست صلا می رو
 نیست هر گز پاکیش تمیز
 نجس او قضا و بر جبریات
 با بخش پاک گر بود با سر
 حکم جنرات را و گز و دست
 و نه مجموع او بخاست ناک
 حکم مذکور گفت در کاوس
 افتد آن جاس را گیر و پس
 قول بعضی چنین بود بی ظن
 بخش افتد بر و غذا جسد
 گر گیرند پاک شد نمان پس

بهر بخاست اگر جز
 جزا را بر گیرند باقی پاک
 بود شاید خوردن و اگر جز
 بر گیرند بر فرمان جانی
 و اگر بخاست باقی پاک
 خوردن آن وقت شود پاک
 را جاس خاکی را که جز
 که آب را از زیر بر آورد
 و چنانکه از زیر بر آورد
 و از زیر بر آورد بعضی
 گفت اندک این حکم
 و جزا را از زیر بر آورد
 آید که آب را از زیر بر آورد
 تا و شربت گوشت آن
 حکم است نباید جان جاس
 را که بخاست افتاد باشد
 بگیرند باقی را شاید
 خوردن اصله مسکوت

پس چه بود دست حد بر بستن
 بگذرد و خط اگر اسه بار
 گفت شیرین بهم بخشین بود
 نیز اندر صلوة مسکوت
 جرم را و ادروغن مردار
 نشود پاک پس با شستن
 لیک روغن بجرم پاک کس
 جرم آن و من را باطن برود
 تا بر و آب را باطن کس
 حکمش آنکه بظا پرش فرمود
 در معنی که عالمان سختند
 ذکر کردیم باز پیش و کم
 حق تعالی ست اخبر و اعلم

گر گیرند چیزی از روغن
 آن مجلس شستن نشود هموار
 عالمی نفقه مسکوت
 علماء عظام فرمودی
 بر و در باطن ای پاک کردار
 عین شستن این چنین بی ظن
 بعد از آن روغنی که بود بخش
 جرم را اندر آب باید کرد
 بعد سه شستن جرم سازد کس
 در صلوة فقیه وین مسکوت
 در کتب با نوشته و گفتند
 حق تعالی ست اخبر و اعلم

در بیان و باخت پوستها

چو باخت کنند کل اباب
 گر شش جلد خوک یا آدم
 نشود پاک با و باخت هم
 نجس العین دست غیر گران
 بد باخت نشود این پوست
 علماء این چنین بیان کرده
 گرچه او را و باختش کرده
 نیست تجویز استماع بگو
 یعنی خورده نمیشود چون کلب
 چو باخت کنند کل اباب
 گر شش جلد خوک یا آدم
 نشود پاک با و باخت هم
 نجس العین دست غیر گران
 بد باخت نشود این پوست
 علماء این چنین بیان کرده
 گرچه او را و باختش کرده
 نیست تجویز استماع بگو
 یعنی خورده نمیشود چون کلب

درین مسکاتین
 تا از دست و بجا خود
 زیاد از دست و بجا خود
 بخت حکم نان باقی گذارد
 اوچ شود که بخت بجا
 اور سید است بعضی
 شایع گفت که اگر شستن
 جاس است که بر زده نماز
 را افتادند و اگر پس جاس
 است سه روز و نماز را
 قضا کند بعضی گفته اند
 اگر سه روز و نماز را
 سه روز و نماز را سه روز
 میگوید آنست که باقی
 روایت کرده اند که اگر
 به اوست تا بستان بگوید
 نماز را قضا کند و اگر سه روز
 زیستن سه روز و نماز را
 قضا کند و اگر خشک است
 و تا بستان بگوید و نماز را
 قضا کند و اگر خشک است
 زیستن سه روز و نماز را
 را قضا کند سه روز و نماز
 مسکوت

گفت طاهر نمی شود بیشک	گفت طاهر نمی شود پاک شافعی اما
لیک در سائر سباع ازان	گرو باغت کنند جلد سگ
نیز صاحب مدایه خوش قلب	در خلاصه نوشته اند قولان
گفت صاحب نهاده زین گفتا	کرد اشارت خلاف جلد سگ
بلکه در نزد آن خدا می پرست	نیست تخصیص جلد سگ را
جلد این جمله باطن و طاهر	کل مالوکل اللحوم که هست
در مدایه نوشته شد بیشک	بد باغت نمی شود طاهر
این سخن اختلاف هم دارد	نجس العین نیست یعنی سگ
یعنی در قول شافعی حسن	چونکه اندر نهاده می آرد
هم ز مبسوط نقل آورده	نجس العین هست سگ نظن
گفت آن بنده خدا می طلب	از بزرگان دین بیان کرد
بد رستی ست عین کلب نجس	نزد ما هم صحیح از مذہب
گفت اندر کتاب خود بیشک	کرد اشارت محمد آن کس
هم ز مبسوط شیخ الاسلام	میت نبود نجس چون سگ
جلد سگ که شود و باغت او	کرد صاحب نهاده نقل بیان
قول طاهر بقول نا طاهر	هست ز اصحاب ما روایت دو
نیز در شرح ابو الکلام هست	قول نا طاهر می شود الطاهر
بعد گفت آن فقیه بگزیده	یعنی در عین شک خلاف است
نزد ما هست عین کلب نجس	گشت قول صحیح شنیده
جلد سگ را نجس بدان اما	نیز از مضمرات گفت آنکس
	موسی ادبک بر همین فتو

لیک در مذہب امام حسن	موسی او هم نجس بود بنی طین
هم چنانیکه گفت شمس الدین	یعنی در شرح مختصر تعیین
نیز اندر نهاده کرد خبر	هر سگانی که سگ بگرد و تر
زان ترست از درم سید زیاد	چنانکه شخص را کشتند افساد
قدوه را اگر شود باغت پوست	در خزانه بیایه قوی دوست
جلد مار از درم که گشت زیاد	گرچه ز نجس کنی نماز فساد
لیک طاهر بود منیص مار	در خلاصه همین صحیح شمار
انچه جلد سباع از حیوان	بد باغت که میشود پاک آن
نیز باذبح می شود پاک او	هست در کتب و روایت دو
در مدایه و نهاده بالتعین	نیز در بعضی شرح با می این
گرچه با اکل حکم اوست حرام	منع او می کنند نماز تمام
یعنی حکم و سی امی سعادت ناک	گرچه لم یوکل ست گرد پاک
نقل کرده از تفسیر شمس الدین	پاک حکم او صحیح تو بین
در نهاده صحیح از قولان	حکم او نزد ما نجس میدان
نیز اندر خلاصه نوشته	غیر ایاکول ذبح اگر گشته
حکمش از قدر در هم هست زیاد	همره کس نماز اوست فساد
آب کم را چنین گشت مردار	گفت این قول را ابوالمختار
گفت در کافی حکم لایوکل	گرچه سازند ذبح امی اعل
در صحیح سخن بود مردار	همچنانیکه گفت در اسرار
نزد بعضی امام شیرین کوست	میشود باز کوفه طاهر پوست
در نهاده چنانچه کرد بیان	گرچه نا پاک هست سوران

چون و باخت از آن است انجی مست	بوی طلب نجاست از آن پوست
کرد باخت برادر دگر و کشتش	گند عود تا به بخشش
در باخت کت نسیم شرخاک	نزد ما خشاک گشت گرد پاک
برسد باز آب بر این پوست	پس بعود نجاست روایت دوت

در بیان فرج و احکام او

بسیک آنچه بدیج کرد پاک	باشد او مسلم و دومی الا در یک
با کتابی که بشک و اشباه	گفت در وقت فرج بسم الله
در شروح و قایده تعیین	بلکه در هر کتاب اهل دین
از بزرگان شریع پرورده	در کتاب ذبیح آورده
لیک مشرک و یا مجوسی کس	فرج سازد چو میت است نجس
با مسلمان که ترک بسم الله	کرد عجمه احرام نه اشباه
تسمیه ترک کرد از نسیان	نزد اصحاب او است بدان
شافعی گفت اے برادر عین	یعنی باشد درست فی الجبین
یعنی مالک امام ملت درست	گفت نبود بهر دو وجه درست
نیز بر آن خلاف و آن بشک	نیز در ارسال باز چو بی شک
یا که شخصه بعید تیر انداخت	در همه حال ترک تسمیه سخت
سخن شافعی و درین انواع	فخر دین گفت مخالف اجماع
ازینا بیج شارح او را د	شاه را گفت مضطجع نه ساد
تسمیه یار کرد آن بهکام	خورد آئے و یا بگفت کلام
بعد از آن فرج کرد و انحال	می بود حکم آن فرجه حلال
شد و باشد طویل گشت آن	حکم این تسمیه تو ساقط دان

یا شریک یا باند در صحراد
علقوم و سدرک و دیگر
یا باند و باند که گوشت
شاید که بخورند گوشت
در حکم مشرک و یا مجوسی
در تسمیه و یا مجوسی کس
بسیک آنچه بدیج کرد پاک
با کتابی که بشک و اشباه
در شروح و قایده تعیین
از بزرگان شریع پرورده
لیک مشرک و یا مجوسی کس
با مسلمان که ترک بسم الله
تسمیه ترک کرد از نسیان
شافعی گفت اے برادر عین
یعنی مالک امام ملت درست
نیز بر آن خلاف و آن بشک
یا که شخصه بعید تیر انداخت
سخن شافعی و درین انواع
ازینا بیج شارح او را د
تسمیه یار کرد آن بهکام
بعد از آن فرج کرد و انحال
شد و باشد طویل گشت آن

در بیان فرج و احکام او

از کبیری نوشت تا دانستند	شاه را بهر فرج خوابانند
ماند او و فرج دیگر کرد	به همین تسمیه که گفت آن مرد
گفت نبود حلال آن روی	چون گفت دست تسمیه بود
هم ز تندیب گفت شارح بس	که سزاوار این بذبح کس
تسمیه با دست سل با فرج	کار دیگر نمی کند تا فرج
بوالمکارم هم او ز قاضیان	گفت چون تسمیه گفت انسان
خورد آئے و یا تکلم کرد	یا گرفت دست کار و چون نمود
یا که غسل بپوشد از آن	بعد از آن فرج کرد و جائز دان
بهر سرد کردن عمل هرگاه	گفت اگر نزد فرج بسم الله
چون نشد فرج را اراده آن	غیر جائز بگفت ز تحفه دان
تسمیه گفته است مومن یار	نیتش گر نکرد او احصاء
نزد عامه صحیح از اقوال	گفت از قاضی خان ذبیح حلال
گر باسم خدا اسم دگر	گفت مع بسبیل عطف اگر
حکم شیت شود و بیجه آن	در صحیح سخن ز قاضیان
لیک با عطف گر بنام خدا	وصل بر کرده است نامی را
گر چه نبود حسد ام کشته آن	لیک گفتند تو کرامت دان
از زکوة ضمه و رسا سخن	جرح سازد ز هر محسنان
شرح این را خداست خواهد گر	در بیان آوریم پایان تر
اختیار زکوة را هر گو	هست و مختصر و عنبر او
فکر کردند با دیان حلق	فرج دیبا و مین بسته حلق
بوالمکارم که هست شارح آن	اور وایت کند ز قاضی خان

در بیان فرج و احکام او
بسیک آنچه بدیج کرد پاک
با کتابی که بشک و اشباه
در شروح و قایده تعیین
از بزرگان شریع پرورده
لیک مشرک و یا مجوسی کس
با مسلمان که ترک بسم الله
تسمیه ترک کرد از نسیان
شافعی گفت اے برادر عین
یعنی مالک امام ملت درست
نیز بر آن خلاف و آن بشک
یا که شخصه بعید تیر انداخت
سخن شافعی و درین انواع
ازینا بیج شارح او را د
تسمیه یار کرد آن بهکام
بعد از آن فرج کرد و انحال
شد و باشد طویل گشت آن

گرمی تعلیم باز و سگ را حیثیت	در وقتایه و شرح نوم و دست
خورد صید خویش را بشک	سگ کرت این بود معلّم سگ
علم باز است مثل اوسله قطن	گشته آید اگر به نلب سیدن
باز اگر خورده است شلید خورد	گر خورد سگ از و نباید خورد
سگ که از صید خود خورد و سگ بار	خورد و نگاه صیدا و مردار
بعد ازین صید او مگوئے جواز	تا که گردد معلّم این سگ باز
و آنچه صید یک پیش ازین کرده	بدستی نمی شود خورد و ه
لیک باقی به ملک صیدا دست	علما این چنین خبر دادست
مؤمن صید می کنند هر گاه	تیر انداز و ش پس اند
از شروط حلالی این باشد	جرح کردن هم اینچنین باشد
مؤمن صید را به تیر انداخت	زده اش را ز چشم غائب است
و طلب کردن جان بشاقت	بعد از آن صید را که مرده افت
گر نه شسته از و طلب این مرد	حکم او را حلال باید کرد
گر شسته از و طلب کردن	بدستی حرام دان بے قطن
بر الکرام و دست آن نائب	صید زخمی و چشم شده غائب
نشد از جستجو بے او زائل	یا نمی بعد مردن اے سائل
اگر او می کند و سبب سخنان	وز قیاس سخن حلال مدان
ز اجماع که گفت ابل خبر	مردود باشد باعث دیگر
و حشر را به تیر اندازد	یا نمی زنده و نج می سازد
مع قدرت ساخت قوی این	گفت باشد حرام بالتعین
ز و بمقراض صید انسانی	مرد باو ے حرام می دانی

ذکر کرد و محد بزرگان سبیل	صید را ز و به بند قمار ثقیل
بند که گرچه خدایه دارد	مرد باو ے حرام بشمارد
از همین احتمال اے ره طح	مردود باشد مگر بقتل و ے
اصل این مسئله بسازی شیع	و سخن شد بخت حرمت جمع
بنا بر حرمت است راجح بین	احطایا این بود علی التعین
اینکه انداخت صید را صیاد	صید بر سطح پا در آب قنادر
یا فتاوت بر و رخت جیل	یا که در حلیه فتاد اول
بعد بر عرض او فتاد و مرد	گفت این صید را نباید خورد
یا در افتاد بر خنجر ه ن	یا که بر ریح منصب آید و ے
یا که بر طرف خشت پخته قنادر	بعد از آن مرد گفت اکل مباد
ز احقاس که مردن این صید	بوده باشد بغیر رمی ای زید
لیک واقع گشت بر ارض این	ابتداء قنادر و به زمین
شایع پاک دین بیان کرده	در همین نوع می شود خورده
نقل ساز و نقاضی خان بشک	تسمیه گفت که در اے شک
سگ مذکور و همین ارسال	صید بار گرفت گفت حلال
اینچنین که بصید تیر انداخت	تیر با این رسید ملک خست
تیر ازین صید هم گذشت اگر	تا که آمد مرد رسد بصیدگر
مرد و ما پاک هر دو میدانی	مرد و مالک حلال نه ثانی
صید را زخم کس زده بود	از و دیدن فرو شده بود
زخم زد و گیر که گشت بلاک	ضامن است اینکه صید نبود پاک
از و دیدن گشته باشد دست	صید از و هم است اکل دست

یا کل اللحم یا بغیر این
یعنی از هر جلد موسی پر
از نیای گفت کنز عباد
تسمیه بعد رے یا ارسال
از هدایه چنین روایت ساخت
او بصید رے روان بگرد اگر
گفت بر تیرے تسمیه مودی
بهین تیر صید اگر مروه
موسن که بصید تیر انداخت
آن جدا گشته را نباید خورد
باسبب مروه است اگر بای
باسبب مروه است پاک بدان

در بیان احکام سباع بهائم و طیور

کل ذی ناب آن سباع که است
کل ذی غلب سباع طیور
هم نباشد حلالی حشرات
ضیع یربوع را حرامش دان
زارع پیشه که می خورد و مردار
کل حیوان آبی را سبب لشک
آنچه قول آمده سلف است
تلخ و نو هاسه باری را
از حرام است ای ضای پرست
مقتدر لا حرام شد مذکور
خراسی و بغل امی خوش ذات
اسب و ریز و حضرت لغمان
نشان خورد و امی سعادت یار
گفت باشد حرام غیر سبک
بای آن باری که لم تلف است
خوردنش بزرگ گناه است

هم حلال آمده غراب و رے
بوالکرم که کرد اینجای عرض
ذکر کرد دست شارح او را و
معنی الهدایم این باشد
چون کلاس است خارشپت و توش
عقربا و سام ابرص و مارت
موش و شستی چیر و کفتار
خلخس این سخن سباع بهائم
خون سیلان ندارد و آنجه پس
قد است کتف زین تشنیل
بوالکرم که علم کردی کسب
کرده تحریم نزد لغمان است
از عاوییه کرده است عیان
از فتا و اس کافی کرد اعلام
کرده تفریه نزد او بوده
انکه کفایا بهی گفت او
بوحنفیه امام خاص و علم
گشت از حرمت لحم او
گفت از دو کتاب کتر عباد
خوردن عکرا نوش جان
سامع این سخن اگر باشد

یز خرگوش عقیق اندر شرع
حشرات آن بود بهوام الارض
ازد مرا جید و ز فانیه یا و
مسکن او که در زمین باشد
بم باشد حرام جز خرگوش
خوردن این جمیع مردار است
مثل این جمله را حرام شمار
به یقین دان که بود حرام
مثل زنبور پشه است و مکس
اکل اینها حرام دان بی قیل
گفت در اختلاف لحم اسب
از هدایه صح نوشت آنست
یعنی این قول را صحیح بدان
یعنی در نزد بوحنفیه امام
بزرگان صحیح فرموده
است قول بزرگان نکو
قبل از مردنش بسه ایام
ذکر کرد دست فتوای باین گو
در صحیح سخن گراست با و
نزد بولویف از گراست دان
ذکر گراست به تهر تاشه

انچه اورفته است حق نیست	دین اوراگزین که کار این است
گفت با برگ گند تا آن مرد	اینقدر روسته خویش مانند نبرد
چون برآمد خروش زان دوش	گشت عالم بچشم شان روشن
همه اتباع او که بشنیدند	دین آلمین پاک بگزیدند
بسبب ترس آن بزرگ و هر	یک محو سی مانند در آن شهر

حکایت

روز سه ابن مکر در پیش	در محل نماز رفت از خویش
بعد از آن آمد آن بزرگ بجال	خلق ازین حال ساختند سوال
گفت آن شاه باز نیکو بخت	خاطر من را رسید جرم سخت
قبل ازین در مقام می گشتم	تا که از تو و باغ بگذاشتم
روستای خود را بسوی لوکروم	از ریاحین باغ بو کردم
روز محشر که حضرت مختار	پرسد از این کشف بد کردار
در جهان لاف بندگی کردی	بهره از ملک غیر چون بروی
من شرمند می بینم چه جواب	نزد پرورگار سخت عقاب
چه خطا بود اینک من کردم	تکلم بر جان خورشید کردم
بهر بو کردن ریاحین	چه پشیمانی است می بینم
واسه بر جان ناسیه رویان	آه بر حال ماتم خویان
روز سختی که باو غم خیزد	از شدیدی ستارها ریزد
جمع کردند آفتاب و ماه	بچنین نوری شوند سیاه
بچنین محکمی که داشت ز چشم	کوه بای زمین شود چون چشم
آسمان بدین بزرگی و صاف	شود از هول او تنگ و تنگ

روز سختی که خلق راست پذیر	گودکان می شوند از غم پیر
کانه دین روز که زن و مردان	مثل پروانه اند سرگردان
همه حیران کار خود باشند	مانده در زیر بار خود باشند
قهر او بر کدام جان و تن است	بر زمین هر دست در زمین است
ترد پرورگار جزو کس	بگوای زبان شود و رمل
بوالعجب که در سخت حیران	شود نبود در و پشیمان
آشکارا شود بهشت و نار	نیز میزان عدم و ادھار
حضرت ذوالجلال و الاکرام	پرسد از شبیه حلال و حرام
پرسد از ماجله چنین کردی	آن گنه ساختی که این کردی
تو که عیدی دمن که معبودم	امری که بر تو خسریدم
حد خود را چرا انداختی	در محلی که می توانستی
غیر شرمندگی چه روی جواب	واسه آدم بر جان قطره آب
مگر آنکه گشود آگه ما	پرده عفو برگشاده ما
گریختند مقدور و تاب	روسیا به مستحق عتاب

کتاب الصلوة در بیان فرضیت و قضا

بعد یابی جاے جامه تن	وقت فرض است بخلاف تن
که بود وقت با مداوای بدن	اول او صبح تا شمس دان
سخنان هدایه را به یقین	شرح سازد نمایه بالیقین
صبح ثانی بگفته اندازد	یقین دان که صبح باشد دو
اولش کافیه است یعنی آن	اوسفیدی است چون دم سلطان
می بر آید بسوی چرخ دراز	از تعاقب سیاهی گیر دواز

در کتاب منهای بنوشتند	مستمع معنی که عالمان گشتند
تا شود شاک و طلوع ذکا	ایک تاخیر آنقدر در نما
بدگی خدای بیشک ساز	چونکه در این بود فساد ساز
است اگر کنند در سحر	بلکه تاخیر دوست آن مستدار
هم بر تریل خواند سراسر	گر چیل آیت و یا اکثر
گشت ظاهر با و فساد و ضو	چون نشد از نماز فارغ او
بکنند پیش از طلوع ذکا	باز سازد و وضو نماز او
وار و امکان اگر با حق تقدیر	میکنند یعنی آنقدر تاخیر
نیت تاخیر از آن محل جواب	باشد این وقت و وقت توجیب
کرد اندر نوشته خود و ذکر	بوالکرام بزرگ نیکو فکر
آن نمازی که او اعاده نمود	نیز در باره کتب مشهور
لیک در باره کتب مطلق	میکنند از چند چنانچه خواند سبق
غسل سحر بکروی جمع	است که دید از طهارتی سمع
او بود نزد شافعی اولی	گر کند وقت غسل فجر او
اول وقت و در جمیع نماز	بلکه در نماز دوست اولی باز
عمیلت او با تفاسق اولی	خواندن ظهر و محل شستا
نرسد بر حلال بر هر کس	که در تاخیر لیک اندر صیف
در خزان و غیره این است	در کتاب منهای تعیین است
نزدیک باره جواز بدان	چونکه در وقت اعتدال آن
بگذاردی تو بر خلاف نماز	نزدیک باره بکره جواز
نزد و تا بقرض شمس تغییر	عصر را میکن آنقدر تاخیر

نماز

چونکه وقت تعیین کرد بدان	در دستمانی حوازه تابستان
مستقیم تغییر قرص شمس میزد	که بقرصش نظر تواند کرد
یعنی در گردن نگه عینان	نشود و خیره این مسیح بدان
در جویه چنانچه تعیین است	در کتاب منهای هم این است
نزدیک پاره و رضای آن	شد تغییر آنکه هست در جبران
نزدیک پاره تغیب بگو	گشت از خیره ماند با او
اول وقت فوان نماز شام	اتفاق آمده است تمام
چونکه مکر و می ست در تاخیر	در هدایه نوشته است آن پیر
این که است از آن سبب فرمود	چونکه تاخیر او ست شبیه بود
بر نیل همین سخن بنگ	در منهایه نوشت این سحر
تا که از آن بزرگ نیکو نام	که در تاخیر در نماز شام
تا که آن دم ستاره روداد	که در زمین وجه بنده آزاد
چون عمر وید از ستاره دو	یعنی قبل از ادای مغرب او
کرده بسته به او آزاد	رحمت حق بروج ایشان با
رضه الله عنده این کار	که در از ترس واحد القمار
در حق عمر این عدالت گشت	شد بشارت از مصطفی پرشت
بچنین قرب ترسد آن چندان	در حق ما و تو بود پس دان
در عشا آنچه مستحب باشد	ما جاندم که ثلث شب باشد
لیک اندر کتاب قاضی خان	گفت تمیل به تابستان
بعد تاخیر در شتابه زمین	مصطفی با معاذ گفت چنین
نیز اندر منهایه گفت اینجا	یعنی در نزد عالمان ما

جای علی
۱۴

رقم

گفت در عیفت به بود تعجیل
بعد تا نصف شب مباح است او
در هدایه بود و لم یسل آن
هست تا نصف شب مباح است
نه چنان کس که خفت اول بار
در صلوة فقیه مسعودیست
گفت در روز پنجشنبه در میان
هر که خفتن بخواند سازد خواب
هست بیداریه در اخ الموت
نیز این آدمی گنگارست
چیت اندر نماز و تراویح
به قیام شب عشاء و در است
علما گفت اندر روز برابر
هست تا خیر از نیکه امر خدا
روز را بری که شمس نماید
تا نداشت بوقت کرده نماز
زین سبب در عشاء بود تعجیل
که و صاحب هدایه با عقل
روز اگر ابر است گفت آن
چونکه گر بگذرد بوقت ادا
اقته آماز و وقت پیش نماز

چونکه

در بیان اوقات مکروهه
در کتاب وقایه کرد و خبر
علما گفت در سه وقت نماز
هم نماز جنب سازه در تجویز
یعنی نزد طلوع شمس ای خوب
در کتاب نهاییه زین معنی
اینکه تجویز نیست وقت طلوع
و در یک مح گفت یا محمد
آن روایت بود روایت اصل
شخصه با قرص شمس کرد و نظر
کانه زین دم مباح نیست نماز
میکنند شارح وقایع نقل
شخصه پیش از غروب است حرمان
رفت آنوقت آفتاب فرو
آخر وقت عصر چون که این
آخر وقت پس درین انسان
پیش از تمام آفتاب نیست
چونکه در وقت ناقص و سر کرده
لیک در وقت فجر کل آن
پس قبل از طلوع فی الاقوال
پیش از تمام شمس اگر بخواهد

چونکه در وقت ناقص و سر کرده

اینچنین در کتب ابهامی کرد
نبود غیر عصر و یوم جواز
نبود سجده تلاوت نیز
نیز نزد قیام و می از غروب
و تفصیل این سخن یعنی
چه قدر بگذرد شود شروع
سوی گردون اگر بر آید عین
لیک گفت ابن فضل در این فصل
وارد او بر نگاه قدرت اگر
در طلوع است آفتاب از
یعنی صدر الشریعه عقیل
ساخته بود نصف عصر تمام
جائز است اینکه باقی مانده او
وقت ناقص بود علی التبعین
هست واجب با و مع نقصان
نیست فاسد نماز جائز است
اینچنین ناقص او ابر کرده
وقت کامل بود و بر نقصان
و آبیش بود و بوجه کمال
این نماز مصلحت است فساد

چونکه اینجا عبادت مقصود
 گماند اینجا دلیل چند است
 بوضیفه امام حق رهش
 طرق شرع که شناخته اند
 رحمت حق بروج ایشان
 از محیط است نقل کثر عباد
 شمس شد در ضلال عصر غروب
 آنچه بعد از غروب بگذارد
 این روایت که در کتاب میم
 گفته اند این ادین هم استادان
 نیز نوشته است شراح او را
 شخصی قائم بشد در اول عصر
 با وجودیکه ظهر اندر یابو
 تا که گردید بافتاب نرسد
 نقل بسیار و این صحیح کتاب
 شخصی میگردد فرض عصر او را
 شخصی دیگر پس از غروب آن
 چونکه اینجا مودی است امام
 در مسئله فقیه مسعودی
 شراح و روایای شریعه
 بکسی نزد عصر آمد یابو
 نه او است در چنانچه واجب بود
 از همه بدلیل با آنست
 مع جمیع ائمه ماسخ
 اینچنین اجتهاد ساخته اند
 کردند آسان با ایشان
 ماسخ کرد در کتابش یابو
 آنچه خواندست از او محسوب
 که در وقت قضا آورد
 از فقیهان عصر رسیدیم
 قصد در دل کنند بزبان
 در مسالاصه چنین روایت او
 در قنارت دراز کردند قصر
 بود یعنی قضای وی عباد
 نیست تجویز نیز عصر او
 در بیان امامت او ز نصاب
 در میان نماز رفت و کا
 اوقت را میکند درست بدان
 او بود قاضی آنچه گشت تمام
 بعد رخیب جواز فرمودی
 میکند نقل از سر حدیه
 قبل پیشین او قضا افتاد

فایده طلب را اگر خواند
 با و بروی قضاش بگذارد
 در قضا و امی کافی بی تکذیب
 نیز بعد از شروع عصر است
 شود آن وقت مستقل بقضا
 نزد پیشین قطع عصر آورد
 بعد ساد و ادای عصر این تن
 گوید او بگذرد بعصر این کس
 هست اندر بدایه مشهور
 در جنازه که سجده قرآن
 گرا دایش کنند جائز گو
 در نسیای بود فریضه نماز
 در حق نافله میان فرمود
 واجب است این بود که قطع آن
 هست در ظاهر الروایه این
 در سه وقت عیان جمیع نماز
 غیر اینهاست چند موضع باز
 یعنی بعد از طلوع فجر است این
 اینچنین از نماز دیگر است
 نزد خطبه جمعه هم ای قوم
 نیز مکروه گفته اند عیان
 محض با احمد امیر میاند
 وقت مکروه ادای عصر آورد
 در بیان فواید ترتیب
 یا و آید قضای پیشین است
 می شود عصر وقت مکروه ادای
 فوت پیشین خویش بگذارد
 بخلاف محمد ابن حسن
 ظهر را از غروب بینا پس
 گماند این مکروه زمان که شد مکروه
 منع کردند از کراهت آن
 از وجوب حصول این هر دو
 نیست جز بوم عصر مهمل جواز
 گماند این وقتها شروع نمود
 وقت دیگر قضاش بگذارد
 نیز در باره کتب تقییین
 بنود غیر عصر بوم جواز
 کرده بنوشته اند نقل منک
 ماسخ و کا علی تقییین
 مان از ادای مغرب کس
 نزد عند الاقامت آن بوم
 اینچنین نزد خطبه عیدان

نزد آن مطلب که شود بر پا
 بعدین وقت اگر دانی
 بعد ازین در پناه آورده
 روز عید اول نماز عید
 بعدین فصل صاحب کافی
 متعلق با وجود عرض نماز
 در مستطاعت حواء غیر آن
 بزرگ وقت شایع او را
 پنج رکعت بخواند عصر که
 پنجم رکعت و گره راه
 چونکه از بعد عصر فصل نماز
 ممکن است درین معنی
 در محبت امام شریعت گو
 پیش از این که در پیشرفت
 چه نگارین را بافت یار نکرد
 اینچنین خوانده بود یک رکعت
 باشد فصل تمام کردن آن
 کس و گمانه بطن شب خواند
 یعنی نوشته اند در این باب
 ایک قول صحیح بدان محسوب
 پس چنین شارح مطلب امر
 یعنی اندر کسوف استسقا
 هست مکرره نامسل خوانی
 باب عیدین را بیان کرده
 نامسل خوانده کرده باید دید
 نقل کرده از امامت وافی
 یعنی این فصل را نکرده و باز
 نزد جمهور بر گرامت دان
 کرده اند رجوع و سهوا و یاد
 و چهارم نوشته بود بے
 نزدیک چنانکه امام شریعت پناه
 هست مکرره نقل کرده باز
 نشد تمام نقل او یعنی
 میکند رکعتی از شب با و
 و علیل اعتماد نوشته شد
 نیست مکرره خواندن این مرد
 بعد از آن صبح گشت شبیست
 نقل شارح زخانیه میدان
 صبح بود دست بعد از آن اند
 سنت با و گشت حساب
 در همه کار امتیاطش خوب
 گفت این را از باب سنت فجر

وقت سالی نماز و حال
 ایک تو بر جسم مگذشته
 آن رسولی که بدی راه است
 شاد است و بیشتر است و نذر
 مهربانی که شفع است
 محسوبا بالصلوة قبل الفت
 عجب تو به پیشه اهل است
 مرتزاق وقت مرگ تعیین نیست
 ملک الموت هست آماوه
 منتظن را و با بر سجاسه
 مرگ نزدیکتر از ابرو است
 ملک الموت پیش پیشانی
 مرگ و فراق سرشده تیغ
 مرگ و فراق شام و صبح
 غم اشغال و بیوی تکیه
 فقر است شفع روز حساب
 بنیت بود بر زبده از و انج
 گفت پشت حبیب حی و دود
 جسم پاک و می از تحرک ماند
 با و چونکه سخت شد و در دم
 آن رسالت پناه جنت خفت
 گفته شد چند بیت در جمال
 بر اوقات وقت او گشته
 منقش اغیا الی الله است
 رحمت عالمین سراج منیر
 گفت آن سرور علوم هست
 بشاید توبه پیش از موت
 مهلت او نشانه جہل است
 عجب آنکس که در غم دین است
 دید و بر سینہ توبه سازد
 تا بر بایر جسم تو جاسه
 آبروی تو فکر است اولیت
 نیست معلوم دم زنی پاست
 تو از وفا منلی و بیغ و بیغ
 تو از وفا منلی چو تیغ و تیغ
 بسک نفس بیروی تاسک
 بهر ما و تو رفت اندکیاب
 همدم ماه کی است المعراج
 آخر وقت در گذارم بود
 ایک لبهای لعل می جنباند
 گوشش خود را بلعل او کردم
 استی یارب استی می گفت

او بگوید این چنین وصیتها او چنان بادشاه دریا دل و او اسی نفس بد و ستم و فتا فله کوچ کرد با اجباب پیشوایان که پیش چشمت بود تو درین دیر که به تنهائی همه را تو رخت بر بستند تو هنوز از شراب غفلت گیت چشم بکشای از برای خدا تا ز افق بیاید از مردان	امتناسند در چه نیت با او چنان مهربان چنان غافل چشم بکشا که زمین خراب آباد تو درین گفتم هنوز بخواب همه رفتند کس مقصود خفت با هزار در سوای در سوال و جواب خود هستند حیف ازین عمری حضور چنین تا زمانی ز بعضی تیر جدا در بیابان حشر گردان
---	--

در بیان اذان و احکام او

در کتاب در این مشهور بنمایند قرآن است اذان می بود سنت رسول الله در وقت او می قاضی خان مذکور سنت مصطفی است به چنین انتشاع اذان کند هر شهر جبر ساز و امام دین پرورد در نهاده روایت مذکور از دیو بسف آنچه شد روی از وقایع و غیر او است بیان	این چنین در کتابها مذکور بتواتر رسیده نقل آن نیت در این سخن شک شاه نیز در چند نسخه مشهور نیز اجماع امت است برین تشریه یا محمد دین بهر همه بگویند قتل باید کرد و محمد بود چنین مسطور جبر ضرب است یک کشتن بی نیز در شرح او نوشت چنان
---	---

نیز در وقت فرض سنت دان از او بود سنت است با نیک نماز هر چنگاست اذان بگوید مرد در اذان سخن را کرامت دان مردی آمد به پیش ابن عمر بدیستی بجان قلب ترا گفت ابن عمر تو سنی دشمن گفت از بهر چه بگفت او باز لحن فی القدر ابره گفتن گفت صدرا الشریعه جلای آن ما خدا و زفاستقان باشد در قضاوتی شرح شمس الدین گفت یعنی ائمه اسلام فارسیش سرود گفتن هست او کبیره است در همه ادیان کرده اند این موزمان قبول در نهاده نوشت اهل کرم سنت آنکه موندن اسلام صلاح متقی نیک نهاد همه بود عالم با وقایع او نیک کیفیت اذان دانند	پیش اگر گفت با و احادیث آن باشد از نصف شب بفرج حواز لحن بی صبیح هم نوبت بگوید در قضاوتی کافی کرد بیان گفت امی بنشین بچشم دارش دوست در رضای در رضای خدای نرو من میکنی سخن در اذان نماز طرب با ترنم بی ظن اخذ از الحان الاغانی دان چه تسبیح است در اذان باشد در کتاب الکرامیت تعیین نیت شک که بود غنا حرام نفع لعب حرام بی ظن هست نیز در چند نسخه ای کلان در بجا که از چه جایی حصول اینچنین است در مقدمه هم رجل مانع نکو انجام اینچنین اعلم است باد نیز در بین مؤمنان حق گو تا که بی لحن بی خطا خوانند
---	--

چیت تثنویب گفته اند حسن	در وقت سایه و غیر اوبه فلن
در هدایه سخن بگردید	انچه باشد حسن بن لب در اندا
یعنی علی الصلوٰۃ من صلا	و و کرت بعد از اذان صباح
لیک تثنویب سائر صلوات	کره نوشت آن مشرقی اوقات
منتهی اوست اسی نکو انجام	لب در اعلام عود با اعلام
نیز در این کتاب مشهور	علامت که کونگی بود
بعد از صاحب دین زریب	یعنی احداث کردن این تثنویب
هم ز مشاخرین بزرگان باز	نیک دیدند و جمیع نماز
نیز صاحب منسایه و رایجا	که چیت دین و لیلما انشا
اینکه صاحب هدایه کروات	کره فی السواثر الصلوات
شمه زان و لیلما سے خوب	درج سائیم ماورین مکتوب
در عشاء علی عالم زریب	وید گفته مؤلفه تثنویب
ام فرمود آن خلافت مانج	یعنی این است بدیع شود خراج
نشود واقع اندرین بس	اہل سنت باہل بدعت مند
تیر نقل از محب اہل طہر	گفت یک روز با اہل اہل طہر
یک مسجد سے شد مدخل	ہمہ ابن عمر عا دل دل
تا کہ ابن عمر شنید اذان	گفت تثنویب چون مؤذن آن
در غضب گشت گفت او بر نیز	تر و این مسبتدع نباشی نیز
گفت آنکہ نبود آن تثنویب	یعنی جز خیر در زمان صیب
ہم نوشت ست شارج اودو	رحمت حق تعالی بروی باد
نیز از جامع الصغیر خان	گفت چون حضرت بلال چنان

یعنی بر خیر اہل کرم صیب	در عشاء منی کرد از تثنویب
آنکہ اندر ہدایہ ش تعیین	یعنی احداث کرد و کہ تعیین
کرد اشارت پس از اذان صباح	قول حی علی الصلوٰۃ من صلا
بوفاق ہمین سخن از اسل	در منسایہ نوشت در این فصل
انچه تثنویب اول اندر فجر	بود بعد از اذان زہر فجر
لفظش اینست الصلوٰۃ غیر	با من النعم و کرت نہ غیر
نیز در جامع الصغیر خان	عقبر اللہ لمن التمس ان
لفظ تثنویب الصلوٰۃ غیر	با من النعم و کرت نہ غیر
پس ہمین لفظ کہ شد مکتوب	از ابو یوسف و جابت خوب
نیز بعضی امام فرمودے	یعنی در نفس این اذان بود
ایک قول اصح ز بعد اذان	بود و خیر اسچہ گشت بیان
اینکہ صاحب ہدایہ پاک شرت	حسب ما تعارفوا بنوشت
نیز صاحب منسایہ شرج این	میکنند در کتاب خود تعیین
عرفت ہر شہر بہر آگاہی	بہ تنسخ خیر و ہر خواہی
الصلوٰۃ الصلوٰۃ گوید خدا	با قامت ہمین و ہر آگاہ
عرفت باہر کہ ام لفظ کلام	بودہ باشد با و ہر اعلام
چون مشاخرین بزرگان باز	نیک دیدند و جمیع نماز
نیز صاحب منسایہ برین معنی	گفت اندر کتاب خود یعنی
گفت احداث بعد احداث	ہچمت آنکہ تعامل ناس است
چونکہ تثنویب اصل بعد صلا	در اذان بود و نماز صباح
باز بعد از اذان بلفظ اسل	بود و فجر ای ملاحظہ وصل

گفت نزد اقامت آید کس
 هست مکروه اگر چنین سازد
 گفت اذان را کسی بغیر وضو
 اگر اقامت بلا وضو خواند
 قول دیگر بلا طهارت آن
 یک نبود اعاده این دو
 کرد صاحب خلاصه اینها یاد
 یک دیوانه جنب بیست
 این چنین زن اگر گفت اذان
 در کتاب نهایه کرد جنب
 بر زنان اصل این اذان نبود
 چونکه عورت بود بر زن آواز
 هم اذان صبح اعاده بار
 در اقامت اعاده نبود اصل
 گفت شروع در اذان تکرار
 گفت صاحب وقایع ره طی
 از برای قضا اذان نماز
 اگر کسی را فوائت بسیار
 گوید اول اذان اقامت کس
 اگر بخواند در جمیع او
 شیخ علامه شارح اوراد

تا نماز منتظر نباشد پس
 بلکه اندک نشیند و خازو
 کرد ترک ادب جواز است او
 آنکس اندک است ماند
 اگر اذان گفت بیک است و آن
 که چه گفت بود بغیر وضو
 بعد نوشت شارح اوراد
 که اذان گفت اعاده و بیست
 هست مکروه با اعاده آن
 این چنین در کتابها و دیگر
 هم اقامت باین زمان نبود
 بی جماعت ادا کنند نماز
 همچنانکه گفت در اوراد
 چونکه قول ائمه خوش بعمل
 در اقامت گفت جز یکبار
 نیز نوشته است شارح وی
 گوید آن شخص هم اقامت باز
 بوده باشد ادا کند یکبار
 مابقی را بود اقامت پس
 هم اذان اقامت او نیکو
 کرد از چند نسخ خوش یاد

مسکات المتقین
 در اذان و اقامت
 در کتاب نهایه
 در کتاب جامع
 در کتاب مختار
 در کتاب مفید
 در کتاب جامع
 در کتاب مختار
 در کتاب مفید

گر مسافر بود بنی آدم
 اکتفا کرد با اقامت او
 یک ترک اقامت از سازد
 گفت اذان را مسافر اکب
 در اقامت نزول می سازد
 مگر آن فرض که ز خوف عدو
 هم در جنب اقامت رکبان
 اگر خدا خواهدش بیان خوف
 گفت اذان را مسافر باشی
 در اقامت و یک مشی آن
 از مسافر تو هستی آزاده
 سخن بزرگان بدیده اس
 اسے برادر مسافر باد رک
 در نهایه چنین بیان کرده
 گفت در ارض ماه جنت خفت
 چون ملائک که جلد است روند
 میگذازند نماز هر دو
 این نماز سمع مردم دور
 آنکه در خانه است مقروء
 بے اذان اقامت از آنجا
 یک گفتن بود نزول صافی

نیز گوید اذان اقامت هم
 جائز اما مع اذان نیکو
 خویش را بکره اندازد
 هست جائز بود بر جانب
 مقصد خود حصول می سازد
 را کبایه شود ادب او
 نیز جائز بود اقامت آن
 آید اندر محل خویش خوف
 نبود باشی که چنین باشی
 هست مکروه بے کراهت خوان
 هم اذان را بگوی استاده
 چونکه لا باس نیست اوبی یاس
 چون بسازی اذان اقامت ترک
 او را بسبب نقل آورده
 مفروض که اذان اقامت گفت
 آنچه در بین خافضین بودند
 میگذارند ورنه الا دو
 هست شریح وقایع را مذکور
 چون نموزن گفت اذان می
 میگذازد نماز هست روا
 گرچه باشد اذان حی کافی

مسکات المتقین
 در اذان و اقامت
 در کتاب نهایه
 در کتاب جامع
 در کتاب مختار
 در کتاب مفید
 در کتاب جامع
 در کتاب مختار
 در کتاب مفید

در نهایت چنانچه یقین کرد
رفتگانی که زیر سرش میزند
گرچه آنجا بحیثیت خوانند
از ابو یوسف نقل است جفت
از فتاوی جامع الکرمی
یعنی در آن کتاب نبوت او
گویند در الشریعة النور باد
گفت در قریم با که مسجد
مسجدی که اگر ندارد او
یعنی حکم اذان فسرانه
نیز حکم اقامت این کس
شارح در دو پاس علامه
چون ندای اذان مؤذن داد
گرچه بود دست در جنابت آن
منعوط اگر شنید اینجانب
لیک آنکس پس از فراغ آن
سخن عالمان پاک ارواح
نیز در فخر الصلوة خیر
چون جوابی که با اذان گوئی
کل حے علی شوق لب هر
چونکه حی علی الصلوة ای بار
نقلها از ائمه دین کرد
در تفاریق گرچه نبوتشند
گرچه آنجا هستند هر دو را مانند
لیک اسامی تبرک ذلک گفت
یک روایت نوشته اند اخ
نیست خصت تبرک یکین دو
کرد در شرح با صغایش یاد
بوده باشد جوهر باشد و
در اذان حکم او مسافر گو
میگذارد کس که در خانه
چون مسافر بود در اینجا
ذکر کرد است آن شکر خامه
شنونده کند جوابش یاد
چونکه واجب بود جواب اذان
آن جوابش کند قبل از او
میدهد آن جواب را بر زبان
غیر حے علی الصلوة فلاح
یا من النوم ای محب سیر
هر چه گوید مؤذن آن گوئی
گر تو لا حول را اے آخر
معنی امر حے علی الصلوة شمار

بسی جوابی که هست در این نقل
چون گفت الصلوة خیر او
خی ترغیب الصلوة مؤذن با یک نماز گوید بجواب او مستعمل شود
آنچه مؤذن گوید او همان گوید چون مؤذن حے علی الصلوة
رسد لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم و چون بحی علی الطلح
رسد گوید ماشاء الله کان و الم یست کالم یکن گوید این
میگوید است کذا فی شرح او را در صلوٰة مستودی
آورده است که چون مؤذن گوید الصلوة خیر من النوم جواب
گوئی صدقت و بررت و چون بار دوم گوید این دعای گوئی
اللهم نهنا من نوم الف فلیمن کذا و شرح او را و
در شوق اذان گوئی سخن
جزا جابت خیر از اعمال
مصطفی که شرف با باشد
هر که چون گفته مؤذن گفت
بست در ترک او و عید سخت
آن و عیدی که بالعجب صبی است
فی کفایة الشیخی فی الاختیار ان من سمع الاذان ولم یقل مثل ما قال المؤذن
فانه فیقول علی سانه کلمة الشهادة عند الفزع فمن لم یقل مثل ما قال المؤذن
فی الاقامة یمنع من السجود و یوم القیمة او احب المؤمنون الله تعالی
نیز اندر صلوٰة سجود
گفت آن مهربان وجه حسن
نقل کرد از رسول مجرب
هر که وقت اذان بگوید سخن

بسی جوابی که هست در این نقل
چون گفت الصلوة خیر او
خی ترغیب الصلوة مؤذن با یک نماز گوید بجواب او مستعمل شود
آنچه مؤذن گوید او همان گوید چون مؤذن حے علی الصلوة
رسد لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم و چون بحی علی الطلح
رسد گوید ماشاء الله کان و الم یست کالم یکن گوید این
میگوید است کذا فی شرح او را در صلوٰة مستودی
آورده است که چون مؤذن گوید الصلوة خیر من النوم جواب
گوئی صدقت و بررت و چون بار دوم گوید این دعای گوئی
اللهم نهنا من نوم الف فلیمن کذا و شرح او را و
در شوق اذان گوئی سخن
جزا جابت خیر از اعمال
مصطفی که شرف با باشد
هر که چون گفته مؤذن گفت
بست در ترک او و عید سخت
آن و عیدی که بالعجب صبی است
فی کفایة الشیخی فی الاختیار ان من سمع الاذان ولم یقل مثل ما قال المؤذن
فانه فیقول علی سانه کلمة الشهادة عند الفزع فمن لم یقل مثل ما قال المؤذن
فی الاقامة یمنع من السجود و یوم القیمة او احب المؤمنون الله تعالی
نیز اندر صلوٰة سجود
گفت آن مهربان وجه حسن
نقل کرد از رسول مجرب
هر که وقت اذان بگوید سخن

مردمی است اندوالت ایمان خوف
 شخصه اندر قرار است قرآن
 بوده و خانه اش بهین قاری
 یک در مسجدش اگر خواند
 بود این قول شارح اوراد
 گفت اگر قاری شنید اذان
 یعنی بشنیدن اذان یک
 اگر باشد اذان مسجد خویش
 گرچه آن قاریست در خانه
 در صلوة فقیه منووس
 می شنیدی اذان مسجد
 نیز شنید اذان مسجد
 بجواب اذان مسجد خویش
 چونکه بوده جواب اول یاد
 ذکر کرد دست شارح اوراد
 شخصه در مسجدت جین اذان
 در کتاب بنمایه تعیین است
 کرد گویشده اذان را یاد
 چونکه او مسکنه نکوداند
 مندم باد بین آدمیان
 مصطفی که جانشان داد

این سخن نیست چون با انسان
 بود در آن زمان شنید اولن
 ماند اوراد و جواب آری
 از قرار است هم او نمی ماند
 یک اندر نمایه سازد یاد
 باشد افضل کند توقف آن
 چونکه واروشده اثر بااد
 کند ترک آن نکو اندیش
 یک ماند زحمت بیگانه
 علماء عظام فرموده
 می گفتند جواب مردی
 ترک سازد جواب اول و
 میکند اشتغال آن در پیش
 یک این واجب است ترک عباد
 باز در پیش نشو خوش یاد
 هست واجب جواب او بر آن
 نیز در چند نسخه چون نیست
 مسالح عالم است یاد
 یوفات سنن اذان خواند
 چونکه فکر خطم است اذان
 گفت بیکانتان مودون باد

اینچنین گفت ز بهنایه ما
 ای مودون چو آکر شده است
 با و بودیک عالمان هستند
 گرچه در بحر علم می چو شدند
 نقل کرد از محیط کشی بانی
 بس بکر و بیش روایت داد
 عالم وقت گر نباشد آن

لیک در بعضی جمله های ما
 سخن خوانان چو شده است
 شیخ با مان در این میان هستند
 می ندانیم از چه خاموش شدند
 فاسقی گر گشت اذان خوانی
 یک فرموده که اعاده مهادر
 سبب غفله گفت قاضی خان

در بیان تر عورت

تر عورت بر همه اقوال
 چیست عورت بگو بیان آن
 در هدایه و تحفه با تعیین
 عورت مرد و زن دوست خوشخو
 شافعی گفته است صورت چنان
 اعتیاد اینکه هر دو را پوشند
 مرزن حره را ز سر تا پا است
 در وقایع و بعضی شهنشاه
 یک در بعضی نسخه گفت رو
 در کتاب هر ایه این مردی است
 یک اندر کتاب قاضی خان
 فاسیح انکشاف ریح قدم
 آنچه در این کتاب تعیین است

فرض عین است با نسا و رجال
 چون که لازم بود بهر انسان
 در جمیع کتاب اهل دین
 باشد از نالت تا سر تراش
 یک در زانو کرده است فلان
 اتفاق است را که پوشند
 یک زو چند موضع است
 قدم گفت رو سست شهنشاه
 نیست از روی زباده ای خوشخو
 قدم زن اصح از عورت نیست
 هست در سفید نماز عیال
 منع سازد نماز او هم
 در کتاب منیه هم نیست

نیز عضو علوی است ذکر	نقل بسیار کرد گفت آخر
گفت اصح جامع الصغیر می خوان	واجب ستر و آن قدم را بلند
در کتاب نه سایه آورده	ستر اصابع واجب است بر او
ز آن عورت بود تابع ران	بنطاق آمده است او را
بعضی عضو علوی خوانند	در نهایی نوشته اند اما
اگرچه قول اصح علوی نیست	عورت است پشت کف زن یعنی
ربع یک گوشت زن که گشت کشاد	پشت کف بوده است تابع کف
شارح در دایمی صاحب عقل	بطین کف را بگیرد استئنا
گفت از نطفه تا بجهان که هست	احتیاط اینکه دست و پا پوشند
در همین فصل از کتاب حصر	نبود عورت آن بر او در من
عورت شخص در نماز کشاد	یعنی اندر نماز پوشش آن
پس با جماع آن نماز این	مع پشت شکم بر او دست آن
که در کن کشاده همراه آن	شد کشاده اعاده باید کرد
رکنی مکشوف اگر او انهنود	آن نماز که خوانده اعاده شود
نزد بود یوسف آن نماز فساد	مگر شود کشف ریح مانع کو
در کتاب خلاصه فرمودی	مگر شود کشف ریح نیست و
هست پستان زن که آویزان	در نهایی صحیح باشد آن
یک پستان که هست چسبیده	گفت این قول را اصح بوده
شارح در دایمی شرحیه	گفت در عورتی او چه سخن
بوده در حای اومی عریان	گفت از جامع الصغیر می خوان
طلبه جامه گر نه بد بد کس	پس او را چه پیش فرمائی

هم بود خصیتین عضو دیگر	نیز عضو علوی است ذکر
در نهایی صحیح باشد آن	گفت اصح جامع الصغیر می خوان
از بزرگان دین بیان کرده	در کتاب نه سایه آورده
یا چه عضو علوی است آن	ز آن عورت بود تابع ران
بعضی تابع بفتحه میدانند	بعضی عضو علوی خوانند
از همه آن بیاطا ولی نیست	اگرچه قول اصح علوی نیست
در منیه هوا تصحیح فساد	ربع یک گوشت زن که گشت کشاد
او زهر بانیه بسازد قتل	شارح در دایمی صاحب عقل
هست یک عضو ای خداوندی است	گفت از نطفه تا بجهان که هست
میکنند نقل آن مسلم عصر	در همین فصل از کتاب حصر
ستر بر او بلا و در نک نهاد	عورت شخص در نماز کشاد
گفت جائز بود علی التحیین	پس با جماع آن نماز این
هم با جماع قول فاسد و آن	که در کن کشاده همراه آن
لیک مقدار رکن خواندن بود	رکنی مکشوف اگر او انهنود
وز محمد سخن فساد و مباد	نزد بود یوسف آن نماز فساد
انچنین در صلوٰه مستوحی	در کتاب خلاصه فرمودی
نیز عضو علوی میدان	هست پستان زن که آویزان
تابع سینه عالمان دیده	یک پستان که هست چسبیده
میکنند نقل از سراجیه	شارح در دایمی شرحیه
جامه دار پست در عضو آن	بوده در حای اومی عریان
بگذارد نماز حج زن آن پس	طلبه جامه گر نه بد بد کس

در میان نماز یافت اگر	میگذارد و نماز را از سر
اصل پیشش نیاید انسانی	چون گذارد و نماز حقایق
در بدایه نوشت از اینها	بدلیل تمام تعیینها
پیشش کند نماز ادا	بسم رکوع و سجود با ایما
هر جگای صحابه لچ نامند	وقت عریان باین روش خوانند
قائم اگر ادا بکرد و ادا	لیک نشسته خواند نش اولی
در بدایه نوشت بی شبهت	گفت فرض است پیشش عیت
اگر از سر منی رکوع سجود	اندرین جا دیباها فرمود
جامه شخص شد نجس بیطن	نیست چیزی از ازاله اش کین
ربع جامه اگر بود طاهر	باقی او نجس بود طاهر
در همان جامه کن ادای نماز	کرد او اگر لچ گوئی جواز
کمتر از ربع پاک باشد آن	نیز نزد محمد است چنان
هست مختار نزد واکمل	لیک در جامه خواند نش فضل
اندرین فصل شارح او را	از مفاتیح می بسازد یاد
گر بساط حصیر یا بدن آن	نگذارد و نماز را عریان
در باوراق قاروسست کرد	یا بود از حیث پیشش او
یعنی امکان ستر با اینها	گر شود عریان نماز ادا
از سر اجیه شکر خاسه	مرز نیز است آچنان جامه
اگر گذارد و نماز استاده	یشو و ربع ساق بکشاده
در نشسته تمام است پوشد	نمازش نشسته میگوید
نشد زن بپیزی انگشت از نو	چیزی از ساق او و پشت او

گر کنی جسمع این کشادیه	ربع واحد شود ازین اعضا
نیست جائز نماز مذکور	چون که زن عورت است مستوره
همین فصل شرح ساز لبیب	نقل کرد از فتاویٰ ترغیب
گر بود جامه تنگ بر زن	ینما بد چنانکه از دست تن
یا تنگ است مقنن او	می نماید چنانکه از وی مو
بهین پوششی که باریک است	رفت جای اگر چه تاریک است
میگذارد و نماز نیست روا	گر چه در آن محل بود تنها
در فتاویٰ شرع می آرد	زن اگر جامه تنگ دارد
می نماید تحت ثوب بدن	موجب لعنت است بر آن زن
نیز آرد از زن بود عورت	نبود رفع صوت را رخصت
گر حکم با نجس نبی سازد	خویش را با جنایت اندازد
در خانه چنانچه راوی گفت	بعد در حیره الفتاویٰ گفت
گر بود حاجت سخن بر زن	بد رشتی کند ببرد سخن
هست قول حضور بر وی ملحق	چونکه فرمود حق فلا تخضعن
گفت صاحب خلاصه آن شهید	در کتاب الکراهیت آورد
اجنبیه بود زمان جوان	منع باشد سلام از مردان
و بد آنرا اگر سلام ببرد	یا پس از عطیه جدا آورد
مرد در نفس خود جواب داد	گر بود زن مجوزه جهرا آباد
منع باشد سلام شایان	در سخنهاست دنیوی چه سخن
در خلاصه چنانچه کردی یاد	هم نوشت است شایع آورد
در فتاویٰ شریعه الاسلام	نقل کرد است از رسول امام

گر کند مرد اگر بسزل سخن	یعنی آن کس با جنبیه زن
پس بهر یک کلام سال هزار	پیشود جسم در میان نار
الفرام حسد ام سوی زن	گر بسیار درین جهان هرتن
گفت پیغمبر بشیر و نذیر	مع شیطان کنند در بنجر
بعد فرمان شود بسوسه نار	یعنی با آن حسین بد کردار
هست معلوم جسم انسان	و دشمن بدترین بود شیطان
پس بدتر از آن بدترین مائیت	مع شیطان شدن چه مائیت
آن سخن که بروی شایه زن	غیر شهوت نظر توان کردن
لیک این مسئله که شد تعیین	گفت در شرح خویش شمس الدین
بود اندر زمانه اینها	منع کردند در زمانه ما
در نه سایه است بزرگان ما	نیز گفتند در زمان ما
روی بکشادن زنان جوان	منع شد در میان مردان
بلکه اندر روایت دیگر	گفت بر عورتی اوست خبر
انچه در این کتاب تعیین است	اخذ بولیت گفت بر این است
اخذ بولیت گفت الفتوی	ترس باید به بندگان خدا
گر بشهوت نظر بسوسه زن	میکنند در حرایش چه سخن
بلاغت رسید چون بی ریش	حکم او را چگونه داری پیش
ذکر کرده در آن شریف کتاب	کردند از بهر احتساب نصاب
نمود آن بشفه اگر خوش رو	حکم مرد است نیز حکم او
آن بشر خوب بود و بد	مثل زن عورت است سر تا پا
نیز بسوسه آن صبیح پسر	چون بشهوت حلال نیست نظر

در کفایه شبیه آورده	یکه از عالمان دین مرده
بعد دیدن بدیده شد در خواب	شده رویش سیاه حال خراب
نیز پرسیده شد از وزن حال	و او عالم با جواب سوال
امرویی را بدیدش در حی	پس نظر ساختیم با بروی
زان سبب وی من در آتش خست	دیدم خانه بسیار دوست
هم در آنجا هست ابن عمر	روزی بنشسته بود پیش پدر
امرویی نیک روی آمد پیش	رفت ابن عمر بنیانه خویش
پس در آن دم که خلق گفت گذشت	بعد از دار خویش بیرون گشت
گفت و شد این عمل بکردی خویش	یا شنیدی از مصطفی زین پیش
بس بشنیدم از رسول انام	سوی آنها بود نگاه حرام
اینچنین دان محاسن آنان	مع آنان بود کلام چنان
همراه هر زن است و شیطان	مع هر مرد است هر زده آن
امرویی که صبیح رو باشد	طلب علم هم بر او باشد
کردار او بهرون شدن زویار	مرد در است منع او ای یار
مختب ناس را بغیر ضرور	سازد از صحبت امار و دور
بود خوش روح محمد ابن حسن	چون بر رفتی بمجالس خواندن
بو حنیفه طالب نکردی پیش	می نشاندی بسوی پشت خویش
یا ز پشت ستون بگفتی درس	تا ز افقه دو دیده حق ترس
او بچندین شرافت دارین	خوف میکرد از خیانت عین
انچه نوشته است شمس الدین	یعنی در شرح مختصر تعیین
گفت بر مردان سلام	آن نظر غیر شهوت است اگر

نمود پاک چونکه در این باب	اگر مردی که در بنده خوت غنیمت کار
گرچه لا باس گفته اند و لیکن	هم نوشته است آن بزرگ دین
چونکه از خوف امام بگریز	گرچه باشد خصی رسید غلام
در کتاب خلاصه مشهور	میز نوشته اند در ترغیب
اینچنین بس با چنین زن	بست نعل از بستر میخیزد
چون که باشد حرام من او	نیست از این مکدر نیکی
چون که در من او ضرورت نیست	بهر چکا به مهر و گوید زن
در محبت از مصاحبه اما	پوشم آن یار جامه رنگین
لیکن باشد حرام است متاع	ببین با اگر چه در دست
و چنین خلوتش بکل حال	یا گوید بمر و خود زن
افقه وقت خویش شمس الدین	مرو اگر مرد و زن آید
بعد از آن در مصاحبه به عجز	یا غلام رسید و پیش زن
لیکن اندر روایت آورده	آنچه ویوش گفت این باشد
هم بود و غیرت همت این زن	چون زیارت قبر با بر حال
در کتاب فقه آورده	میکند ذکر شایع کرد و راه
نزد و پیره زن بلا حرم	از دراز مجبور کرد و سلام
نیز خلوت نه تواند کرد	هم نوشت از کفایت شعبه
بست مذکور در کتاب بضا	آن روایت بود و این مضمون
مع سره در الترام سفر	استه باشد ملائکه یقین
عبد الویار حال دیگر است	هر وقت کند بر آن زن
اینچنین بسته را بجا نه زن	میر و راه آن زن بد حال

چ

اکثر است از اجانب اسرار	چون که در بنده خوت غنیمت کار
یعنی در شریع خویش شمس الدین	هم نوشته است آن بزرگ دین
در سدرم خادمی او است حرام	گرچه باشد خصی رسید غلام
در همین باب عالم ان لیب	میز نوشته اند در ترغیب
در نیاید بشت زانو بوش	بست نعل از بستر میخیزد
وصف ویوش را بیان کرد و	نیست از این مکدر نیکی
روم از خانه اینکه میر فلان	بهر چکا به مهر و گوید زن
مرو را ضعی شو و اگر بر این	پوشم آن یار جامه رنگین
است ویوش مردک مذکور	ببین با اگر چه در دست
سوسه کوچه در بخت بکشا	یا گوید بمر و خود زن
از سوی او و بخت بکشا	مرو اگر مرد و زن آید
بگذار و بگفت اهل سخن	یا غلام رسید و پیش زن
و امی بر جان کس چنین باشد	آنچه ویوش گفت این باشد
استحب است بر همه اقوال	چون زیارت قبر با بر حال
رحمت حق تعالی بر وی باد	میکند ذکر شایع کرد و راه
بر زبان این زیارت است حرام	از دراز مجبور کرد و سلام
اندرین فن روایتی صحیح	هم نوشت از کفایت شعبه
زن شود و سوی مقبره بیرون	آن روایت بود و این مضمون
یعنی در وقت آسمان زمین	استه باشد ملائکه یقین
غرق لعنت شود درین جن زن	هر وقت کند بر آن زن
نیز در لعنت خداست تعالی	میر و راه آن زن بد حال

فرد نصاب الاصاب آورد	از بزرگان دین که قیاس کرد
هر زنی شد بیهوش و عورت	نیز آید ز خانه بی شبهت
بس بان زن خدا افضل و کرم	مید بد اجس ج عمره هم
آن نه بینی که هست در اخبار	یعنی حضرت عمر عدالت یار
رجلی را بدید همسر زن	می بگردند در طریق سخن
پس همان فرق ساز نیکو بد	آن زن و مرد را بدو زود
گفت آن مرد آن زن من بود	بس با حضرت عمر فرمود
که زنت باشد ای خلاف اندیش	چون نه بگذاشتی بخانه خویش
تا بگشتی تو متهم در راه	نزدیک کس زبنت بگان آید
وامی بر مردی که حیت هست	زن زنا محرمان ندارد دست
پنهانی که هست در ترغیب	و کردند عالمسان لبیب
زن خود گیرند سر که با	یا بحال خودش دهند با
هر دو در لعنت خداوند است	هر دو در دام دیو در بند است
زان چنان مرد و خبر بود بهتر	چونکه زود بود حیت سر
بعزای برسی عیادت غیر	نشان رفت زن که باشد خیر
نشان رفت هم بهمانی	نیست بخویش در سلمانی
که باینه اگر گذارد و شو	عاصی عاصیت شوند هر دو
بزایرات محرماتش زن	علا گفت میتوان رفتن
مرد از محرمان که میدانی	میتوان منع ساختن یا نی
گفت در شرح مختصر یقین	شارح نیک عقل فخر الدین
جز پدر مادر است محرم حال	نشان منع ساخت در هر سال

مسک التقیین از
پایه های
امانان در مان
فصل اول
از بیان و سخن
کردن در
فرمودن و عیادت
حال و عیادت
امانان در مان
سخن و عیادت
راش و عیادت
عیادت

این صحیح است بر همین فتوی	اگر چه هست اختلاف از علما
که در ترغیب الصلوة خبر	اینچنین در کتابهای دیگر
پدر و مادرش بود چهار	کس شان نیست که کند نیام
بهر تیار کردن آن دو	میرود و گر چه نیست رخصت شو
یا زنی که بشخص دارد قرض	کس ندارد با و بسیار قرض
یا بزن شخص قرض اگر دارد	کس ندارد که قرض بگذارد
بهر این دو ضرور از خانه	می بر آید به پیش بیگانه
لیک اندر دم سخن کردن	پدرش بی کند سخن
چون نه بیند هر آنچه مرد از مرد	زن هم از زن نظر نماند کرد
یعنی از ناف زیر و آفتاب	زن دیگر نمی توان دیدن
اگر چه باشند مادر و دختر	این چنین بی بی است و اه اگر
لیک این جمله را زن شوهر	میتوان دیدنش بسبب دیگر
جای مخصوص را که میدانی	میتوان دید شوی زن یعنی
در صلوة فقیه مسعودی	علما عظام فرموده
مانند گفت می توان دیدن	لیک نبود ادب چنان دیدن
گفت ابن عمر نظر شاید	تا از نور غیبت پدید آید
چه شود حق تعالی فرمود	بد و موئی خردمند
غیر شویش ز محرمان زن	موضع زینتش توان دیدن
سخن عالمان بکینه	زینتش از سرست تا سینه
جای خلخال تا بزرگ قدم	موضع زینتش بود آن هم
انچه باید بدید شاید شود	در حق محمد مان او فرمود

زن بیگانه را بر دوش کف	سودن او حرام گفت سلف
مگر آنکه مجوزه باشد زن	بست جامه مصافحه کردن
بلکه بپوشد است شمس الدین	در کتاب الکراهیه است یقین
پس در حالت شتر او راه	نموان سودنش بلا استباه
مرد از مرد اخیره شاید دید	موضع دید میتوان مایلید
موضع که سینه توان دیدن	معه نشاید بپوشش مایلید
فوق ثوب کشف مالک کس	موضع ستر را چگونگی پس
پاره گفته اند بپوش بدن	لیکن است احتیاط ترک آن
خادمه که بست در حمام	گر بمالد برهنه او است حرام
در صلبه فقیه مسعود است	علامه کرام فرمود است
چار ساله اگر بود بچکان	معه نشاید برهنه دیدن آن
قاضی در وقت حکم بر کردن	یا گواهی کس و بد بر زن
دیدن زن درین ضرورت است	گرچه اینها خطر ز شهوت است
معه در آرد ز سینه جوش	میتوان دید مرد از زن پیش
میخورد یا کس سیر کی را مرد	شاید آنکس نگاه برین کرد
هم در آنجا نگاه بخص است	گرچه اینها خطر ز شهوت است
واجب ستر بود موضع زن	شد جدا اختلاف از دیدن
ایچنین است از رجال اگر	شد بریده ز خصیتین ذکر
اصح قول غیر جائز دان	در نهان بود و غیر آن
یا تراشید موسی زین ناف	دیدنش از آنکه است خلاف
بعد مردن باستخوان زن	نیست جائز نگاه بر کردن

در قفسه چنانچه فرموده	بعد ازین در صلبه مسعود
جای پنهان جرح گشت اگر	قدر حاجت کند طیب نظر
جای پنهان مرد مجروح است	بطبابت زنی ندارد دست
زن جبراحه مانند دارو	نیکن تسلیم میکند یا او
دارو کردن اگر نتواند مرد	حیله او چنانکه باید کرد
بست امکان عقد اگر بر او	عقد باید میسر آید زن دو
نیست سامان عقد اگر امکان	معه نشاید بقدر حاجت آن
گشت مجروح زن علی التبعین	مرد جراح حیله است همین
حاجت علم اگر بود بر زن	کس ندارد بیان او کردن
بظرف دراز بر آید او کوشد	موزه گفته بپوشد
سکنت در چادر درست بهر	نیکن گفته بپوشد بر چادر
هم یک چشم خویش باید بست	گیرد آنکه عصای اندر دست
پشت خود را در آید تا کند آنگاه	چون مجوزه در آید اندر راه
گرچه با علم او برود آید	خویش را چون زمان نیاراید
آن شنیدی که است بالتبعین	در حیضه تنبه الضالین
مرد داخل شود نزدیک و شهر	او که شمشیر کند از قهر
هر که آید به پیشش مثل آرد	نمک در حشم هیچ نگذارد
گرچه در روی ز عالمان هستند	شیخ و سادات در میان هستند
همین نوع گشته از کیه	رود از شهر از دور دیگر
زنی اندر میان مردان	کند آید سینه خوش را آن
بس گناه همین زن بدول	بیشتر از گناه آن قاتل

زن جهان زن بود سر تا نعل	نماید بغیر لاجل
زوجه بیخ از و سر یکو	کس نه بیند مگر محارم او
نشو و بچاکس صدای وی	بلکه آواز کفش پای وی
بلکه همایگان برندگان	این زنک نده است پایبان
مرد هم آن چنان بغیرت باد	راضی گردد و خدا پیمبر شاد
غیر چون دید جامه زن خویش	مرد راضی شود و بگردن خویش
چون که مردی غمور آری	روز سه صد مرتبه گزوماری
آسمان برده سر شیب کنند	هر زمان کاسه کاسه زهر دهند
پاره پاره کنند سرتابن	سیخ آهن زن بران زن
سه صد و شصت رگ کشد از تن	کو بهمارا نهست بر گردن
اینهمه به ازان بمر خیره	بزن و سه فتنه نگاه خیره
زن فرمان پذیرا نمی چشم	بهر از صد جمیله چشم
زن خانه نشین چهره شب	به زهر زن برای رخ کوکب
زن که از چشم غمبسته است	گرچه بدو ترین بود و درست
گرچه داه غلام زاده بود	اگرچه بدو بانسب یاده بود
زن که منظور غمبسته اگر باشد	گرچه ماهست ما چه خراب است
زن که از خانه شد برون یاده	بی ضرورت بود جدائی به
گرچه بنیت امیر و سلطان است	در جمال آفتاب تابان است
باید از آنچنان حذر کرد	گرچه مهرین دوست بر گردن
او که ناقابل است نادان است	مرگ بهتر از صحبت آنست
زن که زهد و صلاحیت در زو	جان شیرین فدای کنی از زو

سرخی روی زن ز پنهانی است	سر فرازی او سلمانی است
دولت او حیا و تمکین است	منعت او زبان شیرین است
مشرم رخساره اش جوهر است	گوهر او رضای شوهر است
آینمان زن اگر شود موجود	رحمت حق تعالی خواهد بود
اینچنین زن اگر نشد پیدا	سر سروده به بندگی خدا
زن بد و زرخ بهین دار است	عاقبت از این عذاب بیزار است
دامن صبر اگر بدست آری	به ز مشغول گرفتاری
ببخشد بودن ز خود دوری	به که اندر بغل کنی حوری
شب که سازد و دوماه زانو	به ز بهم خوابی بانو
آه در این زمان فتنه نهاد	شده است اعتقاد خلق نهاد
بغض از فرقه مضل ضال	شده موجود در جهان الحال
تخم تند و در بغل چیدند	خویش را بزرگ نامیدند
چونکه دارند شیخ صوفی نام	برو آنجا عیال خویش عوام
تا زنده شیخ مادم سر وی	تا شود دفع علت در وی
نیز آن ناقصان بد اختر	حلقه گیرند بر زن دختر
چند از غفص گردمان آرند	صوت های بلند بر دارند
گاه بر روی شان دم اندازند	گاه بر پشت ناله سازند
شیخ عشق ابو الحسن آن مرد	در ساله خویش تصدین کرد
فتنه از چنین مضل ضال	بود اگرش ز فتنه و جال
چونکه فتنه دوست روزی کم	میسزد عیسی نبی بر هم
فتنه این بعید می ماند	ضال دیگر طریق حق خواند

رفقه رفقه اگر مسلمانان
خانه دین شان خراب شود
زین سبب فتنه منقلض
راست دانسته کرده آنان
عمل نیک شان سراب شود
بیشتر شد ز فتنه و جال

در بیان پوشیدن جامه

فرماید جامه بانسا و حلال
 هم بمقدار ستر عورت کس
 بشود اکنون روایت صحیح
 هست از بزرگان علمای
 نو و نه بود حلال درم
 بر همان جامه کرد طاعت پس
 گفت ابولیس در رساله هم
 بهمان جامه کرد طاعت اگر
 از سخنها می شارح او را و
 جامه های جمیل پوشیدن
 شرط کرد دست صاحب خانه
 چونکه در مذہب جمیع امام
 گریختن بر این سخن کوشند
 دل شان مثل بیشتر باشد
 مرد را جامه های ابریشمین
 چون بریشتم بود سداش اگر
 باس نبود لباس کردن آن

جامه او بود و وجه حلال
 هم شود و دفع هلاکت بس
 ذکر شد در کفایه شعبه
 شخصی بر صمد درم خرد جامه
 یکدم از حرām یاف و ضم
 نیست مقبول طاعت آنکس
 گفت تارے حرام باشد ضم
 غیر مقبول گفت پیغامبر
 اندرین نظم خویش سازم یاف
 در روایت مباح شد بی ظن
 از تکبر نباشد این جامه
 گفت فضل یکبر است حرام
 جامه نیک را به بر پوشند
 هست جائز اگر چنین باشد
 گفت باشد حرام بالتعین
 نخست او بود ز جنس دیگر
 یکبار بر عکس او جو از مدان

三

ظاهره است چونکه محنت آن
 افق و وقت خویش شمس الدین
 یعنی کرده گفته اند ز تاس
 پس صبح ایتمه خلال نه است
 در کتاب که نام دوست نصاب
 جامه گر بود حسد یرای یار
 ربط جامه حسد یر به یر
 گشت معلوم ز اینچنان گفتن
 ثوب یر بیاچ یا حسد یر به
 پس حسد او را این بود بهر تن
 نشود هم بدوی اوخت دان
 در کتاب مقصیه آورده
 لباس بود حسد یر علم
 نزد یکپاره ز اهل خبر
 میکنندش قیاس از این رو
 نزد بعضیست ضم نه کل ضم
 نزد یکپاره ز اهل شرف
 در کتاب خلاصه اکثر هم
 اصل در باب این حریر علم
 بعضی بشمرد و است کرده امی دوست
 در بعضی گفته که دوست آن

پس سه میشود در و پنهان
 میکند و کتاب خود قییدین
 که کند جلد کس حسد یر ساس
 گرچه با جلد القال نه است
 کردن از بهر احتساب کتاب
 چون عمر گفت لبس اهل کتاب
 داشت آن جامه را کشاند عمر
 مثل قول عمر توان گفتن
 در بر خویش کرده است که
 بیند او را نه کند سخن
 بلکه تعریض میکند از آن
 اختلافات را بیان کرده
 پاک نه قدر چار اصبع ضم
 چار اصبع ز اصبعای عمر
 قدر شبر است رخصت انداز
 نشر او کل نشر بود هم
 اصبع خود نه اصبعای سلف
 مقبر یا چار اصبع ضم
 شده است اختلاف ز اهل کرم
 یک یا خود در مباح دوست
 یاد کرده فقیه در بستان

وفتح عليها
 ونطقه وشد
 حتى تحرك الكف
 وبعثتوني لباد
 الا مجازي في رتم
 ساهم اليها في
 قتيان تون
 واصلوا معي
 اندي من غير

عند الوسط
المنطقة كراه
في الصلوة
وما اصيل
اذا كان لا يمس
شفة او فرج
الذي بين يدي قد
غير عند الوسط
والمنطقة جاز
من غير الكراهية
من فم
من اورد

چون که اوزیت است ترکش نیک
بلکه بعضی گفت حسن سلطان
نزد و سامه بکل مردان باز
مهر سازد اگر چه صفت جدید
مهر آهین رسول معبود
داشت مهر برنج دیگر و هم
حلقه اش نقره خامش ز عقیق
ساختم از سنگ یشب کرد اگر
حلقه منقطع بود و درجید
بعد از آن در کتاب منقول
گفت آن رهنمای انس و جان
گر بود رنگ جامه از مصفر
کره فرموده است در بستان
بر لباس از خلایق مستهست
بس موافق بسنت معروف
گفت بامر طول پیر این
بعد از آن گفت استین آن
و این استین و جب باید
لیک بر قول تحفه الاخیار
بود تا به دستهایشان
مرتفع جامه در از خیرید

حاجت فاضی است سلطان لیک
کره باشد بدست کردن آن
هست انگشت تیری نقره جواز
بر رستی که کره باید دید
قبله اهل نافر فرموده
گفت می آید از تو بوی منم
تیر باشد جواز با تقویت
نمود باس در مسج شب
از قفسیه کره باید دید
منع کردی ز ثوب مرغ رسول
جامه سرخ زینت شیطان
یا بود از در رس و یاز عفر
گفت در شتره مجتنب نوزان
گفت و شمس الدین که بهشت است
باشد از پنجه یا کتان یا سوت
بود تا نصف ساق او و آن
نماییش رؤس انگشتان
ما بسنت موافقت آید
استین با سید ابرار
یک دایت بنوک انگشتان
استینش ز بند دست برید

یا بر ابر بنوک انگشتان
انچه پوشیده است در اورد
پس ثیاب فقیر اسی دل صاف
کوئش پاکتر بود سب قیاس
نیز از ان خویش من را مرد
لیک این از زن در اندران
صاحب ستر می کند تقیین
بخصوص اندر و بود صورت
گفت در کافیه کره و می نین
به بریشم که جامه دوزندش
در صلاوة فقیه مسعود است
آن قمیص که پیش حبیب بود
چون که این را رسول جنب نعت
یا این از رخ پا به کرد
مرد خود را بزن کند مانند
گشت مانند مرد زن خود نیز
باز شد ع می کند قیاس
مان که از رنگ ثیاب سفید
سفر هم شست رسول الله
بهت سنت درست پوشیدن
سنت قمیص از ابرار

گر بود برید استین آن
شارح او کند در ثوب یاد
دور باشد زینت اصراف
نرسد یا بخش چو ثوب طویل
گفت تا نصف ساق باید کرد
تا شود ستر نشیت پاس آن
هم پوشند جامه تقیین
بهت مکرده بیشک و شبست
بینی مانند حامل منم او است
گفت در شمع بهم پوشش
گویم انچه فقیه فرموده است
پوشش او بر دعیب بود
بهترین فعال ائت گفت
بهترین فعال گفت اسی مرد
گفت لعنت کند و را خاوند
گفت لعنت کند خدای عزیز
اینچنین در کتاب شمس الدین
دوست تر نیکی تر با برید
سخت بهم نوشته اند سیاه
سنت انبیا است پیر این
بیشتر بوده است در اخلاص

نیز پوشیدن سر او بل او	به نساء و رجال سنت گو
اوست پوشند ترز جمله ثياب	هست مذکور مفرجه در این باب
اولین مرتبه غسل ایل الله	لبس ایزار کوبه اشباه
نیز با جامه دوختن در بر	نعت است اوز جامه زرب
آن شنیدی که هست در اخبار	در محیفه و تحفته الاخیار
آن زمانکه خلیفه بود عمر	ثوب مادر بر او بداشت به بر
بعضی در بر زجرم دوخته بود	بود خود در عبادت معبود
شستن جامه نیز سنت ددان	سبب دوری غم است بهمان
نیز در وقت جامه پوشیدن	ابتدای زمین کند به ظن
نیز در کفش موزه پوشیده	ابتدای اسکت در دست بیا
عالمانی که در معنی سفت	موزه را کس نشسته پوش گفت
موزه را که ز پاس اندازند	گفت بیرون ز پامی چپ سازند
جامه را هم ز سوی چپ بیرون	سیکند موشان عقل افزون
این شنیدی یکی ز اهل کرم	نام او بود احمد ارقم
تا گمان آن بزرگ قلب سفید	موزه اول بیامی چپ پوشید
از برای کفارت آن شه مرد	کره گندم تصدق کرد
میشود کره گردانی نیک	بصدوسی و پنج من نزدیک
سنگ آن من من سمرقند است	این حکایت بهما و تو پند است
از یک آستین جامه که هست	نزد و پس برون نکرده دست
نه یک گفت قوطه اندازد	نه ردای خود اینچنین سازد
پس سازد بهر دو کتفش بل	غیر این بدعت است ای اهل

۱۰۰

یک پاس موزه کرد اگر	نزد و راه کج پاس و کر
هر دو پاس برهنه رفتن گاه	هست سنت تو اصفا شد
موزه چون سنت است بی شمت	نیز باشد سیاه اوست
خفت فرعون بود سرخ آن	لبس کردی سفید را مان
هر جگانه که موزه پوشد کس	اول افشاند و پوشد پس
نیز با لبس جامه گر پوشد	اول افشاند و بعد از آن پوشد
مطهر ثوب نو که پوشد	کنند را با نقیب بنفشید
هر جگانه که کشی تو جامه زبر	نیز بچیده مان که هست خبر
بنیان از ثياب آدمیان	بهره گیرند گر نه چپ آن
پس لبس ثياب اگر پوشد	قسمیه گفته بعد از آن پوشد
محمد بن را و اگر بجا آید	بزمان خود این شما خوانید

الحمد لله الذی کسافی هذا الثوب و زرقته من غیر حول منی
و لا قوه در خبر است که هر گاه چانه نو پوشد بگوید الحمد لله الذی
کسانی الی آخره گنا بان پیشین و پسین او آمرزیده شود
گنا بان کس که بعد از طعام بگوید الحمد لله الذی اطعمنی هذا الطعام
و زرقته من غیر حول منی و لا قوه کذا فی تحفته الاخبار

هم فراش رسول که بروی	خواب میکرد آن حبیب حی
گفت تحفه زجرم بود بهمان	لیف خرامست در ورون آن
طول او بوده است بر دو گز	بود او یا قریب یا دو گز
عرض او یک گز بدست بدان	با چنان بود یا قریب آن
داشتی یک گلیچه آن شاه	هر کجا رفتی ساختی دو تاه

در خبر است
که حضرت
علی علیه السلام
در وقتیکه
پوشیدن جامه
نیز بچیده مان
که هست خبر
بهره گیرند
گر نه چپ آن
قسمیه گفته
بعد از آن
پوشد

سینه آنرا دو تاه گریخت	زیر پای شریعت می انداخت
کماه بر روی بوی یا میخفت	عرض است بکمر یا میگفت
بست سنت زیستید ابرار	بس تحقیق بستن دستار
نیز در سنتش بلا شبهت	همچنان بوده است و سنت
اول آنکه سفید خالص باد	گفت در شمره بسته است سواد
نیز بر قول تحفه الاحبار	بسته بود سیاه را یکبار
چونکه بوده است از برای من	وضع دستار ای برادر من
چونکه گفت آن قول حی مجید	کفن مرده پاکنید سفید
زنده با هم سفید را پوشند	زین سبب با سفید میگویند
در لباس سفید وصف کثیر	گشت مذکور از بشیر و نذیر
دوم آنکه دراز باید آن	تا بهر عقد او ثواب بدان
سوم آنکه بزرگ س می باید	همچنان که با کفش شاید
هم کت دفع شدت سرا	این چنین دفع شدت گرا
طول دستار افضل موجود	در میان هفت هفت گز میبود
انچه در روز جمعه عید آن	بسته بودی دو از ده گز آن
کر و نقیبین آن گز دستار	هم ز انکشتهاست بست چهار
کتر از هفت گز عمامه پیچ	که سازد او اسی سنت پیچ
دست ثوب طول دستار او	فقه این نوشته اندنگو
چون چهارم همان عمامه است	بطهارت در ارباب است
پنجم آنکه به بستن دستار	روے خود را بسوی قبله آر
سنت ششم آنکه در هر عقد	صلوة رسول گوید نقد

فی زینب الصلوة
 الامام محمد بن حسن
 در کتاب میراد بایست
 آورده است که در دستار
 نشاید بستن که در دستار
 که رسول گفت در هر عقد
 آن من بوجبات انفس
 مذکور است عمامه پیچ
 در کتاب عمامه پیچ
 باشد در دستار و در
 دستار و در دستار
 از آنکه در دستار

بستم استاد بهشتن او دوان	فقر آرد تشنه بستن آن
خیسته لبس کردن ایزار	موجب فقر گفت در اخبار
هشتم اندر کشاد نش باید	نیز کس عقد عقد بکشاید
بس کشاید چوبسته دستار	نیم مرد بر زمین یکبار
سنت نهمش ز بستن بس	می سازد نگه در آنکه کس
یا لطف کاندرا آب اندازد	بسته خویش است یسازد
سنت دهمست بر دستار	فش ز زیر عمامه است بگذار
نقل تحفه که از کس شده است	گفتنش سنت موکده است
و عده درفش گذاشتن بود	هم بر کفش و عید فرموده
گفت دور کتے نماز آن	چون ز بفتاد رکعت فضل دان
نیز مذکور در حدیث دیگر	فش نمایند گفت پیغمبر
بد رستی و راسی شیطان	مصلحت گفت فش نماز آن
نیست از باگفت کس خود را	چون مشایه کت لبس را
مصلحتی با هیچ صاحب قدر	بود در حال سخت روز بدر
حضرت ذوالجلال و الاکرام	بهر انداد مردم اسلام
امر کرد از فرشته تمامی کبار	عدو آن فرشته پنج هزار
همه بودند با عمامه صاف	همه بافش میانه اکناف
آن رسالت پناه سدره طی	کرد این حال را مشایه وی
پس باصحاب خویشین و انگه	کرد امر بموئو آن شه
خویش را است سعادت مند	به بنه ملک کند مانند
دیو ملعون که دشمن است صریح	بس بماند او شدن چه قبیح



هست در بعضی نسخه و مکش
 اعلم وقت خویش باقی خاں
 او که در عصر علم اتومی داشت
 در زمانش چه شرح کرد بود
 آن شهر است پناه راه نورد
 در کتابی که مستحب فرمود
 بین دو کتف ماندن از ادب است
 چون که چندی که راه دین پویند
 خودفش سنت موکده است
 چون که فش میگذر از شیخ آن خیر
 سنت فعلیست قوس نیز
 بر او و عده و عید بگرد
 در حیضه و تحفه الاخبار
 نقل سازد شرح مشکوٰۃ
 نیز تا ظهر بسم سخن زبان است
 دوم اوست با توسط آن
 از کتب زانده و متناوب مختار
 گفت او ناش یک بهت پس
 گفت تا موضع جلوس اعلاش
 گفت از جامع الصغیر خان
 تا بجای نشست در مفتی

مستحب بین کتف ماندن فش
 غفر الله له سن التقصان
 صبر هم که درست اتومی داشت
 در قضا است سبب بخار بود
 نیک تطبیق این سخن میگردد
 در خودفش سخن نخواهد بود
 مستحب گفتنش ازین بهیست
 در پس گوش چپ ادب گویند
 بین کتفین مستحب شده است
 در همه حالها مگر در سیر
 ضبط هم ساخته رسول عزیز
 چون نباشد موکده ای مرد
 شد ز مقدار فش سخن بسیار
 قبضه یا قبضتین یا قبضات
 اویش در ضعیف الایمان است
 ثالث ادب کمال الایمان
 نقل کرد از صحیفه بسیار
 متوسط میان پشت کس
 کمتر از دایم بدست مباش
 یک وجیب را تو بر عوام بدان
 طالب العلم تا میان گفتی

در بیان فرضیت نیت نماز

فرضی متر را بگردم عرض
 در هدایه و غیره بایه یقین
 فرض او قبلی است نه قولی
 معنی نیت است اراده کس
 بین تحریر و نیت دل
 در کتاب نهایی تعیین کرد
 دل به نیت زبان شود پایاد
 شافعی در محصل نیت آن
 بعد تحسیر میگرد نیت
 شرط گردیده است تعیین باز
 در وقایع چنانچه فرموده
 فجر را تحریر می کند تعیین
 جمعه و وتر عید را چون این
 هم ادراک است نیت
 شیخ جرجانی آن محبت الله
 بچنانچه که فرض شد بظن
 نیتش نیز فرض فرمودی
 از ابو بکر فضل امامین است
 قول ترغیب مجتبین بود
 نیت کعبه شرط نیست صحیح

بنابرست نیز نیت فرض
 ذکر کردند بزرگان دین
 یک با همزه زبان او را
 هر عمل باشد از اراده و پس
 نشود چیزی در میان وصل
 آنچه نقل از ایمنه دین کرد
 دست بار فتح نیکترین باو
 گفت لابدی است ذکر زبان
 غیبه جاز بود بلا شبهه
 اگر فرضیه و واجب است نماز
 بعد گوید صلوٰۃ مسعوده
 عصر شام عشاءت بالتقین
 میکند هر کدام را تعیین
 هم قضا را قصه گفته نیت
 گفت یعنی امام عبد الله
 روی بر روی قبله آوردن
 این سخن در صلوٰۃ مسعودی
 این سخن در نهایی تعیین است
 یک اندر حلاله فرموده
 از مزاجیه شد اصح تصریح

گر امامست گفت اهل تیز	میکنند نیت امامست نیز
صاحب شمع ورد با گفت او	گر امامست کنه امامت گو
تا که فضل امام بے شبهت	گفت باید امام ازین نیت
نگند نیت امامست آن	هست جائز نماز مقتدیان
نیز بابت فضل جمعیت	چون بسازد بوقت دانیت
لیک بے نیت امامست کس	اونه فضل امام باید پس
نیت و ترعید را گویند	مؤمنان تا طهر بق حق جویند

نویت آن اصلی تلت رکعات مبلوۃ الوتر گوید اگر وتر قضا باشد فقط قضا
در وقت زیاد کند شرح او را در فی باب صفة الصلوة فی کتاب السعادات
فی معرفة العبادات نیت نماز بعد چنین بعد نیت آن اصلی رتبه قساق
رکعتین صلوۃ العید اقامت نیت بهذا الامام متوجه الی الکعبة کذا فی شرح اوردو

بعد جمع جو نیت پیشین	در قنیه چنین گفت تعیین
----------------------	------------------------

والاحوط ان یقول نویت ان اصلی آخر صلوۃ الظهر اذ رکعت وقته ولم
اصل بعد یعنی نیت کردم بگذارم آخر نماز پیشین در یافتن وقتش را و
نگذارده ام هنوز سنت پیشین که بعد از نماز جمع است سنت تطلق
نیت کند یا سنت روز جمع نیت کند در جامع البساتین اوردوست
که صحیح است سنت روز جمع نیت کند اگر نیت مطلقاً هم کند روایت

شرت اینها اگر نخواهد	آیدش در میان جمعه و سه
فجر از شخص مشایه ماند	بس همان روز که قضا خواند
گر کند نیت قضا سه قوم	گویش نیز فجر سه روز
فرضی آن نماز تعیین باد	هست در شرح اشرف اورد

مسک التفتین
بیت امامست گفت اهل تیز
صاحب شمع ورد با گفت او
تا که فضل امام بے شبهت
نگند نیت امامست آن
نیز بابت فضل جمعیت
لیک بے نیت امامست کس
نیت و ترعید را گویند
مؤمنان تا طهر بق حق جویند
نویت آن اصلی تلت رکعات مبلوۃ الوتر گوید اگر وتر قضا باشد فقط قضا
در وقت زیاد کند شرح او را در فی باب صفة الصلوة فی کتاب السعادات
فی معرفة العبادات نیت نماز بعد چنین بعد نیت آن اصلی رتبه قساق
رکعتین صلوۃ العید اقامت نیت بهذا الامام متوجه الی الکعبة کذا فی شرح اوردو
بعد جمع جو نیت پیشین
در قنیه چنین گفت تعیین
والاحوط ان یقول نویت ان اصلی آخر صلوۃ الظهر اذ رکعت وقته ولم
اصل بعد یعنی نیت کردم بگذارم آخر نماز پیشین در یافتن وقتش را و
نگذارده ام هنوز سنت پیشین که بعد از نماز جمع است سنت تطلق
نیت کند یا سنت روز جمع نیت کند در جامع البساتین اوردوست
که صحیح است سنت روز جمع نیت کند اگر نیت مطلقاً هم کند روایت
شرت اینها اگر نخواهد
فجر از شخص مشایه ماند
گر کند نیت قضا سه قوم
فرضی آن نماز تعیین باد

هست کس را غوا و برب یار	بقضا اشتغل شو و آن یار
میکنند مثل عصر یا پیشین	یعنی در نیت قضا تعیین
ظهر روز کذا هم او گوید	لیک تسهیل امر اگر جوید
اولین ظهر قصد ساز و این	یا کند قصد آخر پیشین
این سخن قاضی خان بکرده یاد	بعد بنوشت مشایخ اوردو
از کبیری بکر و نقل اینجا	کس کند غوثهای خویش قضا
اولین ظهر که بود بر او	نیت آن نماز ساز و کو
اینچنین با قضا می جمله نماز	نیز از اولین کند آغاز
هم اراوه بظهر و گیر کرد	میکنند قصد اولین امی مردو
چونکه اول قضا می خود را خواند	دویشش اولش بکشته ماند
سخن این کتاب مطلق بود	از سر اجبت مستحب فرمود
در هدایه بود و غیر آن	می بود مقتدی اگر انسان
نیت آن نماز باید کرد	نیز قصد متابعت آن مردو
اقتدا با امام خود یعنی	میکنند مقتدی بهر هستی
نیت اقتدا کند اگر مسردو	لیک تعیین آن نماز نکرد
اقتدایش نموده است جواز	مزد یعنی بود و درست نماز
این روایت بود از قاضی خان	نیز بنوشته در کتاب آن
اقتدا کرد شخصی با انجام	هم کند نیت نماز امام
می نداند و لیکن بالتعیین	میگذارو چو جمعه یا پیشین
آن نماز همان به تبعیت	گفت جائز بود همان نیت
نیت اقتدا بکر و تمام	نکند نیت نماز امام

بقضا اشتغل شو و آن یار
یعنی در نیت قضا تعیین
لیک تسهیل امر اگر جوید
یا کند قصد آخر پیشین
بعد بنوشت مشایخ اوردو
کس کند غوثهای خویش قضا
نیت آن نماز ساز و کو
نیز از اولین کند آغاز
میکنند قصد اولین امی مردو
دویشش اولش بکشته ماند
از سر اجبت مستحب فرمود
می بود مقتدی اگر انسان
نیز قصد متابعت آن مردو
میکنند مقتدی بهر هستی
لیک تعیین آن نماز نکرد
مزد یعنی بود و درست نماز
نیز بنوشته در کتاب آن
هم کند نیت نماز امام
میگذارو چو جمعه یا پیشین
گفت جائز بود همان نیت
نکند نیت نماز امام

نیت نمبر کر و لیکت آنکس غیر جائز بود و نماز آن عالمی آنیکه زیر سر خشت باشند آنون توتیت حسن	جمعه بود دست داندش تان پس باشد این قول هم نقاضی خلق نیز در آن کتاب نوشته شد یعنی عرقش بر او رسد
ولی القاضی خان والاسن ان یقول توتیت ان اصلی مع الاسام والصلیه الامام متوجه الی جهة الکعبة کذا فی النهایة و غیره	
و اگر کرد دست شایع او را و گر کند مردانسته زنان تیت تیت امامت آن شخص می کرد ادای ظهر اگر آن نمازش نماز پیشین است که و تیت بدل نماز او را انچه مرد دل بود و همان باشد در همه کار و همه منزل شخص سازد مشروع نقل نماز نیز چون نقل در صحیح سنن لیکند در قاضی خان شیرین گو تیت آن نماز را بی ظن گر کند تیت نماز و بس میگفت تیت سنن سنت یا نماز متابعت بر رسول	نیز در چند نسخه خوش یاد شرط شد نیت امامی آن نبود جائز اقتداء زنان بزنانش رود نماز دیگر در جمیع نماز چون ایست بزنانش ولیک رفت قضا عکس او نیز بچنان باشد بوده است اعتبار نیت دل نیت مطلق نماز جواز در هدایه جواز گفت سنن گفت در نیت تراویح او انچنین نیت جمیع سنن نیست جائز بود اصح ای کس این بود احتیاطا به شهرت که بود نیت چنین مقبول

تیت با و خالصا شد میگفت خود بعضی تربیت او کجا طاعت خدا باشد زینچنین بندگی چه خطا و خیر	همه کار و همه بیع راه هر که خالص کند با و تیت دل کجا و زبان جدا باشد جسم و خالقاه و دل در سیر
چه ازین دل بود بر تیت و زیب دل در انجام و نیوی فریاد باطنا مگر خود فر و شایها مرونت چه زهدگی باشد	روی بر روی قبله و شریب دست بر سجده و زبان بر یاد ظاهر از زین خسته پوشیها این چه طاعت چه بندگی باشد
دل ندانی که حشانه رویت بگفت سجده بجای آن خوش خوشیها و خیر با و یها چه سعادت بود بیای آن	در قلوب توفیق ریوست شاه تخت اکتد ویران کوشان را بود چه شاد و یها چه پریشانی است مرطبان
برسد بر نویسی و شایها مذنی و تصرف آن است جای سازی محبت یاری در حق توحید مهربانیهاست	آن ولی که مکان شیطان است آن لیکن راز دل بیرون آری بلا لک چه شاد و مانیهاست رحمت حق بجان تو گویند
همه آفرزش از خدا جویند همه در سر فرو دے غما چه ثواب جمیل و اجر طیم که رضای خدا کند حاصل	بر شیاطین بود چه ماترها نزد پروردگار چه قدیم چه سعادت بصاحب آن دل تو که عمار ملک دل باشی
به که معمار آب و گل باشی	

یعنی بعضی از یارو
من کربین غلبه
حاضر است اصله
معاونت اصله
پایین نشی لان
و لا یفرطون به
الانضال ظاهره
مستخرجه

و صلوة المريض و ركائفه
 انك دكشتی ست خیر و است
 می نشیند بقول جمله امام
 غیر دوران سر اگر به نشست
 لیك مربوط اگر بود کشتی
 قاعد اگر ادا نکرد نماز
 منقطع هس اندرو بایما
 از سفینه کس که بتواند
 ازینا مع شارح اوراد
 بود بیرون مصبر انسانی
 مکرش پیش می رود و یاس
 قول بعضی المراسل
 بعد مرکب بهر طرف راند
 زین نخنها اگر بخوابد

فی المناجات

ای کریمی که در جهان داری	خلق کردی عزیز بی و خواری
طوف بینی که فرض فرمودی	قبل اهل ارض فرمودی
مخلصی که دران بنا کردی	و عده کائنات آست کردی
حرمت او و حرمت مردان	جره او نصیب ما گردان
کوچیم و دست کوتا بهم	پای لنگ کناره از راهیم
در میان جسدیره صحراست	خفته با صد هزار رسواست

مسک الثقیین
 فی المناجات
 ای کریمی که در جهان داری
 طوف بینی که فرض فرمودی
 مخلصی که دران بنا کردی
 حرمت او و حرمت مردان
 کوچیم و دست کوتا بهم
 در میان جسدیره صحراست
 خفته با صد هزار رسواست

ارباب شد در رحمت تو رحبا	ما کجا و جمال کعبه کجا
گرچه محرم زاد و راحله ایم	بی نشان از سواد و قافله ایم
چه غرض از رحمت چه عجب	پیش رایش تری از عقاب
بچنانکه بسویش بار و روست	در دل ما محبت آن کوست
فیض آن خانه در دل مانه	اگر از حقیقت دسره

در بیان فرضی که در درون نماز و در بیرون نماز است
 فرضی آب جاسه جامه پاک
 فرضی وقت قبله تبت
 وصف این شش فرضیه بیشک
 شش دیگر که نیست در روی سخن
 تم فرضیه ست در نماز قیام
 هم رکوع و سجود اے فاخر
 هم سجود و ج بصره را وانی
 یک در مذهب دو شرح متعدد
 وصف هر فرض را کنیم بیان

در بیان یکصد حکمیه

انکه یکصد حکمیه گفتن	فرض عین است جیسا که گفتن
به کلام حدیث با اجماع	در نهاده و غیر اوستماع
شرط گفتند عالمان ما	شافعی هر کمن گفته است اما
انجین در صلوة مسعودی	علمای عظام فرمودی
شد تخلف بشرط گفته آن	در نه در غیش چه شکم چکان

در بیان فرضیت قیام و احکام او

در فرض بقول جمله امام	پس هر رکعت است فرض قیام
انچه در جامع البسائین است	گفت تفصیل این سخن نیست
است و شرع راست گشتن آن	شق بالا و هم شق پیاپی
باشد اصل قیام رکن تمام	در شریعت نه امتداد قیام
لیک بهر قرائت قرآن	امتداد قیام واجب دان
آن نه بینی که مقتدی انسان	پایدار در رکوع اما شش آن
نشود واجب امتداد و باو	چونکه ساقط شود قرات ازو
گفت و شرح شش وین چون این	باز در جامع البسائین بین
لیک با کنگ آتی بی شبهت	گشت تقدیر بجز آیت
لیک قدر قرات ای صادق	نیت تقدیر در حق لاحق
این روایت ز شافعی خوشگو	از کتاب دیگر خلاف او
اینکه لفظ قیام شد مطلق	زین سبب گفته اند اهل حق
از براس نماز کس برخاست	گر بدو پاشت نه باشد راست
یا بنشیند یا صیغای دو پا	باز زحت آن نماز قولی لا

در بیان فرضیت قرات و احکام او

چار گانه بود نماز اگر	مثل تله و شاد یا دیگر
فرض باشد قرات اندر دو	نیز در شام در دو رکعت او
بوده باشد نماز دو رکعت	فرض باشد بهر دو بی شبهت
شافعی گفت و هم رکعت	فرض باشد قرات ای خوش دان
و قرات خصوص قرائت	فرض گفته است آن درست نیز

مسکات الثقیین
کتاب فی بیان فرضیت قیام
فصل اول در بیان فرضیت قیام
در فرض بقول جمله امام
انچه در جامع البسائین است
است و شرع راست گشتن آن
باشد اصل قیام رکن تمام
لیک بهر قرات قرآن
آن نه بینی که مقتدی انسان
نشود واجب امتداد و باو
گفت و شرح شش وین چون این
لیک با کنگ آتی بی شبهت
لیک قدر قرات ای صادق
این روایت ز شافعی خوشگو
اینکه لفظ قیام شد مطلق
از براس نماز کس برخاست
یا بنشیند یا صیغای دو پا

نزد اصحاب باحت زن با مرد	در دو رکعت اگر قرات کرد
لیک در باقی رکعت مشیوت	گفت تسبیح یا بکر و مکتوت
نزد اصحاب با نماز رواست	لیک گفتند قرائت اولی است
هم حسن آن امام صاحب عقل	می کنند از امام اعظم نقل
فاتحه در نماز مکتوبات	است واجب بجهت رکعات
ما بجز به صلوای چنان	یعنی او نای خواندن قرآن
نزد لغمان امام دین برحق	فرض باشد یک آیت مطلق
گر که گفت باین بر کرد	نزد او شد گناه کار این مرد
گفت یک آیت طولی و دو بار	باشد آیت که باشد او ز قصار
بوالکرام بزرگ بالقبول	گفت در شرح خود بی غبار
حسن این زیاده آن شد مرد	او روایت ز بومنی بفرود
یعنی او نای خواندن از قرآن	ما بجز به صلوای چنان
باشد آیت آن آیت اگر	باشد او مثل سورۃ قصص
آیت خواند یا و آیت اگر	می شود مثل سورۃ قصص
که بجز گفت از خروندی	از ذخیره نوشت بر جندی
لیک در دو رکعت فرض اثبات	شد قرات خود در هر رکعات
در تطوع از آن سبب نموده است	چونکه هر شفع و بی عله است
نیز در دو رکعت احتیاط این است	و اندکس که در قسم دین است
گویم انچه آمده و عین گفت	یعنی در جامع البسائین گفت
بود اندر نماز زن یا مرد	خواب برده اگر قرات کرد
است جائز نیست نزد بعضی یار	لیک اعاده کنند هر نماز

مسکات الثقیین
کتاب فی بیان فرضیت قیام
فصل اول در بیان فرضیت قیام
در فرض بقول جمله امام
انچه در جامع البسائین است
است و شرع راست گشتن آن
باشد اصل قیام رکن تمام
لیک بهر قرات قرآن
آن نه بینی که مقتدی انسان
نشود واجب امتداد و باو
گفت و شرح شش وین چون این
لیک با کنگ آتی بی شبهت
لیک قدر قرات ای صادق
این روایت ز شافعی خوشگو
اینکه لفظ قیام شد مطلق
از براس نماز کس برخاست
یا بنشیند یا صیغای دو پا

در بیان فرضیت قیام
فصل اول در بیان فرضیت قیام
در فرض بقول جمله امام
انچه در جامع البسائین است
است و شرع راست گشتن آن
باشد اصل قیام رکن تمام
لیک بهر قرات قرآن
آن نه بینی که مقتدی انسان
نشود واجب امتداد و باو
گفت و شرح شش وین چون این
لیک با کنگ آتی بی شبهت
لیک قدر قرات ای صادق
این روایت ز شافعی خوشگو
اینکه لفظ قیام شد مطلق
از براس نماز کس برخاست
یا بنشیند یا صیغای دو پا

دالان یقین طبعی است	شده از جمل اتمت نبوده
از قرائت سبب از هر یک	خوانده باشد در دست و آن بیشک
چون که محمد شاریخ او را	کرد شرح غرضش او را
چونکه گفت رسول نبی و جان	بدستی و راستی قرآن
گشت بر هفت حرف او نازل	یعنی بر هفت قرائت مقبل
است کافی و شافی این هفت	بموازین و اختلاف رفت
از همین هفت با سبب منکر	بشود هر که می شود کافر
چه بود حکم با عداسه هفت	بعض قاری چنانچه با معرفت
که چه عرویت از رسول جهان	متواتر بود و نقل آن
متواتر بوده اخبار رسد	زین سبب کفر نیست اگر نش
لیک باشد روایت معروف	یعنی از غیر سبب موصوف
نیز شاریخ نوشت از نجیب	منکرش زایل فسخ باید دید
شاف باشد اگر روایت آن	منکرش را زایل فسخ بدان
انجین شخص از قرائت شاف	خوانده باشد در دست نیت ناز
هفت قاری که نورانیانند	بقرائت سبب می خوانند
نام آن هفت قاری رافع	در مدینه امام دین نافع
قاری که بود ابن کشیر	همه در حین مسلم ماه منیر
انجین ابن عامر اندر شام	بود ابو طاهر هم به بصرو امام
عامر و حمزه و کسایی نیز	بود در کوفه این سه پاک تمیز
بریک پیشوا دین بودند	همه کثور یقین بودند
نزد هر قاری بود و در او	ملت جبل را همه و او

تولید از قرائت مقبل
مقتضی است از قرائت مقبل
مقتضی است از قرائت مقبل
مقتضی است از قرائت مقبل
مقتضی است از قرائت مقبل
مقتضی است از قرائت مقبل
مقتضی است از قرائت مقبل
مقتضی است از قرائت مقبل
مقتضی است از قرائت مقبل
مقتضی است از قرائت مقبل

ساقا

راوی ابن عامر است هشام	مع و کوان انچه کرد و اعلام
راوی نافع آن امام طبرقی	بود قاتون نورش تحقیق
ابن ازین راویان ابن کشیر	بزی و قبل است آن دو پیر
مر ابو عمر و راوی کیت	بقین دان که دوری موسی
راوی عامر آن امام دین	بود ابو بکر و فضل بالیقین
راوی حمزه چون خائف شد یاد	می بود و او و گر خلاص
راویان کسالی آن دو عزیز	یعنی ابو الحارث است و دوی نیز
انچه در شاطبی که هست این است	رمز بر هر بزرگ تمیز است
بست در کشف المعانی هم	رمز این بزرگان اهل کرم
چون الف را تو رمز نافع دان	با ویم است رمز شاکر دان
دال و بن کشیر دان ای گل	با و را رمز حسری و هم قبل
مر ابو عمر جاند و رعی طای	رمز موسی شد است اینجا یا
کاف را رمز ابن عامر گو	لام میم است رمز راوی او
نون بود رمز عاصم بن ثین	مر ابو بکر و فضل مسا و عین
قالو در رمز همزه و صاف	مرد و شاکر و اوست صلا و وقاف
گفت رمز کسالی باشد را	مرد و راوی اوست سین و ثا
کاتبان و کراس می مانند	رمز این بزرگان چنین مانند
همه اینجا است رمز های دیگر	می کشند طول نوکر سازم اگر
شاطبی را نموده شرح و	تا بری از خصوص آنها پی
علم قرآن بود و یقین عین	سرخ روی رده در کونین
تا خوانی بعلم قرآن	از خصوصیتش کجا دانست

۱۳ از او است
از قاتون نورش

لیک بر پشت آوست دیگر
یا گذارنده نماز است آن
سجده بر پشت او گوی روا
قولهای انسه وین گفت
هم زبان مقاتل یا عقل
مشرط کرده است آن امام همام
این باین شرط سجده جائز گو
انچنین از انسه عالم
کرد مروی بر پشت مرو سجود
گفت صدر القنات جائز دانست
قول دیگر او انسا بد فرض
او خلاصه نوشت آن شهباز
سجده بالای کس که هست روا
فرجه قدس در سجده یافت اگر
گر شود منتظر همین انسان
کرد عبد العلی چنین تعیین
فرجه یافت سجده مروی کرد
نیز در باب جمع قاضی خان
سجده بر پشت مرو در حال
نقل کرده است شایع او را
یا کند بر زیاد جامه سجود

یعنی اندر نماز نیست اگر
او نخواهد نماز این انسان
در خلاصه و قایم غیر جا
صاحب جامع البتائین گفت
از کتاب قسیه بنارو نقل
سجده بر پشت مرو وقت زمام
گر بود در زمین دوزانوی او
نقل سازد زبوا المکارم هم
سجده او بر پشت دیگر بود
از کفایه گفت بیان آن
سجده ثانی نیست گر برارض
بود در صحیح قول جواز
جای حشالی نیا بد او صلا
غیر جائز بود بر پشت وگر
تا که خیزند راست او میان
مستحب در کتاب شمس الدین
هم جواز است سجده ای مرو
گفت گوید حسن در جنب آن
نکند گفت آن شریف جمال
جهه پنج عماسه را بنهاد
هست جائز بکره خواهد بود

بعضی از شیخانیان میگویند که در سجده بر پشت رواست
از انکه اسم القضاة و قول
ان کانت ان کان فیما
المنزلة بکره وان لم یجد
عن الارباب بکره

کشف

از ابو یوسف قسر روی است
سخن شافعی که هم بود است
سجده بر استین کند انسان
یعنی ساز و زهر دفع او را
نبود انچنین بکره جواز
جائز سجده پنجس بود اما
سجده بالای استین آورد
وضع دوزانو وضع هر دو دست
لیک بر ارض مانند قدمین
این سخن در هدایه تعیین کرد
تا که آمدیم اصالح و و پا
بوالکرام که ناصر وین است
قول وضع قدم که در انجا است
گرچه یک صبح است وضع زمین
بر زمین گستا و پشت قدم
که مکانست تنگ جائز دان
یک قدم بر زمین که چون نهاده
لیک اندر صلاوة مستحب
یک قدم بر زمین نهاده اگر
نیز اندر صلاوة مسعودی
نفر شافعی بگفت و جوب
حرف بر نایب است اولیست
یعنی غیر جواز فرموده است
یا بود سنگ ریزه یا چون آن
سجده او بغیر کرده او را
فعل کرده سبب ضرر و ساز
استین بین کرد در انجا
در خلاصه جواز نه است مرو
نیز وقت سجود دست است
باش اندر سجود فسخ العین
شرح او را در محیط آورد
رافع است از زمین گوی روا
از فقه صحیح گفت این است
گفت وضع قدم با صیحات
در خلاصه بود چنین تعیین
نزد بر زمین اصالح هم
در خلاصه بود بیان آن
گفت تجویز شایع او را
در جانش خلاف فرمود
زیر آن قدم نهاده اگر
نار و گفت حکم فرمودی
وضع دو دست و زانو اندر او

در سجده بر پشت
علی بن حسن
ابو یوسف
سجده بر پشت
حتی لو اعا دوا
علی بن حسن
سجده بر پشت
ابو یوسف
در سجده بر پشت
ابو یوسف
در سجده بر پشت
ابو یوسف

کشف

لیک قولے ز بزرگان مس	گفت ابو نصر شاه بالقولے
بر زمین رکبتین اگر بنهاد	در سجودش بغیر خا بر باد
سجده سهو سجده قرآن	زود آید اگر بخواند آن
هم بود اخت یار بولیت این	این سخن و در لم الفتاوی بین
از ابو یوسف آمد است جواز	گفت این قول را روایت ساز
لیک در چند نسخه به تمیز	نزد اصحاب ما بود تجویز

در بیان قعده اخیر

قعده آخرت فرض عین	چون رکوع و سجود بر ما وین
گفت صاحب بنایه فخر	یعنی فرض قعده اخیر
نفل او از کتاب امر است	فرض او از کتاب اخبار است
تا بقدر تشهد است قعود	فرض او را که مصطفی فرمود
که خیر فوج یعنی را و است	فرض باشد بتو ز نعمانی
این خروج بجمع را و بار	گفته یعنی ز واجبات شمار
در عبادات حضرت باری	واجب است احتیاط آری
است مذکور فقه کید است	انجمنین در شروع وی دانی
انچه با فرض می است ثابت است	درستی دلیل وی قطعی است
اوست فرض مان کرد گار می	بود هیچ شبهه و روست
فاعلش را ثواب لا یحصر	است در ترک او عقوبتها
منکر فرض می شود کافر	فرضش راست اتفاق اگر
انچه با واجب بود اثبات	است ظنی دلیل او بالذات
فاعل واجبات راست ثواب	تاریک او بود سزا ای عقاب

علما مثل فرض باشد آن	اعتقاد اولی چهر فرض بدان
کفر بود چنانچه اخبارش	رتبه اش بعد فرض شمارش
سنت آنکه شده است ضبط نمی	بر همان فصل بر خدا طلب
ترک کرد و ندیک کرت یا دو	نشود تا چو فرض حکم او
فاعلش را ثواب بنوشتند	تا رکش را عتاب بنوشتند
یعنی این حکم بر مومنه است	در زواید نه این چنین شده است
مستحب آنکه کرد بیغیبت	ترک کرد و ند مسرعه دیگر
سلف او را گرفت باشد بوی	گوش کن در کتب بیان است
فاعلش را ثواب بنوشتند	تا رکش را ثواب است عقاب
سستی که بود زوائد چیست	نیز بر تا رکش غنویت نیست
فاعل او ثواب می یابد	فاعل از فصل روی که تاب
نیز چون این شرح او را است	از بزرگان چنین خبر داد است
سنت که مومنه بوده است	مصطفی کرده است فرموده است
شخص در سنت رسول ح	کرد اخبار چیست حکم و است
کر و اندر مسلوقة مسجودان	که صحابه علیهم الرضوان
متفق باشد اول و آخر	منکر انجمنین است من کافر
است اختلاف اگر کردند	آخر اتفاق آوردند
باشد انکار انجمنین سنت	درستی و راستی بدعت
در فصول عبادت قید کرد	در بیان کلام گفته و آورد
گفت شخصی با و هم دیگر	تا خست کن قلم ترا شان سر
باشد من سنت رسول الله	گوید انکس نه جاسه هرگاه

گرچه سنت بود نماز من
چونکه این سبیل انکار است
او که بوجبه حجت روگفته
نیز در سائر سنن اینست
بخصوص آن سنن زید پاک
کرد و موضوع و اگر تعیین
هم در کتب العباد گویم باز
حق به بیند اگر کس او را اصل
لیک حق دیده ترک او سازد
انچه قول صحیح است اینست
فقه بولیت را غیر این
در قرضش نماز را باورک
خواه کس ساهیست یا قاصد
ترک واجب که شد از شخصی پس
آن نماز ویست بر نقصان
سهو باشد سجود سهو آرد
ترک سنت اگر یک از آن
سجده سهو باشد لازم
نافله ترک کرد و التماس
لیک مامده است از فضیلت این
در صلوة نقیسه مسعودیست

گفته شد همین قبیح سخن
زین سبب قول کفر مراد است
زین سبب بر قبیح بدگفته
انچه در آن کتاب تعیین است
بنا بر سببه مثل سواک
طعن سنت که هست گفته این
که سننهای پنج وقت نماز
می شود و کافر انگه بدو صل
خویش را با گناه اندازد
نیز و چپد سخن تعیین است
بهست در پنجاه چوبین تعیین
گر ز شخصه فریضه گرد ترک
بغین دان نماز او فاسد
گر بود و عذر مجرم است آن کس
مبتدع بود و بهست تارک آن
نقص او این سجود بر و آرد
نمیت فاسد نماز این انسان
لیک بر عذر کرد و ترک انعم
تا رکش را بگند نمی دانست
در جمیع کتابها تعیین
در کتابش فقیه مسعودیست

ترک واجب بعد سازد کس
یعنی نقص نماز به شبهه
بهست مذکور فقیه که دانست
ترک واجب بعد سازد کس
ترک واجب که کرد زین یا مرد

در بیان واجبات نماز

پس گوئیم واجبات نماز
پیشتر از قرائت قرآن
که تخصیص فاستحه خواندن
شائسته و در تمامی رکعات
انچه در جامع البساتین است
هم خواند امام صاحب عقل
فاستحه و نماز مکتوبات
سوره فاتحه بگردن حکم
نزد مالک فریضه فرموده
در بیانها سهو سازد و یاد
یک طویل آیت کلام آمده
همراه فاستحه بخواندن آن
نیز در شرح شمس دین است
گفت در مختصر بلا تکذیب
سخن مختص بود و مطلق

گرچه سهو و سهو آنکس
برگسب و زبرد گناه
نیز اندر شریعت و دانی
سجده سهو می کند آن پس
در بیان حد تعیین کرد

گرچه خواهی بدای بی انبار
گفته شد در کتاب فرض آن
بهست واجب بنزد مالک طین
فاستحه را فریضه کرد و اثبات
نزد مالک بفریضه اینست
می کند از ابو حنیفه نقل
بهست واجب بجملة رکعات
یعنی از واجبات است انهم
قول واجب بنزد مالک و ده
از خویش مرستیج او را و
یاست آیت ز آیت کوتاه
که با جماع قول واجب دان
نیز در چند نسخه تعیین است
بهست واجب رعایت ترتیب
لیکن اندر بدایه اسبقی

نیز و چون نشخو خوشگو	انچه فعلی بود مکرر او
پس مراعات انچه بین ترتیب	باشند از واجبات بکنند
در نهاده نوشتن به شست	آن مکرر بود بیک رکعت
یعنی چون سجده که بود تکرار	در یک رکعت است او دوبار
سجده ثانی مانده است اگر	نیست آنکس رکعت دیگر
سجده ترک گشته وارد	اول آن سجده را قضا آورد
لیک اگر سهوا هم گفت آن یک	بست جائز است او بیشک
لیک غیب مکرر مشروع	یعنی اندر نماز مثل رکوع
او چو بعد از سجود است القاء	معتدا به بذهب اجماع
از همین باب بزرگ وانی	بنوشت یعنی صاحب کافی
بست تقدیم راست است اول	بر رکوع است فرض عین ای تن
هم رکوع است بر سجود نماز	فرض باشد ترتیب این باز
انچه بین شستن و نیتش	کرد و در جمیع بساتینش
نقل کرد از شروح مبسوط آن	از ظهیر به از محیط چنان
هم در شرح طحاوی سازد عرض	بست تقدیم آن مراتب فرض
اینکه صدر را شریعه در تحریر	گفت ترتیب از لاین تکبیر
یعنی بر قعده است فرض پس	باقی ترتیب و احببت ای کس
در صلوة فقیه دین مسعود	در سه ترتیب او قضا فرمود
چون قیام و رکوع نیست سجود	حق تعالی به بند ناف بود
نیز ترتیب این سه نفس پس	گفت فرض است باتفاق ای کس
قدح اول از وجوب نماز	در وقعه تشهد او باز

کتاب

در نماز یک محرم می خوانند	چهارش از واجبات می خوانند
در نماز بود قرائت پست	بست خواندن که واجبات است
هر چه بی محله تمام است	او شمس بود و بسم و پست
در حدیث ملامه فقیه مسعود است	که محله که منقرو بود و پست
در نماز یک پست خواندن بود	هم باین پست خواندنش بود
منقرو و تسبیح هر که هست	خواه خواند بسم و خواهی پست
نیز در بعضی نسخ چون این گفت	بعد در جامع البیضا تین گفت
منقرو هر که در اخفا	از محیط است شد مسی اما
یا الکرام که شش پرورده است	در بیان ترات آورد است
چه بود و هر گفت است خیر	باشد از تانی او شنیدن غیر
چیت از تانی پست در معنی	باشد اسماع نقص خود یعنی
گفت این قول را صحیح شمار	هم صحیح گفت هم هو المختار
از تفسیر شریح او را و	در صفات نماز ساز و یاد
نشود نفس خویش در اخفا	الاصح آن نماز نیست روا
بهین قول نعمت معاد شمار	این در دست است هم هو المختار
باقی این اگر بخواند مس	در بیان ترات آید و مس
نیز تبدیل کردن ارکان	بست واجب بنده طرکان
لیک ابو یوسف و درست تمیز	فرض سه بوده شافعی هم نیز
چیت تبدیل رکن که نشود	یعنی آرام در رکوع و سجود
نیز در قریب آرامش	گفت تبدیل رکعتا شش
قدر تسبیح چون گرفت آرام	گشت تبدیل رکعتا شش تمام

منقرو تسبیح

مخلص ماورود جل بر جا
در کتاب هدایه که در بیان
سرگذشت و افسوس سجود نماز
بقدر اقرار است جائز دان
هر رکوع و سجود سه تسبیح
که رکوع و سجود خویش تمام
است و تسبیح فقط کیدانی
خبر از رسول حق گوی است
نیز بنوشته در حدیث دیگر
این احادیث زان مستلزات
چه چنان می گویی بخویش چه خبر
نفس نیست و تو آرامت
در قنیه است قول از طرفان
یک بنوشته نقد کید است
چونکه اولا واجب بغیر بود
ایک بر ترک واجبات و اگر
در دو رکعت بخواند قرآن
ایک تسبیح در اولین او
گوی تحت آتش باز
صورت این اگر خواهد
این چنین خواندن دعا قوت

[illegible]

و فتح سر کرد سجده کرد آنجا
نیز در بعض تنخواچون آن
اصح قول اصل نیست جواز
یعنی نزد محمد و ثانی
سنت حضرت نبی است مرجع
نکست اگر کسی بلا انجیام
نیز در تنخواچو و بیانی
اسو الشارقین که بہت اویست
انجبت الناس گفتہ بغیب
تیز بنوشته اند در مشکوٰۃ
چشم بہ ہم زون ہماری ہر
اسو الشارقین شدہ است
سہو اور اسجو لازم دان
نیت لازم سہو وی دانے
آن دلایش دلیل خیر بود
سجدہ لازم جو سہو کرد اگر
گفتہ بودیم قبل فرستے آن
برستی ز واجبات بگو
مقتدی را و واجبات نیاز
در بیان امامت آید و
ہست و روتر از وجوب نبوت

۱۰۰

این مسائل اگر بخوابد آن
گویی که بر این هر دو وعید
این مسائل اگر خدا خواهد
در وقایع غیبیه با این بود
انچه فرض و جواب شد تقریر
یعنی اندر محصل اداس آن
صورت این اگر بخوابد آن
تبره بر من شدن بلفظ اسلام
شافعی گفت فرض باشد این

می شود در صلوة و تربیان
شیراز و اجبات باید و باید
در میان دو عید می آید
فقه کیدانی بعد ازین فرمود
هم ادایش کنه بلا تاخیر
برستی ز واجبات بدان
می شود در سجود سهویان
هست واجب بحد خاص و عام
هست شرح و قایم را تعین

در بیان صفات سنت و محب نماز

غیر ازین سنت است یا سندیست
شافعی گفته است یک معنی
گنن بکبیر حق تعالی آغاز
کرده بودیم قبل ازین تقریر
گوی کبیر را فدا دوست
نیز در حساب مع البساتین گفت
از نظیر به ست قاضی خان
شتمین دو گوش آن هنگام
نیز در سائیکت است
که محاذی کند در آن هنگام
رفع بد گنن گفت این بکبیر

انچه مذکور شد فرض و وجوب
انچه فرض و وجوب شد یعنی
هر جای که شروع نماز
لفظ کبیر و فسر ضعی کبیر
انچه سنت از مصطفی بود دست
انچه عبد العلی که تعیین گفت
انچه و مختصر که کرد بیان
تا که نس میکند بد و ابهام
در باب و خلاصه غیر هما
تحتین و در گوش را ابهام
قول بر یوسف درست ضمیر

[illegible]

22

تزو نعلمان و محسنه باز	دست بردارد و گند آغاز
این سخن در صلوة مسعودی	نیز اندر هدایه سرمودی
اصح قول دست بردارد	بعد تکبیر بر زبان آرد
گفت در کتب کتب این باب	هم نوشته است شارج اوراد
از صحیفه عده الابرار	عامه بزرگان برین بشمار
گفت امام خمی خصلت خوب	و نه ناخند درین مکتوب
قول بود یوسف بن کمر کردار	و حسن ملاحظه بود هوا مختار
گفت کس اصحاب خود ضم	نگفت فرجه دار کنگه هم
می گفت دست قبله باطن کف	نگفت مشت هم بقول سلف
انجین بن در صلوة مسعودی	نقل از ائمه سرمودی
زیر گفت گفت در آرد	دست از آستین برهنه باد
دست از آستین بر آوردن	بست و در باره کتب و سنن
نیز در باره کتب اولی است	چونکه با کم در مصطفی قوی است
یک زین قول کافی آورده است	این روایت که از بنی کرده است
بوده معتمد و در زبان هر دو	دست در آستین شروع کرد و
رائی و جهت را الی آخر	می بخواند و یانه اسے فاجر
بوالکارم بزرگ شرع نشان	می بسیار و در مضمرات بیان
در صحیح سخن چینی دانی	پیش از انشت شارج می خوانی
در هدایه نوشته امدامتا	قبل ازین هم خوانیش اولی
تا شود متصل بنیت آن	یعنی تکبیر این صحیح بدان
سخن بنندگان معبود	و کر شد در صلوة مسعود

در صلوة مسعودی
در کتب کتب این باب
از صحیفه عده الابرار
گفت امام خمی خصلت خوب
قول بود یوسف بن کمر کردار
گفت کس اصحاب خود ضم
می گفت دست قبله باطن کف
انجین بن در صلوة مسعودی
زیر گفت گفت در آرد
دست از آستین بر آوردن
نیز در باره کتب اولی است
یک زین قول کافی آورده است
بوده معتمد و در زبان هر دو
رائی و جهت را الی آخر
بوالکارم بزرگ شرع نشان
در صحیح سخن چینی دانی
در هدایه نوشته امدامتا
تا شود متصل بنیت آن
سخن بنندگان معبود

نکته

وقت تکبیر دست بر سر برد	نه که بر سوس دست آری سر
وقت تکبیر بعضی از ناوان	سر خود سوس یک کند پایان
زاد فخر گفت ائمه اگر	چون شود باز گفت او با سر
او بعضی چو رکع مویست	آن شروعی که کرد و جائز نیست
شیخ الاسلام گفت اگر لقبی ام	بست نزدیک تر نماز تمام
لیک نزدیک تر بود بر کوع	آن شروعی که کرد و نام شروع
هر که مخلص بود درین اوصاف	نگذار و نماز خود و بخلاف
دست در آستین نهان کردن	وقت تحریمه سنت است بر زن
هر که در بندگی بیاض فرد	عمل فصل زن نخواهد کرد
شمس دین گفت دست در کم	گشت بدعت اگر شروع بکرد
هر گاه که زن شروع آرد	دست هاتاد و گفت بردارد
در هدایه صحیح قول این است	بعد ازین در خلاصه تعیین است
بعد تکبیر مرد نیک اندیش	دست تا زیر ناف دارد پیش
انجین بن در صلوة مسعود	سنت جمله مومنین بود است
دست این چپ نهاده اقاما	در خلاصه ز وضع اخذ اولی
بیشتر بزرگان پاک نهاد	گفته اند ز وضع اخذ جمع بیاد
باطن گفت راست تا داسی	یعنی بر پشت کف چپ داسی
حلقه گیری مخصوصه ایهام	رغبه دست چپ بقول امام
باقی انگشتهاش پشت فداع	جمع شد اخذ وضع زین ایهام
بوالکارم بزرگ پاک سرشت	هم همین نوع را صحیح نوشت
در قیاسی که ذکر مسنونست	سنت اوست اعتماد و دست

در صلوة مسعودی
در کتب کتب این باب
از صحیفه عده الابرار
گفت امام خمی خصلت خوب
قول بود یوسف بن کمر کردار
گفت کس اصحاب خود ضم
می گفت دست قبله باطن کف
انجین بن در صلوة مسعودی
زیر گفت گفت در آرد
دست از آستین بر آوردن
نیز در باره کتب اولی است
یک زین قول کافی آورده است
بوده معتمد و در زبان هر دو
رائی و جهت را الی آخر
بوالکارم بزرگ شرع نشان
در صحیح سخن چینی دانی
در هدایه نوشته امدامتا
تا شود متصل بنیت آن
سخن بنندگان معبود

در این صحیح تعبیر است پس محمد امام منتهی تقی گفت تا که فارغ شود کس از تکبیر لیک فارغ شد از ثنای او این شارح آورد آن مسلم عصر باک اندر قیام گفت ای سال بعد تکبیر اولین که هست گفت جمله امام سب کینه هرگز از من نه تمام چشم بر سجده گاه خود دارد قرچه دار و منیای و وقدم اگر صلی است مقتدا می میر از فتاوی حجت تر غیب گراما مش با خبر اکبر بپوشش بر همین فتوی از کتب پاپی شعبه آور دست اصح قول را اگر دانست گفت تکبیر مقتدی آن دم از حد اصغر چنین کند تقریر فضل تکبیر افتتاح ثبات قول مختار را اگر دانست	در خلاصه اصح نوشت اینست بر یقین سنت قرائت گفت گفت ارسال میکند آن پیر اعتماد است بعد از آن بطن می نهد مثل از کتاب حصر درین سبب گفت بعضی اهل کمال کنند از سال بعد بند و دست زن بماند و دست بر سینه و در دایه نماز وقت تمام چشم خود را بر محل بر دارد یعنی مقدار چهار اصح ضم گوید شش در کدام دم تکبیر و کر که دست شریع ساز بلیب برسد مقتدی بساز و سر هم بود احتیاط هم فتوی فضل تکبیر را بیان کرد دست گراما دست در ثنای خوانی فصل تکبیر را بسیار هم در فتاوی امام گفت تکبیر با پیشش پیشتر از ویستافت یافت در وقت فاتحه خوانی
--	--

در این صحیح
تعبیر است
پس محمد امام
منتهی تقی گفت
تا که فارغ شود
کس از تکبیر
لیک فارغ شد
از ثنای او این
شارح آورد آن
مسلم عصر
باک اندر قیام
گفت ای سال
بعد تکبیر
اولین که هست
گفت جمله
امام سب کینه
هرگز از من نه
تمام چشم
بر سجده گاه
خود دارد
قرچه دار و
منیای و وقدم
اگر صلی است
مقتدا می میر
از فتاوی حجت
تر غیب
گراما مش
با خبر اکبر
بپوشش بر
همین فتوی
از کتب پاپی
شعبه آور دست
اصح قول را
اگر دانست
گفت تکبیر
مقتدی آن دم
از حد اصغر
چنین کند
تقریر فضل
تکبیر افتتاح
ثبات قول
مختار را اگر
دانست

می بپاید ثواب آن تکبیر از و خبر و نوشته است اما گراما مش بر کعبه اول فصل تکبیر اولین را او هست در قاضی خان معنی گفت یک روایت شده است از یقین پیشتر از امام ساز و دیاو پس کلام فتاوی حجت هرگز از من نه ساز که هست بے توقف ثنایش می خواند سبحانک اللهم و بحمک و تبارک اسمک و تعالی جسدک و لا اله غیرک این ثنای که در کتب شد یار و در دایه چنانچه این شد یار و در محل قرائت آید کس گراما مش گفت قرائت نیست گراما مش بلند می خواند چه که اینجا شنیدن قرآن و کر کرده است فتوی برایست گر بود در دوم رکوع امام گفت تکبیر قافا آن کس ترک ساز و ثنای علی تعیین	احتیاطش بکن به وقت پیر یعنی گفتند بعضی از علما باید شش مقتدی شریع عمل یافت از جمله احتیاط مگو با ما مش اگر بر ابر گفت نبود آن شروع او محسوب فی الاصح عند هم جواز یار و گشت بے اختلاف بے شبهت بعد تکبیر دست چون برست آن ثنای درین بود یقین دانند
---	---

در این صحیح
تعبیر است
پس محمد امام
منتهی تقی گفت
تا که فارغ شود
کس از تکبیر
لیک فارغ شد
از ثنای او این
شارح آورد آن
مسلم عصر
باک اندر قیام
گفت ای سال
بعد تکبیر
اولین که هست
گفت جمله
امام سب کینه
هرگز از من نه
تمام چشم
بر سجده گاه
خود دارد
قرچه دار و
منیای و وقدم
اگر صلی است
مقتدا می میر
از فتاوی حجت
تر غیب
گراما مش
با خبر اکبر
بپوشش بر
همین فتوی
از کتب پاپی
شعبه آور دست
اصح قول را
اگر دانست
گفت تکبیر
مقتدی آن دم
از حد اصغر
چنین کند
تقریر فضل
تکبیر افتتاح
ثبات قول
مختار را اگر
دانست

این سخن را محسب فرموده
 که منتهی است منفرد و امام
 پس توفیق جسم مقتضی است
 نبود تالیف ثنا پس آن
 و در این چنانچه تعیین است
 مقتضی را اعوذ سنت نیست
 یک سنت بود و بسوق آن
 نزد بویوسف طریق نما
 و حلاله تعوذ و المختار
 گفتن این تعوذ است اخفا
 گو تعوذ و رافعت نماز
 از تنهائے شارح اورا و
 که تعوذ بسیار از زبان
 یعنی از بعد فاتحه خواندن
 چونکه تعوذ بگفت بے اشباه
 در سر فاتحه بهر رکعت
 یقین و آنکه فتوے بر این است
 شافعی آنکه راه دین پوید
 راسه اورفته است با این باز
 یک سخن که ز جزیفه تمیز
 در قیمة نوشت از این باب

این سخن را محسب فرموده
 که منتهی است منفرد و امام
 پس توفیق جسم مقتضی است
 نبود تالیف ثنا پس آن
 و در این چنانچه تعیین است
 مقتضی را اعوذ سنت نیست
 یک سنت بود و بسوق آن
 نزد بویوسف طریق نما
 و حلاله تعوذ و المختار
 گفتن این تعوذ است اخفا
 گو تعوذ و رافعت نماز
 از تنهائے شارح اورا و
 که تعوذ بسیار از زبان
 یعنی از بعد فاتحه خواندن
 چونکه تعوذ بگفت بے اشباه
 در سر فاتحه بهر رکعت
 یقین و آنکه فتوے بر این است
 شافعی آنکه راه دین پوید
 راسه اورفته است با این باز
 یک سخن که ز جزیفه تمیز
 در قیمة نوشت از این باب

اعوذ یا حسین یا علی

نقل او از نصاب می بوده
 چون ثنا می خدا که در تمام
 چونکه این تالیف قرائت است
 یعنی نزد محسب و نعمان
 در نهایی و کافی هم این است
 چونکه بر مقتضی قرائت نیست
 چونکه لازم بود باقر آن
 این تعوذ بود تسبیح و ثنا
 صورتش این بود نو گوش بدار
 اصل این واجبیت نزد عطا
 که بهر رکعتش اعاده مساز
 که درین نظم خوشی از میاد
 باد از آنکه سر بخاطر آن
 پس تعوذ بگوید او بی ظن
 بعد از سنت است بسم الله
 تسبیح گفت گشت بی شکوت
 هم بود احوط اینکه تعیین است
 تسبیح جزو فاتحه گوید
 نیست بی فاتحه نماز جواز
 گفت در اول نماز ز غمیر
 این سخن نیست اصل برین محاب

بلکه نزد جمیع با مشبهت
 یک بین المسه دل صفا
 نزد هر دو امام شرع نشان
 یعنی در رکعت ثانی
 یک روایت از ابن عربی نواز
 گفتن تسبیح نوشت حسن
 نیز در جامع الرموز آورد
 یعنی در شمس و دین مروت
 بلکه در کل رکعت است ای خوب
 و در هدایه کتب به مشهوره
 یک نزد محسب و زود
 تسبیح در میان این دو باب
 گفت از مضمّنات شمس الدین
 گفت لابن از محیط اما
 یک از محیط کرده است بیان
 گفتن تسبیح چنانچه باشد
 قول بحسبوع عالمان است
 گشتی چهر تسبیح اینها
 پس حدیث صحیح غیب خلاف
 چون بگوید اعوذ و تسبیح
 سوره دیگر بے بنافه ضم

تسمیه در سر هر رکعت
 در وجوبی او شده است خلاف
 هم محسب روایت از نعمان
 مثل اول و وجوب میدانی
 یعنی در غیب رافعت نماز
 یک واجب بود و صحیح سخن
 هم بلطف محسب تعیین کرد
 بین اصحاب با اختلاف نیست
 خواندن تسبیح ز روی وجوب
 گفت لابن فاستحسوره
 گرفتار بے بود و مخافت او
 اجتماع و بی اینچنین افتاد
 قول محسب رقول اورا بین
 احوط این است بر همین فتوی
 در میان دو سوره کره بدان
 و اندر آن شخص اهل دین باشد
 تسبیح در همه نماز اخفاست
 هست در منع او روایتها
 که در اخفای او است ای دل صفا
 سوره فاتحه بخواند پس
 می گفت چونکه واجب است انهم

این سخن را محسب فرموده
 که منتهی است منفرد و امام
 پس توفیق جسم مقتضی است
 نبود تالیف ثنا پس آن
 و در این چنانچه تعیین است
 مقتضی را اعوذ سنت نیست
 یک سنت بود و بسوق آن
 نزد بویوسف طریق نما
 و حلاله تعوذ و المختار
 گفتن این تعوذ است اخفا
 گو تعوذ و رافعت نماز
 از تنهائے شارح اورا و
 که تعوذ بسیار از زبان
 یعنی از بعد فاتحه خواندن
 چونکه تعوذ بگفت بے اشباه
 در سر فاتحه بهر رکعت
 یقین و آنکه فتوے بر این است
 شافعی آنکه راه دین پوید
 راسه اورفته است با این باز
 یک سخن که ز جزیفه تمیز
 در قیمة نوشت از این باب

اینچنین بار کوع در قدین	مصلحت گفت شهاب عین
در محفل سجود یا ارسنه	در محفل قعود فخر دوسه
نیز عفت السلام اول دان	با و تا کتف راست چشم آن
تر و تسلیم که بود ثانی	چشم تا کتف ایسرش دانسته
آن سال که خاشعان خوانند	گفت در کافی اینچنین دانند
در صلاه فقیه مسعود است	گفت خیر الانام فرمود است
بر کس این سخن بجا آرد	نور ایمان با و نگه دارد
بست در جامع الباتین نیز	که درین باب کبر و تعین نیز
گفت کعبین خورشید پانند	یعنی اندر رکوع تا و امانند
همه سالها گشاده سده دارد	نقل این را از راه سده آرد
این چنین در کتاب شمس الدین	بهین نوع میکند تعین
است تسبیح در رکوع ستر بار	سنت ره بر صفار و کبار
یعنی او تاسی شجاعت این باد	که و تفصیل شارح اورد
گر زیاده کند و غنای فضل	چون یا هفت گفت آن غسل
لیک تسبیح را امسام طویل	نکند تا شوم بقوم تفصیل
لیک تسبیح در رکوع و سجود	نزد بعضی امسام واجب بود
بلکه در سجده تسبیح ای سالک	فرض باشد بمذاهب مالک
فرض گوید ابو مطیع صبیح	در رکوع و سجود تسبیح
یعنی این بو مطیع شیرین گو	بود شاکر و جویفده او
نزد بعضی امسام اگر کم	گفت تسبیح را از سه که کم
غیر جائز بود و نه از آن	مده از دست احتیاط ایحسان

نکته

لفظ تسبیح گفت شمس الدین	در محفل رکوع باشد این
در رکوعش گرفت چون آرام	نیز تسبیح او که کرد تمام
بعد تسبیح بر زبان گویان	یعنی بر دوش سرش را آن
چیت تسبیح ای سالک ره	سبح الله گویند چیده
که درین وقت مقتدی الزان	گویدش رجا ملک احمد آن
در هدایه و غیره این است	نیز اندر خلاصه تعین است
می گوید امسام این تعین	نزد و قنات امسام عقل مزید
منفرد شخص هر دو را گوید	داند آن کس که راه دین پوید
در صلاه فقیه مسعود است	نیز کفر العباد و فرمودی
سین تسبیح در رکوع آغاز	وال با را بقوم آخر ساز
در کتاب قنیه آورده	از بزرگان چنین بیان کرده
است تنها گذار اگر احسان	گویش وقت رفع تسبیح آن
بعد در قومه چون گرفت قرار	با تحمید این جمیع شمار
با که باشد در آخر جمله	ساز انگار ای سالک ره
شخص بی با اگر بسازد یا و	گفت تفسیر شارح اورد
هم گوید مجتهدان چون این	گفت در شرح خویش شمس الدین
نیز اندر رساله باست حیان	چون که وقت است وقت است
نیز در شرح بو المکارم هم	گفت باید مجتهدان این علم
نیز در شرح فقه کیدانی	عربی شرح که رویدانی
جزم سازند های او ای یار	است در نسخا چنین بسیار
نیز در شرح خویش شمس الدین	گفت بهر ثواب بالتعین

در رکوع رکوع باشد این
نیز تسبیح او که کرد تمام
یعنی بر دوش سرش را آن
سبح الله گویند چیده
گویدش رجا ملک احمد آن
نیز اندر خلاصه تعین است
نزد و قنات امسام عقل مزید
داند آن کس که راه دین پوید
نیز کفر العباد و فرمودی
وال با را بقوم آخر ساز
از بزرگان چنین بیان کرده
گویش وقت رفع تسبیح آن
با تحمید این جمیع شمار
ساز انگار ای سالک ره
گفت تفسیر شارح اورد
گفت در شرح خویش شمس الدین
چون که وقت است وقت است
گفت باید مجتهدان این علم
عربی شرح که رویدانی
است در نسخا چنین بسیار
گفت بهر ثواب بالتعین

دو روایت شده است از نفعان
 یک روایت می گویند با امام
 گفت ابو جعفر سلامت یار
 از پیشش دید امام سلام
 او که فارغ شده از سلام بسیار
 نقشه بولیت راست با تعیین
 گفت انس از رسول خلق نواز
 بگذار و ده خدای مجید
 آن شهیدان که بی شک و شبهه
 محبتین و صابرین باشند
 وعده های و اگر رسول خدا
 بشنود ای برادران اما
 که و کس ترک سنت ای نیکو
 ترک سازد و تمام ناگران آن
 ترک سنت چه خصلت شومست
 پس تو ای ترک زاد کوچه عقل
 بمستی عامل اینکه می گوئی
 پنبه غفلت است در گوشت
 بختی بدست پای نیست
 می گوی جمع خوشه احسان
 خرقة طاسی که می دوزی

منه ای که
 انما و صدم
 رجل یزید
 الصلوة یحس
 ان لم یزید
 فقه کفر و
 انکرت یزید
 علیه السلام
 و ذلک کفر
 و ان را با حق
 و ذلک ترک
 قیل لایانم
 و ای صحیح
 و ای صحیح
 و ای صحیح
 و ای صحیح
 و ای صحیح
 و ای صحیح

یک روایت چو قول شاگردان
 مقتدی می گویند سلام تمام
 ذکر کرده است مذہب مختار
 مقتدی آن زمان دیند سلام
 از بسیارش دیند سلام این بار
 می گویند نقل آن امام دین
 در جماعت کسی که پنج نماز
 که با واجبه هزار شهید
 مرده باشند فی سبیل الله
 آن همه غیر مدبرین باشند
 گفت او که شود بقتل ادا
 هست اندر خلاصه الفتوی
 که بعد از است هست معذور او
 نیست مقبول فرض آن انسان
 و ان چنان اجر با که محروم است
 آنچه سنت او با که کردی نقل
 شرم دار از چنین سید رونی
 ظلمت ماسوی است در گوشت
 سگ نفس تو پیشوای است
 میزن آتش ریای آن
 در بر خود نکرده می سوزی

در بر خود نکرده می سوزی

عهد با کسی که صبح برستی
 رشته تو به که بخود بستدی
 در تو به که اشرف شوی هست
 کرد ناگاه نفس بد جمدی
 از شد او به خود بسازی شرم
 بگدا این زمان کد این رو
 گمراگای خدای بخشنده
 شیخ حق مطلب دین فریادین
 فاسق از گستاخ استا
 مدتی در خشم نداشت بود
 باز نفس برش تقاضا کرد
 سحری بود رفت از وی خواب
 بازار فصل خود پشیمان خورد
 خواست تا تو به کند آن مرد
 گر نبوی به بدر که آن می
 با تفت گفت فاسقا پیش آی
 هست در پای مغفرت و جوش
 قابل التوب بندگان ما نیم
 گر چه صد بار تو به بشکستی
 چون پشیمان شدی ز بولای
 چون شنید آن ندای شفقت تا

نشده نیم روز بشکستی
 تا را و را هزار جا کندی
 قدر انسان مرضی وی هست
 بشکستی بنگ بد جمدی
 تو که باز نفس داری گرم
 لاف عیدی زنی محضرت او
 خود بگوید بلفظ خود بسته
 می گویند در کتاب خود تعیین
 در تو به بروی خود بکشد
 از گستاخ ساختن سلامت بود
 مثل احوال پیش رسوا کرد
 رحمت بروی محبت و تاب
 غم خرد او فکرت جان خورد
 یک شرم از خدای خود می کرد
 زهره تو به ساختن در سو
 مست بودی بحالت خویش آی
 نا امید می ساز بر تر کوشش
 ما پذیرنده گستاخانیم
 بگذر از بدی تو عسر و حرجی
 امش تانی بست و املی
 کرد بر خویش گریبان چاک

در هدایه چو مختصر و پیشین
چونکه وقت همین دو رکعت
لیکه از اصل باد وین از فجر
چونکه در وقت ظهر است احوال
سخن مختصر بود و سه قن
بس طوالت مفصل اندر فجر
باد او ساط و غشا و عصر
نیز بشنو که قول مختصر است
بدستی از سوره حجرات
انچنین از بروج ای نیکو
بعد ازین سوره است تا آخر
نیز در باد و سه شبست
بدستی در از سه خوانی
لیک در ظهر هر دو رکعت آن
گفت اما محمد ابن حسن
رکعت اول جمیع نماز
اینکه در جامع البساتین است
از نو خیره کتاب مستحق
هم بتا تار خانه در اینجا
گفت در جموعت یا عیدان
گر بدو رکعت در اول رکعت

می بخواند امام یا تعیین
گر مساویت بیشک و شبست
یعنی در ظهر قول آن با جسر
باد کمتر خسر ز از ملال
در حضر انچه است مستحسن
نیز در ظهر پیش باشد اجر
شام را باد سوره های قصر
این طوالت مفصل آن سورت
کرد تا سوره بروج اثبات
هست تا لم یکن زاو ساط او
کو قصار مفصل ای فاخر
در قراءت در اول رکعت
در هدایه ز رکعت ثانی
گو مساوی بنده پیشخان
دوست تر آن بود بنزد من
در قراءت کند ز ثانی دراز
کا مدرین باب انچه تعیین است
فتویٰ بر مذہب محمد گفت
هو ما خود گفت للفقوس
بالتفاق سخن مساوی دان
کرد تطویل قدر سه آیت

در خلاصه نوشت نیست خلاف
لیک کمتر بود ز سه آیت
چون قراءت کند بحر امام
فقه کید اسن نسخه مرغوب
در کتاب هدایه تعیین است
گراما مثل که آیت ترغیب
باشند و هم سکوت باشند این
رو نو جمعه امام بر حمبر
گفت صاحب وقایع خوش ذات
اصح قول انچه شد مثبت
گفت انچه اصح که مذکوری
لیک اندر کتاب قاضی خان
ز اول خطبه تا آخر بس
چونکه است سماع خطبه فرض
چونکه بعد از ادای او بیلین
سوره بر نمازگر تعیین
قولها که الله دین گفت
نیز تکرار سوره بے شبست
در دو رکعت ز بزرگان ره
در دو رکعت دو سوره خواند
گفت مکروه پاره علی

گفت مکروه الله دل صاف
نیست مکروه بیشک و شبست
مقتدر بها شود سکوت تمام
گفت الضات مقتدی ز وجو
در هدایه و غیره این است
خواندش یا که آیت ترغیب
استماع است فرض در آن حدین
یعنی صلتوا علیه گفت اگر
یعنی ستر اگوید او صلوات
می کند قوم استماع سکوت
هست اندر کتاب کافوری
بزرگان صحیح کرد و بیان
یعنی ساز و سکوت سلیس
می کند از مشایخ ماهر فرض
هست ممکن در دو رکعت
بکند بوده است مکروه این
صاحب جامع البساتین گفت
هست مکروه در یک رکعت
شدت خلف اصح فلا یکره
سوره در میان او ماند
قول دیگر نوشته اند اتا

و کتاب خلاصه تعیین است	اختلافی الله در این است
بعضی کرده اند حکم اول فساد	نزدیک پاره فساد و مباد
ما اضطررتم بذال یا باطل	خوانده باشد نماز نیست روا
گفت از منتهی امام سعید	آن امام بهام صدر شد
تلا بخواند کس بجای فساد	یا شود ضا و جبهه تلا هم یاد
یا بخواند سینه بجای صا و	نزد عامه شایع است فساد
نزد بعضی الله نه فاسد	واجب است احتیاط بر عباد
فاسد تا فساد را اما	یک یک در حکامه کرد جدا
یعنی چون تلا غیظ را با ضا و	یا بخواند بذال نماز فساد
ضا و مضروب را اگر باطل	خوانده باشد نماز نیست روا
یا بخواند به را و یا با ذال	گشت فاسد نماز و فی الحال
لیک در خواندن ولا الضالین	خواند با ذال یا بظا اگر این
در خلاصه فساد و نبود آن	گفت فاسد بذال قاضی خان
در سراجیه هم بذال و ظا	قول عامه فساد گشت اینجا
شخص و العا و یا ت فحشا را	گشت فاسد اگر بخواند ظا
ناضره بضاد را یا ظا	خوانده باشد نماز نیست روا
ناظره با ضا و شد یا با و ا	نیست اینجا نماز نیست روا
ذلت ضا و شد نماز فساد	تلا بخواند و لے فساد و مباد
ذال اگر خواند ضا و فی تعلیل	غیر فاسد بگفت اهل سبیل
لیک این ضا و ظا اگر گشت فساد	نیز ظا و ظن گرد و ضا و
خواند از کس کم و اظهر ظا	نیست فاسد بود بضاد اما

و در کتاب خلاصه تعیین است
بعضی کرده اند حکم اول فساد
ما اضطررتم بذال یا باطل
گفت از منتهی امام سعید
تلا بخواند کس بجای فساد
یا بخواند سینه بجای صا و
نزد بعضی الله نه فاسد
فاسد تا فساد را اما
یعنی چون تلا غیظ را با ضا و
ضا و مضروب را اگر باطل
یا بخواند به را و یا با ذال
لیک در خواندن ولا الضالین
در خلاصه فساد و نبود آن
در سراجیه هم بذال و ظا
شخص و العا و یا ت فحشا را
ناضره بضاد را یا ظا
ناظره با ضا و شد یا با و ا
ذلت ضا و شد نماز فساد
ذال اگر خواند ضا و فی تعلیل
لیک این ضا و ظا اگر گشت فساد
خواند از کس کم و اظهر ظا

نیز با ذال شد نماز فساد	ای همه قول و خلاصه باد
بعضی در لاله غیر ک او	جای غیر ک بخواند غیر ک او
در فساد نماز است خلاف	در میان الله دل صاف
فرض را یا بذال یا باطل	خوانده باشد نماز نیست روا
ظاهر الاسم را اگر با ضا و	یا بخواند بطا نماز فساد
نیست نماز را اگر با ظا	تا بخواند بضاد و نیست روا
خواند کفر تن الله را یا سینه	یا صدر را بسینه بخواند چنین
سینه نشد را شود بضاد و غیر	یا شود صا و ضا و صا و حیر
یا بخواند غصیر را با صا و	لا انقصام لها بسینه شد یا و
لام شد میم لا انقصام چنین	یا اصر و ا و یقطلو ا شد این
صا و گرد و سیطر ای اگر کم	نیز چون این قتل عسیم هم
یا گرد و فان عصوک بسینه	یا صد و تا کم از بخواند چنین
صا و صل علی شود بسینه یاد	خواند از بسینه سوره را او صا و
صا و عن صدقم بگرد و بسینه	یا بصرون که بسینه شود چون این
حاسب یا حد بگرد و صا و	سا لقا را بضاد سازد یاد
صد همین جایها که گرد و م یاد	گفت صاحب خلاصه نیست فساد
در نماز است صا و نصر الله	سینه بخواند بقول عامه تبا و
صا و صل علی شود بسینه یاد	هم و نماز خانه است فساد
نیز صا و صد بخواند بسینه	از نظیر کس نیست فاسد بسینه
سرا هر جگه که گرد و صا و	شما هم بضاد گرد و یاد
یفضل هر جگه که گرد و بسینه	یا الی الصخرة شود چون این

و در کتاب خلاصه تعیین است
بعضی کرده اند حکم اول فساد
ما اضطررتم بذال یا باطل
گفت از منتهی امام سعید
تلا بخواند کس بجای فساد
یا بخواند سینه بجای صا و
نزد بعضی الله نه فاسد
فاسد تا فساد را اما
یعنی چون تلا غیظ را با ضا و
ضا و مضروب را اگر باطل
یا بخواند به را و یا با ذال
لیک در خواندن ولا الضالین
در خلاصه فساد و نبود آن
در سراجیه هم بذال و ظا
شخص و العا و یا ت فحشا را
ناضره بضاد را یا ظا
ناظره با ضا و شد یا با و ا
ذلت ضا و شد نماز فساد
ذال اگر خواند ضا و فی تعلیل
لیک این ضا و ظا اگر گشت فساد
خواند از کس کم و اظهر ظا

در بیان آنکه خطای در اعراب شود حکم او چیست	در بیان آنکه خطای در اعراب
گر بگوید و خطای در اعراب	نشد و اگر تغییر معنی آن
مثلاً اصواتکم بکسر تا	لیک گردد و تغییر در اعراب
تخروجه ما به بزرگان ما	در معنی آدم بنیستیم میم
خواند بر عکس این شود ویران	این همه در خلاصه است بیان
مثلاً قوسه که کرده ایم بیان	گشت کافر لغو و من ذلک
چه عجب راه پر خطر ناک است	هم جگر با کباب دلهما خون
نقد ایمان خود بان خانه	ای کریم که بنده پروردی
بهین نام زمین سراسی غروب	ای کریم که جسم جهان دوی

در بیان آنکه خطای در اعراب
نشد و اگر تغییر معنی آن
مثلاً اصواتکم بکسر تا
لیک گردد و تغییر در اعراب
تخروجه ما به بزرگان ما
در معنی آدم بنیستیم میم
خواند بر عکس این شود ویران
این همه در خلاصه است بیان
مثلاً قوسه که کرده ایم بیان
گشت کافر لغو و من ذلک
چه عجب راه پر خطر ناک است
هم جگر با کباب دلهما خون
نقد ایمان خود بان خانه
ای کریم که بنده پروردی
بهین نام زمین سراسی غروب
ای کریم که جسم جهان دوی

آیه و س جهان کور این نور	فایده آخرت ازین معذور
از همین نور ای خدای احد	کنی دور در دو کون لحد
در همین باب شایع او را	قول متقدمین بساز و یاو
خواند الفت را بکسر تا	بد رستی نماز نیست روا
نیز اپاک را بکسر کاف	خواندش فاسدست برین احوال
مؤمن و مؤمنه هرگز نافرود	احتیاط تمام باید کرد
در بیان آنکه کلمه با کلمه تبدیل شود حکم او چیست	در بیان آنکه کلمه با کلمه تبدیل شود حکم او چیست
باز صاحب خلاصه الشبه مرد	در فتاوی خویش تعیین کرد
کلمه چونکه با و اگر کلمه	گشت تبدیل ای سالک ره
هر جگای قریب معنای است	نیست فاسد نماز بر جامی است
مثلاً جائے که العیلم بودی	یعنی در خواندن الحکیم شدی
انجیر البصیر شد یا او	یا شود السمع جائز گو
ما شود جائے انتم از قاهر	نیست فاسد نمازی طاهر
تختی از سهو خواند در آیت	سطحت را بمثل نصب
نصبیت را بمثل سطحیت	خلعت را بمثل رخت
بر قیاس امام ابو یوسف	غیر فاسد بود درین احرف
لیک فاسد بود و یقیناً	سے فرما و احتیاط نما
کلماتیکه نیست در قرآن	یک باشد قریب معنی آن
صورتش اینکه خواند تباہین	یعنی خطای بجای توابعین
مزد و یوسف آن نماز فساد	تزد و پیشوا فساد و مباد
گر نباشد قریب معنی آن	مزد و جمله نماز فساد و ان

در بیان آنکه خطای در اعراب
نشد و اگر تغییر معنی آن
مثلاً اصواتکم بکسر تا
لیک گردد و تغییر در اعراب
تخروجه ما به بزرگان ما
در معنی آدم بنیستیم میم
خواند بر عکس این شود ویران
این همه در خلاصه است بیان
مثلاً قوسه که کرده ایم بیان
گشت کافر لغو و من ذلک
چه عجب راه پر خطر ناک است
هم جگر با کباب دلهما خون
نقد ایمان خود بان خانه
ای کریم که بنده پروردی
بهین نام زمین سراسی غروب
ای کریم که جسم جهان دوی

گریه سازد ز بهر در دو عالم
گر همین گریه است با آواز
در هدایه چنانچه کرده یاد
گریه از بهر آخرت باشد
یا که در وقت نماز است
یا تنگی بگردد عذر او
است این هم ز مقدمات نماز
عذر نباشد از مضطر
بهر تحمیل صوت اگر کردی
گشت ظاهر دو حرف هم اینجا
یعنی تحمیل صوت نیست ضرور
گفت در شرح فقه کیدانی
گر مصلحت و نیت جاس سجود
در بیجا است هم بود مسموع
گفت مقصد سلام خدا آن
صفحه جامع البنا تین بین
مطلقا مقصد است روضه سلام
است مقصد سلام عهد خطاب
نیست مقصد سلام سلو و رین
این سلامیکه باز فرموده است
لیکند به سلام بیا نشان
یا بود گریه از مصیبت هم
است بیشک ز مقدمات نماز
هم نوشته است شایع او را
طلب عفو مغفرت باشد
نیست مقصد اگر چه بسیار است
حرف پیدا بگشت از دوسه ده
که درین باب احتیاط بسیار
در تنگی چنانچه گشت خبر
در نمازش تنگی کردی
فاسد است آن نماز نزد ما
این سخن هم ز شایع مذکور
یعنی در باب کرده و سه دانی
نیت مسموع کرده خواهد بود
است مقصد نماز او ممنوع
نیز روضه سلام مقصد دان
سخن مختصر کند تعیین
چونکه روشن بود خطاب کلام
و اگر گفتند سهوا و اسحاب
است اندر کتابها تعیین
بس سلام نماز فرموده است
گرچه سو خطاب مقصد دان

در فتاوی کافیه کربان
گر مصلحت و سهو سلام
نیست فاسد نماز زین معنی
لیکند تا سه بود اگر چه نماز
صوتش اینیکه شخصی از پیشین
بس بر است او را نه گشت نماز
سجده سهومی کند زان پس
لیکند اندر گمان است اگر
بدستی نماز شد ویران
است کنز العباد و انشطوق
نخن سبق و سلام امام
بهین زن اگر سلام بداد
یک سهوا اگر بداد سلام
آن سلامی که گفت مقصد یاد
اینکه گفت السلام شد ویران
خواه روضه سلام فقط است
لیکند اندر روایت دیگر
اشبه در این کتاب شد تعیین
در عبادات حضرت متعال
در کتاب خدایه تعیین است
گر تنگی ز عجز خود سازد
در بیان سجود سهو عیان
بگمانیکه شد نماز تمام
سجده سهومی کند یعنی
مقصد است آن نماز اینجا باز
بر سهو و سلام و او چنین
باقی او را بسیار و باز
چونکه داده سلام سهوا گس
است این جمعه یا نماز سفر
چونکه کرده نماز خود نیان
یعنی در باب لاحق و سبق
است بروی مع امام سلام
بدستی نماز است فساد
می شود با سجود سهو تمام
گشت در جامع البنا تین یاد
گر علیکم گفت هم انسان
یا اشارت بر سهو و یا است
نیست مقصد اشارت بر سهو
مثل این ذکر کردش الدین
واجب است احتیاط بر محال
سخن بزرگان دین نیست
یا مصلحت بجز خمیاز و

در بیان سجود سهو عیان
بگمانیکه شد نماز تمام
سجده سهومی کند یعنی
مقصد است آن نماز اینجا باز
بر سهو و سلام و او چنین
باقی او را بسیار و باز
چونکه داده سلام سهوا گس
است این جمعه یا نماز سفر
چونکه کرده نماز خود نیان
یعنی در باب لاحق و سبق
است بروی مع امام سلام
بدستی نماز است فساد
می شود با سجود سهو تمام
گشت در جامع البنا تین یاد
گر علیکم گفت هم انسان
یا اشارت بر سهو و یا است
نیست مقصد اشارت بر سهو
مثل این ذکر کردش الدین
واجب است احتیاط بر محال
سخن بزرگان دین نیست
یا مصلحت بجز خمیاز و

گفته اند مرغ باز عجز انسان بهین با حرف شد حاصل سخن عطر زنده است اگر گشت فاسد نماز ثانی مرد لیک ساز و خطاب خود را بگو باز در جامع البساتین است عاطس از حد حق بسیار و یاد نیست تر آن بود سکوت بسیار بلکه در عطسه گفته اند چنان یعنی از بوحقیقه جانبا ز چون تو قول صحیح بشنو باز مفسدات نماز است انواع	باز ند عطسه در نماز چنان عفو گویند همه کار گفت تشریت آوسه دیگر گر جان شخص را خطاب بکرد نیست تفیدی شریعت طر نیز در چند نسخه تعیین است گر بود در نماز نیست فساد یعنی در عطسه درون نماز گفت احمد بن ادریس انسان سخن هست بر فساد نماز حمد گوید پس از طراغ نماز هست آن مفسدات استرجاع
یعنی استرجاع آنست که شخصی در نماز بود و دیگر خبر داد که فلانی وقت یافت نماز گزارنده اگر در جواب گوید آنا الله وانا اليه راجعون	می بخوانند کلام ربانی چیت اینجا نماز او بر کوه کرده باشد قرائت قرآن نیست فاسد نماز عندا ککل گشت فاسد نماز فلاح مرد فتح سازد اگر نفس امام سخن این کتابها متعلق
در بر وقت نماز انسان فتح سازد مصلی بر او گر اراده و فتح آن انسان در خلاصه زره روان سبل لیک تعلیم او اراده کرد در وقایه هدایه کرد اعلام گشت فاسد نماز و الحق	می بخوانند کلام ربانی چیت اینجا نماز او بر کوه کرده باشد قرائت قرآن نیست فاسد نماز عندا ککل گشت فاسد نماز فلاح مرد فتح سازد اگر نفس امام سخن این کتابها متعلق

نیز اندر خلاصه کرد بیان مایجوز به الصلوة تمام نقل می شد بآیت دیگر فتح او را گرفت او یاسه مایجوز به الصلوة اگر فتح اگر ساخت مقتدی سلیم گشت فاسد نماز فلاح مرد مایجوز به الصلوة بخواند بس توقف بکرد در آنجا گر کند فتح مقتدی آن دم اصح اینجا تبا نیست نماز یعنی در جامع الصغیر شهید مایجوز به الصلوة امام گشت فاسد نماز این و آن این سخن آن دو معانی است بهین خود و قنایه هم از همین قولها که شد تعیین نکند با امام خود بی قیل خوانده باشد امام نیک خبر نکند اخذ فتح او را بل یا کند انتقال در آنجا	اینچنین در کتاب بیو قاضی خان از قرائت بخوانده بود امام مقتدی فتح کرد و آنهم اگر نیست فاسد نماز او دانسته خوانده کرد دست نقل یاد دیگر هم اراده کند با و تعلیم هم نماز کسی که اخذ بکرد بعد از آن آن امام عین نماز چون نکرد انتقال با آخری شده است اختلاف اهل کرم یعنی بر فلاح بر آفت باز یعنی صدر الشهدا امام سعید از قرائت که کرده بود تمام فلاح اخذت ایشانان بمقین دان بلفظ قال گفت ذکر کرد و ندیدند اهل کرم مقتدی را بود و نیز او را این یعنی بر فتح ساقین تعبیل مایجوز به الصلوة اگر برود و بار کوع این اعل بدستی بآیت آخر
---	--

این سخن از
الکافی و الاثر
ان قرائت بکونه
الصلوة ۱۲
نسخه الکریم

انچه در جامع البساتین است
 در خلاصه نوشته اند چنان
 رفته باشد اگر بخت در صف
 فت در دو صف بدفعه و هر
 زنی بهر نماز رفته آورد
 خواه با شهوت است و بی شهوت
 یا با شهوت ساس ساز و آن
 آن کی عکس را اگر خاست
 این سخن در خلاصه مشهور
 زنی بر جبهه اش بن الین
 گردین ماند جبهه در پستان
 یک نازل شود در پستان شیر
 یک یک یک کرت یاد
 گشت یک شد بن بطن
 در خلاصه نوشته اند سلف
 کرده نیت امام هم آنجا
 همه گویند نماز مره جواز
 یک کس از راست هم چیکس
 چون محاذت کنند است تبه
 هم ادا کرد و این مرد
 هم بود شرط استوار مکان

نیز در شرح شمس بن این است
 راه اگر رفت در نماز انسان
 غیبه فاسد نوشته اند سلف
 رفت به باشد نماز او فاسد
 شوی آن زن گرفت بوسه کرد
 گفت فاسد نماز به شبت
 نرسد کرد و نماز او در آن
 او کثیر است می شود نفس
 عکس کرد این چنین مذکور
 گشت فاسد نماز او بطن
 ما و او است کار به از آن
 نیز فاسد شود بر نفس
 نیست نازل لبین تباه گو
 گرچه نازل گشت دست لبین
 زنی واقع شود بیان
 به یقین امامت
 یک مکره را تباه نماز
 هم کس که بود حاد ای پس
 در نماز یک بهت مشترک
 هم بود زن را اهل شهوت او
 نبود عکس میان شان

در جامع البساتین
 در خلاصه نوشته اند
 رفته باشد اگر بخت
 فت در دو صف بدفعه
 زنی بهر نماز رفته
 خواه با شهوت است
 یا با شهوت ساس ساز
 آن کی عکس را اگر
 این سخن در خلاصه
 زنی بر جبهه اش بن
 گردین ماند جبهه در
 یک نازل شود در پستان
 یک یک یک کرت یاد
 گشت یک شد بن بطن
 در خلاصه نوشته اند
 کرده نیت امام هم
 همه گویند نماز مره
 یک کس از راست هم
 چون محاذت کنند است
 هم ادا کرد و این مرد
 هم بود شرط استوار
 نبود عکس میان شان

ذکر ادای مالش می خسل
 این محاذات بشین شد یکم
 استوار مکان منبر بوده
 که جیل بر دکان بر پا خواست
 شدم و س بود بلند مکان
 این سخن در خلاصه مشهور
 نرسد بخت امام راه نورد
 مطلق زن که عاقله بوده
 که کرد در نماز حیان سخن
 و در گنجایش ستون با مرد
 انچه در جامع البساتین است
 نوز محض امام نیکو او
 مثل این در کتاب بر جبهه
 ذکر کرده در آن شریف کتاب
 بلاغت رسید چون پیش
 نبود آن پس اگر خوشد
 آن پس خوب بود و اما
 در بهشت همای مختصر است
 گفت از نیت امامت آن
 نیست فاسد نماز مردای تن
 در نماز یک نیست مشترک

گفت مثل مومنه در رطل
 زن بود اجنبی به محرم
 صورت این سخن چنین بود
 لیکن بر زمین بخیزد دست
 پس تحقیق نه محاذات آن
 در کفایه بخت در گز کور
 گفت زن شتهات شرط کرد
 یعنی چون شتهات منبر موده
 منبر چه در میان مرد و زن
 که بود حکم او چه باید کرد
 گفت غیبه فساد نیت است
 گفت فاسد شود نماز او
 ذکر کرده است آن خود منبر
 کرده از بهر احتساب نصایح
 حکم او را چگونه داری مثل
 حکم مروا است نیز حکم او
 مثل زن خودت است یا
 از ائمه وین چنین خراست
 یعنی قصدا اما متعنه زنان
 بلکه فاسد شود نماز زن
 زن محاذی شد ای رو مکره

در جامع البساتین
 در خلاصه نوشته اند
 رفته باشد اگر بخت
 فت در دو صف بدفعه
 زنی بهر نماز رفته
 خواه با شهوت است
 یا با شهوت ساس ساز
 آن کی عکس را اگر
 این سخن در خلاصه
 زنی بر جبهه اش بن
 گردین ماند جبهه در
 یک نازل شود در پستان
 یک یک یک کرت یاد
 گشت یک شد بن بطن
 در خلاصه نوشته اند
 کرده نیت امام هم
 همه گویند نماز مره
 یک کس از راست هم
 چون محاذت کنند است
 هم ادا کرد و این مرد
 هم بود شرط استوار
 نبود عکس میان شان

گر جسم نبود تمباه کرد بران	مست در جامع البساتین آن
مقتدی بیشتر رفت ز نام	مقتدی راتبه نماز تمام
ترک نشد زنده ضمایان	گر شود آن نماز فاسد باز
خواه عمدت خواه بر لسان	چون شود ترک فرض مستدان
مثلاً سبده گز بجای کس	بکشد فاسد آن نماز کس
در وقایع چنانچه تمیز کرد	در حد ملاحظه و تحسین با آورد
با قسای تحسین کس نباشد	باد در این صورت نماز فساد
زین سخنهای چنانچه تمیز گشت	قبل در پاکه مکان گشت
با کس روز قبل کرد اند	عذر نبود تمباه شد داند
تغییر سینه گشت هر دو	در فتاوی کلمه غیبه او
اختصار سخن زنده وضو	ترک گردد نماز نیست دوا
فرضهای نماز قبل ازین	یک بیک گفت ایم تمیز
ای مصلحت سعادت است نماز	بهترین عبادت است نماز
بدستی ستون دین است	سر زنده و مسلمین او
این چنین بندگی سلاطین	بین که گردد بهیمن خیره تبار
دل که گنج محبت آن است	بارگاه شریف ایمان است
آنچنان بارگاه صدق مقام	میشود رخسار قطره حرام
در مصلحت فقهیه دوست	از بزرگان که نقل فرمودست
آومی زاد در گناه شود	نقطه از گوش سیاه شود
نکند توبه کند دیگر	آن سیاهی شود زیاده تر
بنده تا بر گناه برگردد	آن سیاهی زیاده تر گردد

لا
و قول
المسلمین
عن الزکری
بن عمر
در این
موضوع
نموده

رفت رفت دلش سیاه شود	عمل خیره او تباه شود
دل که گردد سیاه در اینجا	روئے گردد سیاه در آخری
انچه شد و گشت در دنیا	نزد مخلوق آشکار و نهان
کس بروی سیاه خیره	آبرو با بے بندگی بریزد
یاره مردم برویهای سفید	چون ستاره چو ماه چون خورشید
روسیا با آن نظر گشت نزد	سه تش گزد و آریا می در
بعد از آن حال کن سیر کس	شیخ او راحت ای اندک
تو که الحال زنده گشت داری	موسیقی نام بندگی داری
توبه با در که خدا سازی	خویش را از هوا جدا سازی
چه شود حال با نگو گردد	توبه تو قبول او گردد
هر سیاهی که در دل است	کرده با آب غفوشست
بکشد از سفید رخسار آن	روز محشر میانه مردان
نکند بهشتی که هست رحمت	توبه کردن بود کلید و

در بیان محرمات نماز

در فتاوی فقه کیدان	نزد در شهرهای وی و
ذکر کرده محرمات نماز	ذکر سازیم ما در اینجا باز
نهی بر بلند گفتن	گفت باشد محرم او بلیغ
چند کردن بلفظ آمین با	باشد از این قبل درون نماز
چونکه آمین گفتن است دعا	پس بنامی دعاست بر خطا
شافعی چند کردن این دعا	یقین دان شد است اعتقاد
راست با چپ نظر در آن انجام	گر به تخیل بعضی دست حرام

در مقام نماز شستن ادرین
 مستحق عقوبت است آن بار
 بهم کرامت کرد کتاب است
 انچه فصل کرد از انسان
 در قراءت بیان آن گوید
 فعلمایک در درون نماز
 انچه زمین فعل شارح او را
 گفته است اعجاز کرده و آن
 انیکت بی حد عمامه گر
 گر عمامه و یا قلمسوه
 گفت رافع قلمسوه که هست
 پیشش راس با قلیل عمل
 حکم دستار را چه فرمود
 پس اندک چه عمل با یکیت
 گر کلاه شده است اینست
 سر کلاه گذاردن بهر
 اصل شستن بکشتن از نماز
 از خشوع اضرع است اگر
 ظاهر الدین امام دین جوی
 چونکه تعظیم است اینجا
 از عمامه کرده است خبر

گفت نظامی که شد تعیین
 آن عقوبت و لی تعیین
 گفت فوق اسات است انچه
 بود و اندر دست قرائت
 که درین فصل او عیان گردید
 کرده باشد بیان شود و برون
 در صحیفه نوشت سازم یاد
 معنی اعجاز را میدان
 چون بود و سطر کشا و اگر
 او فتد در نماز از سر
 باشد امکان نفع با یکیت
 از کشا و می سر بود فصل
 بود و باشد عمامه معتقده
 بر سر خویش ماندن فصل
 هست حاجت بپوشش می
 بچنین حال او فتد از سر
 میکند از و بکوس از وی باز
 نبود با سر کشا و می سر
 گفت کرده کشف مطلق
 عبرت اینجا بود و خشوع قلب
 که گذارد و کس بکشت سر

نظامی معنی المارده
 که کرده نماز و فصل آن
 فصل آن که در کتاب است
 انچه فصل کرد از انسان
 در قراءت بیان آن گوید
 فعلمایک در درون نماز
 انچه زمین فعل شارح او را
 گفته است اعجاز کرده و آن
 انیکت بی حد عمامه گر
 گر عمامه و یا قلمسوه
 گفت رافع قلمسوه که هست
 پیشش راس با قلیل عمل
 حکم دستار را چه فرمود
 پس اندک چه عمل با یکیت
 گر کلاه شده است اینست
 سر کلاه گذاردن بهر
 اصل شستن بکشتن از نماز
 از خشوع اضرع است اگر
 ظاهر الدین امام دین جوی
 چونکه تعظیم است اینجا
 از عمامه کرده است خبر

که چه خواندن تزلل آن بار
 یک در چند نسخه تلافی
 گفت کرده باشد التماس
 کرده نبود تزلل خوانی
 بگذارد بود کرامت باز
 کرده شد بود و تامل حق
 این چنین شد و سطر بدین
 کرد و ربابت کرامت یاد
 هر جگانه نماز بر خوانی
 باید پیش هم میان منقطعیت
 لقب میکنند ساز اگر
 گفت او خویش را می کرد
 عقل در مانده گشت راس با
 جستجو ساختن ازین سخن
 بعضی می ساخت این سخن تطبیق
 بود و باشد کبریا فرجی
 او تامل است اعلم خبر
 گفت کرده گفت از مردم
 بسراویل مندر کرده شمار
 مصلح ستر عورت ست اگر
 بدستی ساز او و این
 کرده گفت تامل معنی بانه
 هست شرح و قایم تعیین

که چه خواندن تزلل آن بار
 یک در چند نسخه تلافی
 گفت کرده باشد التماس
 کرده نبود تزلل خوانی
 بگذارد بود کرامت باز
 کرده شد بود و تامل حق
 این چنین شد و سطر بدین
 کرد و ربابت کرامت یاد
 هر جگانه نماز بر خوانی
 باید پیش هم میان منقطعیت
 لقب میکنند ساز اگر
 گفت او خویش را می کرد
 عقل در مانده گشت راس با
 جستجو ساختن ازین سخن
 بعضی می ساخت این سخن تطبیق
 بود و باشد کبریا فرجی
 او تامل است اعلم خبر
 گفت کرده گفت از مردم
 بسراویل مندر کرده شمار
 مصلح ستر عورت ست اگر
 بدستی ساز او و این
 کرده گفت تامل معنی بانه
 هست شرح و قایم تعیین

نظامی معنی المارده
 که کرده نماز و فصل آن
 فصل آن که در کتاب است
 انچه فصل کرد از انسان
 در قراءت بیان آن گوید
 فعلمایک در درون نماز
 انچه زمین فعل شارح او را
 گفته است اعجاز کرده و آن
 انیکت بی حد عمامه گر
 گر عمامه و یا قلمسوه
 گفت رافع قلمسوه که هست
 پیشش راس با قلیل عمل
 حکم دستار را چه فرمود
 پس اندک چه عمل با یکیت
 گر کلاه شده است اینست
 سر کلاه گذاردن بهر
 اصل شستن بکشتن از نماز
 از خشوع اضرع است اگر
 ظاهر الدین امام دین جوی
 چونکه تعظیم است اینجا
 از عمامه کرده است خبر

بست و چنان شان بصلاح
هم نوشته کسی است لیل نماز
نشود و حاجت جماعت پس
نیز در آن کتاب بگزیده
شخصی در بیت خود گذارگاه
یافت نفل جماعت او بانه
کردند از بهر بدعتش سوال
در کفایاے شعبه آورده
ابن مسعود و بار رسول خدا
یک جماعت که فوت شد این
گفت خبر برینده بی شمت
گفت دو بنده ساختم آزاد
گفت سه بنده ساختم احرار
انچه باشد رقاب وی جهان
همه را حسه کتی بلا شمت
در صلوة فقیه مسعود است
گفت در مسجد محله خویش
نزد و یار و دجاس و گر
نخنه گفت مانده است اگر
ظاہر قول میتوان فتن
و دیده ام صد هزار از اصحاب

بجاعت بود پس بفتح فلاح
میکنند علم فتنه را تکرار
نیست مقبول آن گواهی کس
شد شمس لایمیه سید
مع الهش نماز و رضای آن
گفت نه آن امام نذرانه
گفت آری امام نیک حال
که در و انجمنین بیان کرده
گفت ای رهنمای شاه و گدا
کردم آزاد و همه او یک تن
نرسد با ثواب جمعیت
مصطفی باز آن جواب بداد
بعد از آن گفت سید برار
گر بود بنده تو جمله آن
نرسد با ثواب جمعیت
گویم آنچه فقیه فرمود است
خوانده باشد نماز از وی پیش
مردمانند است از جماعت اگر
که نشاید رود بجای و گر
شیخ بصری گفت امام حسن
بود بنشاد بدری از اجاب

الاول من اقام
بجاعت و میباید که در وقت نماز
بجاعت بیست و یک بار و در وقت
الجمعة و صلاة الجمعة و صلاة
فی البيت و ان كان قد مضى
قدم الزوجة لا يجوز خلوتها
وان كان قد مضى وقتها
لا بأس بخلوتها في البيت
وقبل صلاة الزوجة ما زلت
لان الزوجة لا تخرج من البيت
ان لم يكن معها رجل
اذا كان طاهر خارج البيت
في المجلس اخذ وان كان
على المجلس او افاضه رجل
يعلم صوابه و رجل اخذ
بغير اذنه او غاب عنه او
غيره او غاب عنه او غاب عنه
او لم يرد او غاب عنه
او لم يرد او غاب عنه
او لم يرد او غاب عنه
او لم يرد او غاب عنه

چون جماعت که فوت شد زنها
نمید و میدند با محله و گر
لیک انیکس و رون مسجد گشت
چون تحیت بیار و اول کس
هست در شرح و رد بی شمت
گفت یا بیت خویش آید باز
بوده باشد اگر مصلحت دو
گرچه با دوست یک صبی عقل
گفت از روضه چون ز مسجد
خواه در مسجدش گزارد و
خواه رفت مسجد و گر
فضل این هر دو را مساوی آن
داخل مسجد ار شود این مرد
لیک اخل گشت باشد کس
شرح او را و نقل کرد از حضرت
مسجد می راست قوم معلومین
بجاعت که شد ادای نماز
بجاعت او اکند یا نه
باز تکرار این جماعت را
مشافیه جواز بشمارد
و حسب با انبکه سید ابرار

کرده تعلیمهای خود و در با
بجاعت او اکند مگر
واند انیکه جماعت از یک گشت
بر و دمای دیگری زان پس
که ز مسجد گذشت جمعیت
مع الهش کند ادای نماز
غیر جمعه بود و جماعت او
او جماعت بود و بحدین نقل
گر جماعت گذشته باشد و
از جماعت بماند باشد مرد
بجاعت کند نماز اگر
از سر اجیه گفت لیکن خان
که در اینجا او اش باید کرد
میشود طالب جماعت پس
ذکر کرده انتم و بن نصیر
حس امام مؤذن تعیین
جمع و دیگر ز قوم آید باز
اختلاف انیکه شد وافی
گفت نبود مباح نزوما
هر یک اینجا و لیلها دارد
رفت روزی میان انصا

الاول من اقام
بجاعت و میباید که در وقت نماز
بجاعت بیست و یک بار و در وقت
الجمعة و صلاة الجمعة و صلاة
فی البيت و ان كان قد مضى
قدم الزوجة لا يجوز خلوتها
وان كان قد مضى وقتها
لا بأس بخلوتها في البيت
وقبل صلاة الزوجة ما زلت
لان الزوجة لا تخرج من البيت
ان لم يكن معها رجل
اذا كان طاهر خارج البيت
في المجلس اخذ وان كان
على المجلس او افاضه رجل
يعلم صوابه و رجل اخذ
بغير اذنه او غاب عنه او
غيره او غاب عنه او غاب عنه
او لم يرد او غاب عنه
او لم يرد او غاب عنه
او لم يرد او غاب عنه
او لم يرد او غاب عنه

ذکر کردند بزرگان سبیل
 یا کند وقف او بجای وصل
 در فتاوا کے قاضی خان خیر
 لفظ لا ینفی از تہذیب
 ہم با جرت امام بگرفتند
 لیک فتوای عالمان ما
 جست فتوی یکی ز اہل یقین
 گرداوند امام در اسلام
 سنت مستحب ندانند ہم
 ہست جائز امامتش یا نہ
 اشرف بندگی کہ ہست نماز
 آن زمان با خدا کہ ہمارا ند
 چہ مناسب جہول و نیازوت
 صاحب خانہ اذن نا کردہ
 این روایت ز شرح اورا دست
 اصل او ہست صاحب خانہ
 نیست جائز بکودک و بزرگان
 از ائمہ بنح زہا بل حق
 گفت جائز امامت جہی
 نیز در نقل مطلق ست خلاف
 در جمیع نماز از المختار

اگر کشید تہنچ ست رجل
 یا بسازد بجای وصل افضل
 گفت امامت نمی کند با غیر
 از خلاصہ نیز از ترغیب
 ہم در پنج گراہیت گفتند
 کردہ بود درین زمان ما
 از امام ہم نام رکن الدین
 چہ بود فرض واجب ست کلام
 اگر امامت کند چنین آدم
 گفت نے آن امام فرزاندہ
 وقت بکمرنگی و محمل راز
 افضل قوم پیشوا سازند
 پیشوا در محمل رازاوست
 کرد امامت کہ یہ بشرودہ
 از بزرگان دین خبر داد است
 با امامت ز مرد بیگانہ
 در نماز اقتدا کند مردان
 در تراویح سنت مطلق
 لیک قول مشایخ مانے
 در میان ائمہ دل صاف
 در ہدایہ فلا یجوز شمار

[illegible]

زمین سبب که نوافل صبیان
 چونکه ویران کند نماز صبح
 صاحب جرح سائل است اگر
 نیست جائز نماز صحت مرد
 و رپس مستحاضه پاک زنان
 قاضی اقتدا بقا عد کرد
 لیک قول محمد حق دین
 متوضی پس تمیم دار
 بخلاف محمد ابن حسن
 بوالکحارم بزرگ شرع نشان
 که بشرطیکه و روضه داران
 آب اگر هست و رطارت دار
 چون محمد امام شمس مقال
 تمیم که با وضو داران
 در خلاصه ائمه دل صاف
 لایسے اقتدا بعارضے کرد
 اقتدا کرد و قارے با امی
 و کند اقتدا با آخرین باز
 امی چون نماز را وجدان
 قاضی هم بجنب او تنها
 نیست جائز نماز امی مرد

[illegible]

هست دون از نو افل مردان
تول جمع قضاش لازم
گر امامت چو با صحیح اگر
در جمیع کتابها آورد
اگر کند اقتدا درست بدان
اقتدایش بود درست ای مر
غیر جائز بود علی التبعین
اقتدای کند چو از شمار
غیر جائز بود برادر من
گفت از مضمرات غیر آن
نهو آب اگر جو از پیدان
نیست جائز نیز و هر سه یار
غیر جائز بگفت در هر حال
و چنانکه کند امامت آن
گفت جائز بود بغیر خلافت
اقتدایش در سنت فی المیز
بدستی نماز جائز فی
گفت ائمه نبوده است جواز
می بخواندی نوشت قاضی خال
می بخواند که همان نماز آنجا
در بدایه صحیح جائز کرد

نبود در نماز قسارے آن
 اینچنین اقتدا ای امی کس
 آخرس اراقتدا بامی کرد
 قومی از امی قومی از قاری
 بو حنیفه امام شرع نهاد
 در هدایه ویسل هر دو قول
 در هدایه و غیره مفسر مود
 که کند اقتدا بومی این
 مومی بامومی اقتدا کرد دست
 مگرش مومش بود قسارعد
 اندرین حال اقتدا ای این
 نیست جائز امامت بکران
 کود که شد امام با کودک
 در کتاب خلاصه مذکورست
 گزشتامی شکل هست انسان
 کرد امامت بشکل خود خنثی
 بجسی مراهق اسے درویش
 متفلس بمفترض شد امام
 مفترض گزنفلس خواننده
 شخص خواننده است فرض اگر
 که کند اقتدا با کس این

[illegible]

ما سے ہونے لگا رہا تھا اسل با
ہم درین باب شارح اوراد
اقتدا می صحیح اینجا باز
گرفتہ اندام را تعین
در خلاصہ ما سے ہم ز قاضیان
اقتدا بر مقیم مافہ کرد
گفت بعد از خروج وقت اما
این سخن از ائمہ دانی
اقتدا سے مقیم مافہ را
در صحیفہ شرح اوراد است
خفہ مذہب خدا سے طلب
متعصب نہ باشدش آن یک
نشود نسخہ ف بقبلہ او
نیز او و تر را بلا مشہبت
یک کنندہ بود تعین او
ہم سازد و ضور ا سے عمل
آب کہ قدر قستین بود
زان چنان دان اگر وضو نہ کرد
ہمین شد ملکہ گشت بیان
شک با بیان خویش کردن میت
گوید آن شخص کہ درین درگاہ

لا انا ان صلت
 على القدم علم
 على غير طهارة
 ولا يجب عليه
 الاعادة بالطهارة
 ولا يجب على الموم
 الاعادة اذا لم
 يعلم ولا يجب
 احدا من القدم
 على النمام بان
 صلت على غير طهارة
 ولا يات ثمة ترك
 الاصلام ١١ من
 ثوابه ان يقين

اگر جماعت شوند زمان خود را
در خلاصه بود و اسامی آن
بجماعت اگر کنند تمام
در کتاب بدایه آورده
عائشه با زمان که گشت امام
شرح او را و نقل کرد چنان
هست کرده افراد امام
گفت کرده زمین بعباس
قوم اگر بر مکان اعلی هست
از جوامع نوشت این خوش فایده
نیز در خطا هر ال و ای آن
اینکه کرده گفت اندک بار
و ذکر کرده طحاوی آن شه مرد
قول دیگر زبیر گمان نکو
قول دیگر بقدر گز آورو
چیت تنها درون طاق امام
پای در مسجد است یک سجده
این روایت در شایع او را و
در صلوٰۃ فقیه مسعودی
بوده باشد رخ امام سته تن
از طحاوی چو شایع او را و
امامت اگر کنند او را
در هدایه که است ست چنان
گفت گیسو در میانه امام
حضرت عائشه چنین کرده
گفت بود و در اول اسلام
یعنی از جماع الصغیر خان
بکان بلند از اقوام
او مشایخ شود با پهل کتاب
بوده باشد امام جامی پست
یعنی اندر میان مکرمات
بمخلاف طحاوی کرده بیان
بوده باشد بلند چ مقدار
او مقدر بود بقامت مرد
چون شود و واقع امتیاز با و
بر چنین اعتماد باید کرد
کرده گفتند عالمان عظام
گشت در طاق بدخواه بود
در بیان که است شد یاد
در بلند می امام قوم پرست
کرده نبود با تفاسق سخن
کرد و بابت امامت یاد

مانع اقتدار است چند اشیا
راه عامه و نیز جو کلمان
کس بسازد عبور زوای ناز
یعنی بے قنطره مثل آن
راه عامه چو عجله یا او بار
منع گفتند بعضی اهل عمل
هر جگه ازین بود کمتر
در میان امام قوم اما
فرجه باشد اگر بقدر و وصف
قول دیگر زبیر گمان وین
نبود امکان صف درو بستن
در صلوٰۃ فقیه دین مسعودی
قدریک صف کشا و است چنان
هم در اینجا نوشته اند سلف
بعد از ان قوم آن نماز بدید
تا روا شد نماز صف میان
شد نماز صف میان فساد
یک سه شخص را از صف میان
هست جائز نماز صف اخیر
نیز در این کتاب شیرین گو
از امام سه خسی نیکو طی
میکنند منع صف نام ناس
چیت جوی کلمان با زبان
غیر ممکن بود بغیر علاج
تواند عبور کرد و انسان
برود منع اقتدار بشمار
اندر ان راه که برقت جل
جائز است اقتدار کنند اگر
فرجه مانده است در صحرا
مانع اقتدار است گفت سلف
که در ان فرجه که شایعین
هست جائز نماز او بے ظن
سخن عالمان ما این بود
نزد ما اقتدار درست بدان
بود اینجا امام با سه صف
جامه های صف میان پلید
هم نماز صف سوم ویران
کو بیا قدر یک صف است کشا
گر بود جامی جامه پاک چنان
اوست داننده تر زما تقصیر
مانع اقتدار بود آن جو
گفت زور قهر و در و در و

گفت در آخر اسلام امام
 آدمی اقتدار ابا و کرده
 نبود جز اقتدار اکنون
 یک بهر سجود سهو سلام
 عمده سهو سلام یا نسیان
 بنگر فصل مفصلات نماز
 هر جا که میقیم باشد مرد
 او در رکعت که خوانده داد سلام
 باقی مانده نماز خود را آن
 فی الاصح در دو رکعتی اخیر این مرد
 این سخن در هدایه می آرد
 در میان قرائت آورده است
 یافت چون اول نماز همان
 پس قرائت بلا حاقان کردن
 گویند و پس امام است آن
 قول بعضی است مثل مسبوق او
 سجده سهو گشت لازم پس
 مثل مسبوق ازین سبب باشد
 چونکه فرض قرائت ای عمل
 حکم شد بین حرمت مندوب
 بشنو اکنون روایتی است غریب
 هم علیکم گفت آن هنگام
 علماء در کتاب آورده
 اینکه گفت السلام شد بیرون
 داده است اقتدای اوست تمام
 شود ازینده حکمها می آن
 گفته بودم گفتیم اینجا باز
 اقتدار بر کس مسافر کرد
 دوی دیگر کند میقیم تمام
 مثل مسبوق او اکن و جان
 بے قرائت او اش باید کرد
 نیز کافه و لیسه دارو
 پس بهین کس که اقتدار دست
 اندرین دوست لاحق این نشان
 اهل فتوی حرام گفت ای تن
 حرمت او ازین سبب میدان
 پس قرائت کند چو در این دو
 مثل مسبوق می کنند آن کس
 پس قرائت با و ادب باشد
 گشت او در دو رکعت اول
 احتیاط این بود نکردن خوب
 شرح او را و گفت از ترغیب

پیشین مسافرین آدم
 گرد او سه سلام خوانده دو
 آنچه قوم مسافرند امام
 یک قوم میقیم بے شکیست
 تکلیف نیست امامت اگر
 شفع ثانی اگر بخواند او
 در پس نافله گذارند
 نبود جائز اقتدای آن
 گفت بعد از سلام اگر این تن
 شفع ثانی که ذمه را دارند
 چونکه اینجا سفر بود یقین
 ما چه و انیم نیست آن یک
 گر به لیسان بخیته ست امام
 بهقیم اقتدار مسافر کرد
 دوی او با متابعت شد چار
 گوش کن در صلو و سهو
 به میقیم اقتدار مسافر کرد
 یک بعد از خروج نیست و
 واجب است بر امام بر این فرض
 چار رکعت نماز سهو غنی را
 بوده باشد کس مسافر امام
 نیست بار رکعت سوم چون او
 گفت ساز و متابعت به امام
 کنند با امام تبعیت
 گشت در دو اذان نماز سفر
 در حق اوست نافله این دو
 اقتدار در سهو ض خوانند
 می نشیند ازین سبب ایشان
 کرده ام نیت اقامت من
 خیته لا حقانه بگذارند
 شک بود نیت اقامت این
 حکم ثابت نمی شود باشک
 سازد این قوم خود نماز تمام
 چار خوانند تبعیت این مرد
 قطع در دو نمی کنند این یا
 قولها عجب فرموده
 وقت اگر هست حجت است بر
 چونکه شد قصد اولین اینجا
 زین سبب ناجواز کرده غرض
 شفع اول مقیم کرد او را

یا بخرج کسے رسد یک چیز
یا بود یا سے شخص آبله وار
آبله چون کفید گشت روان
اتفاق شد کاندین علی
خون بینے پدید شد اما
کرد فطی و یافت قوت آن
چونکہ با فعل او روان گردید
گرچه عدا حدث بود اینجا
خون بینے کسے شود و موجود
بر بنارفت چون طهارت کرد
جامه خون شد کفید بیرون
گریکے جامه او بر و ارد
لیک خون کس است بر جامه
کہ درین حال ہم بناتوان
آب بود و درون مسجد چون
رفت با حوض بود اینجا جو
یا کہ این مشہد بنامد اگر
پیش آمد کسے باب باو
نیز در این صور امک
شخص بہر بنا برہ افتاد
آب جامه کہ او وضو کردے

زین سبب خون روان گردید
یافت در موزہ آبله افشار
سبب اینچنین بود سے دان
توان کرد یا بناساز بنا
باز میرفت از براسے بنا
مثل عدا حدث بود میدان
مثل عدا حدث باید دید
توان کرد با اتفاق بنا
ہم ز خون جامه ہای وی آورد
کرد و جامه ہا ریش اسے مرد
پوشدش جامه نازی چون
شوید آن جامه و بنا آرد
شست آن جامه چیت درقا
یعنے نزد محمد و نعمان
با وجود ہین رود بیرون
یعنے نزدیک و ابساند او
بود و سے ہشمر عہ دیگر
بس گرفت آب را کرد وضو
گفت توان با اتفاق بنا
دیگر سے آب جامه بروی داد
گر بمسجہ بخویشتن بردے

علی شد کثیر بے اشباہ
یا کہ ہر عضو ز محسل وضو
بخطا خواند شش اگر یانے
و در بخواند درست این جا ہم
در قیامش حدث رسد بس
خواند این آوے اگر قرآن
چونکہ رکنے بلا طهارت خواند
او کہ در وقت آمدن خواند
چونکہ رکنے نماز این انسان
انچہ در این کتاب تعیین است
استناات افضل ست نزد ما
پس بکن استناات امی عامل
گفت ابو حفص امام با تقوی
لیک خود ہائے نسیم علی
جنبہ شد ز احتلام چو او
ورہد اید و غیر ہا آورد
وقتہ نیز امی شریعت طی
نیز در قاضی خان شیرین گو
نام از رکعت ست ساجد باز
و گرا و تسکی ست مضطج ست
ہست این اضطجاع بر قوعین

بدرستی نماز گشت تباد
گرد ما سے او بخواند او
اتفاقا بناسش جائز نے
شدہ است اختلاف اہل کم
از برای بنا رود زبان پس
گفت اینجا ساز او ویران
از بنا ساختن ازین رو ماند
نیز اینجا بنا نہ بتواند
میگذارد چنانچہ راہ و دان
در خلاصہ و غیر ہا نیست
شافعی گفت اصل نیست روا
چونکہ کار بنا بود شکل
بہ بنا ساختن و ہم فتوی
در ہمہ حال استناات افضل
یا کہ خود خواب رفت از این کو
تواند بنا در اینسا کرد
ہست بچون کلام قاطع دی
ہست در باب ناقصات وضو
خواب نبود حدث درون نماز
بو وضو این نیام متنع است
غلبہ ساخت خواب بر عینین

بعد از آن مضطجع کنند خواب
کر و سبقت حدث و روضه نماز
مضطجع شد بعد در این حال
کرده بودیم قبل ازین اگر
گرامام است او بجای خویش
نیز کنز العبادین اوصاف
بامامت هر آن کس شاید
نیست نزد امام جز یک مرد
ست این مرد امام نفس خویش
هم بگو در محفل استخلاف
و انش گیسو و کشد بپیش
بود اندر ذوات اربع امام
بامام آن زمان حدث برسد
این نداند که چند را خواندست
چار رکعت بخواند این آدم
احیاء طایفه انجمن خواند
در هدایه نوشته اند چنان
دید بیرون شده از مسجد حال
یک بیرون نگاشته بیند باز
وز محمد امام نیک جمال
بوده باشد اگر امام این مرد

[illegible]

مسکوکات عثمانیہ

بعد دانند حدث نبود دست این
عکس شد کشیر بے عذر او
صاحب کافی گفته آن شه مرد
گرچه در مسجد است این انسان
این چنین در صلوة مسعودی
در گمان حدث خلیفه کرد
باقی ائمه دین است
بزرگانے که زیر سر خشتند
در گمان شد که بی وضوستان
گرچه بیرون نشد از مسجد او
این چنین در فتاوی کافیه
قیمم اگر بدید سر آب
یا بجایه بدید رنگه چون
ما سج موزد با گمانے گشت
چون شود منصرف درین احوال
گرچه در مسجد است چون الیمر
گر بخواند نماز در صحنه
بعد دانند حدث نبود دست آن
بس مکان صفوف در صحنه
گروه پیش حد ستره آن
نمود ستره اگر در پیش

[illegible]

三

گفت این جامع باشد این	در فتاوی قاضی همچون این
با گورنو پیدین پر نور	در فتاوی قاضی خاندان مذکور
به امامی حدیث رسید اگر	چون خلیفه بکرم و مرد دگر
بعد دوم امام با و آرد	قبل ازین ذمه را قضا دارد
گشت فاسد نماز هر دو امام	هم تبه شد نماز قوم تمام
به امامی حدیث چه سبقت کرد	بس کجایش کشید دیگر مرد
چون از مسجد قدم بردن نهان	رسد آنجا قضا او بر باد
باشد او حکم منفرد آن گاه	گفت تنها نماز او ست تباہ
یک در مسجد این قضا شد یاد	گشت اینجا نماز جمعه فساد
چونکه در مسجد است تا مادام	گویند تو هم خویش را ست امام
نیز در قاضی خان بکر خیر	سجده سهو کرد امام اگر
کر مسبوق هم با و همراه	لیک از بعد او که گشت آگاه
سهو واجب بوده است امام	شد تخلف ز بزرگان کرام
اشهر قبول بزرگان راه	گشت مسبوق را نماز تباہ
سهو نادانستن نداند او	گفت نه تو هم فساد کو
بوالکرام بزرگ راه نما	از عمتا بیه ذکر کرد اما
گر چه دا ند بود سهو او	نیست تفهید فتوی بر این کو
مقوله برین گفت زین معنی	از متاخرین بود یعنی
گر خلیفه کند حیاش امام	با و آنجا خلیفه مرد تمام
شد خلیفه اگر کسی نادان	می شود ضامن مسلمانان
این چنین در طریقه ارشاد	خلفا کامل مکمل با و

و کذا اذا قام فوفلان
یعنی وقت المسح اذ فوفلان
صلاة بطور اولی و ثانی
الصلوة کما فی الصلاة
و من ان الصلاة
لا یجوز مع فلو یجوز
و علی الصلاة فی آخر
صلاة کانی الصلاة
شخص الی غیره
نه بیان الاحکام اگر
هائیکم امام یک
راکت را
یا نیت در
ریختن نیت چون نیت
ریختن نیت
چون سبقت از دیگران
گفتار و بعضی
و آن قصه او است
را و بار نیت دوم
بگذار و قصه اخیر
باشد و قرآن برود
وضو باشد اگر نماز
نماز باشد و شود
شرح اورد

در نه او که محبت محبوب	منه فرمان شرع و اندر خوب
میکند پیر خویش را بدنام	هر جگاست خلیفه باشد خام
میرود با طریقه رسد و	نبود فارق خصم راز سود
چون بر د از طریق باطن پی	ظاهر شرع را نکرده طے
این جهان اینجا ترایارست	شرع میزان حجاب کارست
میرود پس خلیفه این کار	و ارباری اگر بر آید و
بدوستش و هند نگر خوب	در زرش خویش را رساند خوب
بهین نوع میرود و بالا	بس سینه ان چوب مانند پا
پای نغزید او فتاد ازو	میل آن چوب شد اگر کیو
گو پیایای بر سر مونه	راه مردان مرد اگر بوته
خوف افتاد و نه هزار هزار	چون قدم پیشتر نه هر بار
که امید بر آمدن هم هست	هست میزان شرع اگر در دست
او فتادی نمود من و لک	میل کردی بسوئی ای سالک
با و چون پیر طیب ظاهر	بس خلیفه بیالحق و ظاهر
میکند پیر خویش را زنده	جانشین با و هم چنین بنده
در دیانت سراج است بود	بو خلیفه که بود بحج بود
ساخته جمع آن سراج اکم	هر سائل که بود در عالم
آن کتابش فتاد و در عمان	چون بر آمد جسم پاکش جان
فته نعمانی شد کنون برکم	مومنان چون شدند اندر نعم
جمله آن کتاب و ارم یاد	بهر محمد ندای بر سرم داد
تا بعالم شود کتاب علم	خود پرست کرم گرفت قلم

قال الامام ابو حنیفه
فی شرح مسکات المتقین
من الصلوة الامام یقوم علی
رکعتی اولی و ثانی و کذا
صارت تبا علیما بالشرع فیه
و لیکر قضا الدین و الحکم
کأن یجوز ان یؤتی السلام
و یخلف فی رجب ان
نفسه لیس فی رجب ان
بانی التسلیمین کان کما
ایشان بجهت غیر
و هو خیر
الصلواتان فی الکف
راصة تلقی و یجوز ان یؤتی
عن النکة و یجوز ان یؤتی
السلام للخصم من الامل
و لا یؤتی للخصم و لا یؤتی
قبلیة و اذ قد ذکرنا فی
و خلاصة فی شرح مسکات المتقین
نه قصه و نه قصه و نه قصه
بانی بانی بقصه لانی و نه قصه
منه قصه و نه قصه و نه قصه
کذا فی التفسیر فی التفسیر
بجمله

از طهر بیست و یک تن تعیین
چون تشنه اگر شود تکرار
گر بود در شستن او نه
گر کسی خوانده است از قرآن
خوانده باشد وی از تشنه پس
از تشنه گشت فارغ او
در قعود خیره بایک یار
تا که تاقیه ساختی بسلام
بود این قول او از جامع خان
هر مصلحت گشت با این مصلحت
همین مصلحت بود چنان
بعد از شستن او سلام کند
سهو شد در نماز بر مرد
کرد و سلیم بعد قطع نماز
کرد و با قطع اصل نماز او باز
شایع از دو کتاب نقل آورد
نمکند وی سجود سهو آنجا
در کتاب دیگر بگردان
سجده سهو بود بر مرد
دید آنکه طلع کرد و کما
حاکم این است در نماز و اگر

[illegible]

3

یعنی این وقت نیز ساقط دان
بهر سهو سجود سهو بکرد
از سر اجیده است. اخبار
فاخره در آخرین دو بار
سوره خوانند بغیر فاتحه هم
سجده سهو غیر لازم دار
با کسی در دو آخر مشورت
نبود سهو بر همین انسان
لیک در خانه است نیک سجود
سهو سازد اگر کسی مومن
سهو لازم بود اگر با امام
حکم مبدوق حکم لاحق صاف
انچه این شرح ساز فرمود
سایه پیش از قنوت خواند شما
لیک سازد و قرأت این انسان
هم در اینجا شرح اوراد
خواه فرض است خواند فلسفه
از سر اجیده هم سهو مبرار
هست در شرح مختص تعیین
شک شود در نماز اول بار
گیرد از سر چنانچه که خبر

قل هو الله احد
 لا يشركه شيء
 الله صمد
 لم يلد ولم يولد
 ولم يكن له كفواً أحد
 الله فوق السموات
 وهو الغني العزيز
 الله هو الذي لا اله الا هو
 له الملك يومئذ
 يغشي الناس اوجهم
 وهم فيها
 كسوف
 الله هو الذي لا اله الا هو
 له الملك يومئذ
 يغشي الناس اوجهم
 وهم فيها
 كسوف

قل هو الله احد
 لا يشركه شيء
 الله صمد
 لم يلد ولم يولد
 ولم يكن له كفواً أحد
 الله فوق السموات
 وهو الغني العزيز
 الله هو الذي لا اله الا هو
 له الملك يومئذ
 يغشي الناس اوجهم
 وهم فيها
 كسوف
 الله هو الذي لا اله الا هو
 له الملك يومئذ
 يغشي الناس اوجهم
 وهم فيها
 كسوف

از تفهیم این چنین آورد
 هر یک که در یک رکعت
 افتاد یک سجده میکند حالیکه
 یک از تالی پیشتر یا بعد
 هست در بعضی قسمتهای سلف
 شایع از غایب بود و خبر
 بنوعی سماع نفس و رو
 این چنین در کتابت قرآن
 یا بجا کرد سجده واجب نیست
 گفت صدر را شد توحید
 آیت سجده خوانده است مرار
 بعد که از سجده سازد و خواه
 از خلاصه نوشت در این باب
 بهر این سجده اگر تمیم کرد
 آیت سجده درین ساز اگر
 آیت سجده که مذکور
 یک سجده یا آخرت قویست
 کرد آن شخص چون سجده نماز
 در گذشته بسوزد که دیگر
 یک سجده که گشت مذکور
 ازین باب گفت شایع سعد

تا که بین قوم سجده کرد
 خلعت تا که شوند مردم
 سماع قوم هم مع تا که
 سجده نماند سامعان سجده
 خلعت تا که شوند مردم
 آیت سجده خوانده سر اگر
 سجده او را بغیر واجب گو
 اگر بخواند بغیر واجب و آن
 از کسب همین بود مرد است
 یعنی مجلس اگر بود واجب
 خواجب و کند در اول بار
 گفت یک سجده پس بود آنگاه
 آن کسی قادر است اگر بر آب
 نادرست است سجده این مرد
 چون بخواند نزد یکوست خبر
 بوده باشد در آخر سوره
 شرح او را گفت از تندیب
 جائز از سجده تلاوت باز
 لم یجز گفتند اند اهل خبر
 اگر بود در پیش سوره
 بچنانکه که هست اندر سجده

بسم الله الرحمن الرحیم
 بگویند که در هر یک از اینها
 از تفهیم این چنین آورد
 هر یک که در یک رکعت
 افتاد یک سجده میکند حالیکه
 یک از تالی پیشتر یا بعد
 هست در بعضی قسمتهای سلف
 شایع از غایب بود و خبر
 بنوعی سماع نفس و رو
 این چنین در کتابت قرآن
 یا بجا کرد سجده واجب نیست
 گفت صدر را شد توحید
 آیت سجده خوانده است مرار
 بعد که از سجده سازد و خواه
 از خلاصه نوشت در این باب
 بهر این سجده اگر تمیم کرد
 آیت سجده درین ساز اگر
 آیت سجده که مذکور
 یک سجده یا آخرت قویست
 کرد آن شخص چون سجده نماز
 در گذشته بسوزد که دیگر
 یک سجده که گشت مذکور
 ازین باب گفت شایع سعد

باشد افضل که سجده سازد
 ختم سوره که کرد چون معبود
 آیت سجده خواند یک کن مرد
 نیست سجده کرد آن انسان
 آن کو عرش ز سجده شد محسوب
 سجده کن کرد و یار کوع این مرد
 بعد از اینکه رکوع کرد و چنان
 سجده ساقط از و نخواهد بود
 یعنی اندر نماز هست این مرد
 نیز در این کتاب مذکور
 سخن بزرگان شیرین گو
 گر نکردی رکوع اینجا مرد
 چون ز سجده که رفع سازد سر
 اگر خواند رکوع سازد باز
 اگر بود بعد سجده بک آیت
 تالی را اندرین چنین گو
 خواه سجده کند درین هنگام
 وصل سازد سوره دیگر
 نیز گفتند بزرگان بگو
 ختم آن سوره ساخته آن کس
 آیت سجده خواند چون انسان

چون کند سجده باز بر خازد
 بنادش کند رکوع و سجود
 کرد اندم رکوع سجده نکرد
 یعنی عند الركوع جائز ندان
 و به تاخیر درین مکتوب
 تا که آن سوره را تمامش کرد
 نیست سجده کرد آن انسان
 با و بروی قضای او سجود
 بتفتین دان قضاشن باید کرد
 سجده یا شد در آخر سوره
 افضل این که کند رکوع با و
 یک او سجده تلاوت کرد
 چیزی خواند سوره دیگر
 بعد درین جا فضا نیست نماز
 همچنانکه بود در آن شفقت
 خواه آن کس کند رکوع با و
 یا کند بعد سوره سجده تمام
 که آن سوره نیست فاضل تر
 اگر اراده کند رکوع با و
 هست جائز رکوع سازد پس
 اگر اراده کند رکوع بان

بسم الله الرحمن الرحیم
 بگویند که در هر یک از اینها
 از تفهیم این چنین آورد
 هر یک که در یک رکعت
 افتاد یک سجده میکند حالیکه
 یک از تالی پیشتر یا بعد
 هست در بعضی قسمتهای سلف
 شایع از غایب بود و خبر
 بنوعی سماع نفس و رو
 این چنین در کتابت قرآن
 یا بجا کرد سجده واجب نیست
 گفت صدر را شد توحید
 آیت سجده خوانده است مرار
 بعد که از سجده سازد و خواه
 از خلاصه نوشت در این باب
 بهر این سجده اگر تمیم کرد
 آیت سجده درین ساز اگر
 آیت سجده که مذکور
 یک سجده یا آخرت قویست
 کرد آن شخص چون سجده نماز
 در گذشته بسوزد که دیگر
 یک سجده که گشت مذکور
 ازین باب گفت شایع سعد

چهار و یک بار و قضا آورد
یا نمازی نه شخص فوت افتاد
بعد از آن سه نماز را یا چهار
بعد از آن فائیت بکرد و قضا
تا همین جا را را بخواند باز
تیر عبد العزیز صله آورد
فائیت بود و خاطرش را باز
بعد از آن فائیت بکرد و قضا
لیک نماز و صاحبین سعد
از ذخیره است که همین انسان
به ترتیب فاسد است نماز
در قضای فوائت ترغیب
تاکه و تراز کس قضا افتاد
این بود قول حضرت نعمان
سخن صاحبین نیست فساد
لیک فتوی بقول نعمانست
فرض خفتن که کرد او مروی
سنت و ترک از آن بس
فرض خفتن بلا وضو بوده
و ترجمه با دعا و عمنده هما
شخصه از هر چهار تا اگر

[illegible]

بعد وقتی خویش بگذارد
هم قضایش اگر بود و یا
خواند و وقت آن نماز گذارد
چیت حکم نماز او اینجاست
وقت او نبوده است جواز
تکرب کتب به کسی بر کرد
بعد از آن بعد او ای پنج نماز
پنج او نزد بود حقیقت روا
پنج را هم قضای کند زین بعد
خواند و ای چه ترتیب آن
نزد او هم اعباده سازد باز
بین و درست فخر هم ترتیب
است اگر یاد فخر است و فساد
و ترجون و جب است نزد آن
و تر را چون کنند سنت یاد
هم صحیح سخن که است آنست
باز از بعد او وضو کردی
بعد فهمید حال خود آن کس
فرض سنت اعاده فرموده
لیک نزد امام اعظم لا
میگذارد نماز عصر از سر

تظنی

توّل بعضی چو شبیه دارد
شبیه کره نیست یا نقصان
خواندش نیک در صحیح سخن
یک هر رکتی که خواند است
آن شنیدی که سر در صوفی
در وضو در خلال انگشتان
بعد معلوم شد رسول خدا
از همین وجه آفرید پرورد

ما احتیاط این بود که بگذارد
قول بعضی نمی گذارد آن
مگر از بعد از مجرای عصر است
سوره با فاتحه بسیار در
حضرت یوحنا کوفی
کرده بودی ز سوی فوقی آن
کرده بودی ز سوی ته بالا
بست ساله منازا عاده کرد

در بیان نماز و هیئت

و در هدایه و نسخهای تمام
 این غار شش نشسته بگذارد و
 در بود عاجز از رکوع و سجود
 از اشاره رکوع اشاره سجود
 یک چیز ببلند پیش رو
 و بلند راس او که کرده تست
 هند آن چیز که به پیشانی
 هر جگه باشد نشسته بتواند
 پاسه ماسوی قبله میبازد
 با سر و کند رکوع و سجود
 در شود مضطرب بیک پیله

گشت بیمار عاجز از قیام
ہم رکوع و سجود سے آرد
بشارہ گزاردا و بقعود
ہمدین حال سست تر فرمود
نکند بر سجدہ کردن او
در محل اشارہ جائزہست
غیر جائز بود یقین دانی
نزدداشت ناک می خواند
رو شود و سوسے قبایہ بر خازد
حضرت مصطفیٰؐ چنین فرمود
جانب قبلہ سست اورارو

[illegible][illegible]

هست در این کتاب خوش گفتا
 کاخ در خیابان و است بسیار
 ما با ندازه مجال خوش
 درج کردیم از کم و از بیش
 بوالمکارم بزرگ صاحب عقل
 از کتاب خلاصه ساز و نقل
 هر کس تکیه راست بگذارد
 کرد ترک قیام نیست جوانه
 یعنی حلوائی آن محب رب
 در بیان مریض فرمود است
 نبود نزدشان نه بخور آن
 نیست طاقت یقین رو کردن
 چون در آمد چنانچه وقت نماز
 روی شان سوی قبله گرداند
 روی دل سوی قبله گرداند
 همه عاصی شوند بے اشته
 شود آن قوم کافر بدش
 هست یکپای مسلمانان
 که توانند قیام نیست جوانه
 بعد از آن می نشیند بر این نشان
 چون نه منته علیه و انصب
 هر چه از وی زیاده گردد باز
 گشت بیوش پنج وقت نماز

همچنین کس قضا نمی آید
 و در بوی کم ازین کفای باید
 نیز در این کتاب راهی بنا
 و کر شد و همچون کالاعنا
 آنچه خواند نماز در کشته
 صورتش از آنکه نبو شسته
 در فرائض بیان او کردیم
 یعنی در باب قبله آوردیم
 شارح و ردای صاحب عقل
 نیز از مضامین ساز و نقل
 گر نمازش کند بخانه تمام
 حال بسیار رسد بقیام
 بجماعت بدون شود آنکس
 قوتش بر قیام نرسد پس
 بجماعت بدون شود پان
 اختلاف بخودین دانسته
 قانما میگذازد آن بسیار
 یعنی در خانه اش بود احتیاج
 نیز در این کتاب بالقوه
 هم اصح گفت هم به یقین
 بوالمکارم بزرگ طاهرین
 کرد در باب نماز تعیین
 بود بیرون مصر انسانی
 را کجا کرد و نافله خوانی
 مرگش پیش سیر و ویکس
 هست جائز تلووع آنکس
 مومیا غیر عند کرد و ادا
 از کفایه اوصحیح روا
 از بزرگان شد دست قول و
 یعنی جائز بود شب و سفر
 قول بعضی است عامل
 می کند افتتاح مستقبل
 بعد مرکب بهر طرف راند
 نیز این شرح ساز هست جیل
 نقل صاحبان رویش خواند
 گفت در باب نافله بے قیل
 فرستد را اگر سواره ادا
 بکند غیر ندر نیست روا

آنچه عذر است چیست یا بنده	خوف در دست خوف در رنده
یا زمین هر جا که باشد گل	نیست جاس که او شود نازل
داشت یا چارپای که کش آن	گر فردا آید شش بهین آن
تواند سوار گشت آنجا	بے مدد و گار هر کس بود را
یا که پیری فردوشد بنابر	تواند سوار گشتن باز
نیست کس که کند سوار او را	این بود عذر آن خدا جو را
آنچه در این صورت شد مذکور	در نماز فرایقه شد مذکور
رو کند سومی قبله در این حال	هم توقفت کنان رشت آن حال
اینکه عاجز بود در استادن	بعد جائز هر طرف خواندن
یکبار و سوسه قبله آوردن	نزد تحریمه شرط شد بطن
کس خوف بواج از عدوان	مویار آنگاه گذارد آن
یا زیاری یا زبیه طین	بر کس مویار بخواند این
در قادی کانه خوشگو	لم یجد گفت اتفاقا او

در بیان نماز مسافر

کرم ساز بود از و برگو	گفت در مختصر و غیره
یعنی از خانه های شهر خویش	کرد وقت گرفته را پیش
هم کند قصد بجا این انسان	بوده سه روز شب بسیار آن
هم بسیر و سطر سد منزل	یعنی اسیر شد در حلال

مسکات الحقیقین
 یا زمین هر جا که باشد گل
 داشت یا چارپای که کش آن
 تواند سوار گشت آنجا
 یا که پیری فردوشد بنابر
 نیست کس که کند سوار او را
 آنچه در این صورت شد مذکور
 رو کند سومی قبله در این حال
 اینکه عاجز بود در استادن
 یکبار و سوسه قبله آوردن
 کس خوف بواج از عدوان
 یا زیاری یا زبیه طین
 در قادی کانه خوشگو
 کرم ساز بود از و برگو
 یعنی از خانه های شهر خویش
 هم کند قصد بجا این انسان
 هم بسیر و سطر سد منزل

گفت عذر است شرح آموخته	غیر قصد مسیر که سه روز
طوف سازد متاسی عالم	نه مسافر بود و مہین آدم
هم درین فصل شایع عتس	از طمیر به کند او قتل
قول جمهور علما ن دین	بغیر اسخ مقدر است مہین
نیز در چند فرسخ است خلافت	در میان مشایخ انصاف
قول بعضی بزرگ سبت و یک	قول بعضی ست پانز و یک شک
بیز در گفت بعضی با عین	بر مہین فتوی گفت اہل دین
نیز در شرح بوالککارم دان	از محیط کفایہ کرد بیان
قول جمهور مرشدان را	بر مہین فتوی گفت بے شاہ
در کتاب ہدایہ فہر مودہ	بغیر اسخ نہ معتبر بودہ
آنچه قول صحیح است نیست	نیز در چند نسخہ تعبیہ نیست
فرقت از خانہ نامی مسر خوش	می کند گفتہ ایم از این پیش
بوالککارم چنین کہ تعین	مشہر قول مختصہ بر این
اتصال ست انفصال قری	بر بعض نیست محبتہ انجبا
ایک قویست متصل بود آن	از و گشتن تو معتبر میدان
گر چه بہت اتصال فرسما	چون مسافر گذشت آن بجای
چون قصد الشیہ قاضی خان	نقل کرد اندک صحیح بدین
آنچه ما گفتہ ایم متصل است	معتبر نیست او کہ مفصل است
چہ بودند انفصال او	نزد بعضی ہک صد گرگو

مسکات الحقیقین
 غیر قصد مسیر کہ سه روز
 نہ مسافر بود و مہین آدم
 از طمیر به کند او قتل
 بغیر اسخ مقدر است مہین
 در میان مشایخ انصاف
 قول بعضی بزرگ سبت و یک
 قول بعضی ست پانز و یک شک
 بیز در گفت بعضی با عین
 بر مہین فتوی گفت اہل دین
 از محیط کفایہ کرد بیان
 بر مہین فتوی گفت بے شاہ
 بغیر اسخ نہ معتبر بودہ
 نیز در چند نسخہ تعبیہ نیست
 می کند گفتہ ایم از این پیش
 مشہر قول مختصہ بر این
 بر بعض نیست محبتہ انجبا
 از و گشتن تو معتبر میدان
 چون مسافر گذشت آن بجای
 نقل کرد اندک صحیح بدین
 معتبر نیست او کہ مفصل است
 چہ بودند انفصال او
 نزد بعضی ہک صد گرگو

قول یک چند نام شمع طراز	قدر آنی که نشود آواز
شده با قدر که چه هم گفتار	قدر غلوه بگفت بعضی یار
از متر تا شش بزرگان رده	گفت این قول را بهر کاش
این چنین در مقام متصله	قول از بزرگان پاک دل
نیست کافی نمجن بگشتن	شمار از بزرگان که کرد سخن
بلکه چون حد انفصال از دوس	دو رگر و دهمین شریعتی
قول بعضی اینک وین هر	دویش چون حد فانی
از غنیه صحیح قول اما	مگر بقدر لغوه است فنا
یک از مضمرات بود مختار	قدر یک فرسخ اندر و بشمار
از نمایه بزرگان سبل	الاصح قدر غلوه عن اکمل
قلوه یا فرسخ است او یا میل	در تیم نوشتن شد به قیل
لفظ من فارقی بیوت بلد	صاحب مختصر که کرد سند
گفت عبد العیسی که شهر مر	مطلقا بقعه و لمن سببا و
خواه شهر است قریه و فصل	این طن است اقامتی یا میل
عرض از خانه است خانه این	از کلوین بود و یکسلیکین
از شب یا از اجلیه است خیم	مثلین جمله خانه است تمام
سیر اهل شتر گشت خبر	مستبک گشت سیر ازین دور
یک سیر سیر گشتی دان	که سیر میاد با دست آن

مسکاتین
الاصح قدر غلوه عن اکمل
در تیم نوشتن شد به قیل
صاحب مختصر که کرد سند
مطلقا بقعه و لمن سببا و
این طن است اقامتی یا میل
از کلوین بود و یکسلیکین
مثلین جمله خانه است تمام
مستبک گشت سیر ازین دور
که سیر میاد با دست آن

در جیل پنج لائق است باو	در وقایه و غیر او بر کو
درین از چهار رکعت گو	برسا فر فرضیه باشد دو
مگر سا فرما از خواند بسیار	دوی او نقل میشود این یار
در وایه است شد می آن مرد	چونکه نایسه باسلام بگرد
در سر کعتین اگر نشست	آن نمازی که خواند فاسد است
شافعی گفت فرض است چنان	گر کند قصر رخصت است این یار
بقامش سبب مسا فرمود	او مقیم است گر چه قصد نکند
باز عبد العیسی بکرم خب	رسد آنجا که گشت ز اهل سفر
یعنی آنجا رسد تقسیم گشت	وصف آنجا که قبل ازین بگشت
یا کند نیت اقامت اگر	یعنی در یک مقام اهل سفر
بیز حکم مقیم شد آن یار	می بخواند من از خویش چهار
کسرت نیت اقامت چیست	آنچه از بزرگان با مر نیست
پانصد روز و از جا اهل سفر	چون کند نیت اقامت اگر
گشت آنکس مقیم در معنی	چار خواند من از خود یعنی
بود لکرام بزرگ رست سبل	و ذکر کرد دست نیت عبد جمیل
چیت در نزد شافعی مقبول	غیر روز خروج روز و دخول
قصد بودن که کرد چار امام	نزد او می شود تقسیم تمام
قول دیگر از ان امام حرم	نکند نیت اقامت هم
کشت او چار روز چون بگشت	چار خواند که او مقیم گشت
هم بعضی که این دیار ما	بوده باشد چنانچه در نجبا
که در نیت اقامت کرد	نیت او درست است ای مرد

مسکاتین
الاصح قدر غلوه عن اکمل
در تیم نوشتن شد به قیل
صاحب مختصر که کرد سند
مطلقا بقعه و لمن سببا و
این طن است اقامتی یا میل
از کلوین بود و یکسلیکین
مثلین جمله خانه است تمام
مستبک گشت سیر ازین دور
که سیر میاد با دست آن

از بهای و کافی تعیین است
 بود انکارم زمیندات ایجا
 نینه عبد اعسل پاک نهاد
 از خزانه همان بزرگ دین
 نیز فرموده شارح معروف
 گفت هم معنی نجاست را
 یعنی اعراب چون تراکیمه دان
 لشکر مسلمین اگر در دشت
 در بیابان چو خیمه ها بر دند
 گفت آنجا نمی شود تقسیم
 گفت از کافی این همه تعیین
 سیر ناکرده بود اگر بر روز
 هم درونیت اقامت کرد
 در بهای نهشت چون عسکر
 با قاست کنند هم نیت
 این چنین بلد و کفند قبل
 باغبان را اگر قتل سازند
 گفت در غیر صحت اگر بود
 یک در هر دو وجه نوز و فر
 منع شوکت بودند ایشان
 نزد یعقوب صحت است اگر

سکات تعیین
 از بهای و کافی تعیین است
 بود انکارم زمیندات ایجا
 نینه عبد اعسل پاک نهاد
 از خزانه همان بزرگ دین
 نیز فرموده شارح معروف
 گفت هم معنی نجاست را
 یعنی اعراب چون تراکیمه دان
 لشکر مسلمین اگر در دشت
 در بیابان چو خیمه ها بر دند
 گفت آنجا نمی شود تقسیم
 گفت از کافی این همه تعیین
 سیر ناکرده بود اگر بر روز
 هم درونیت اقامت کرد
 در بهای نهشت چون عسکر
 با قاست کنند هم نیت
 این چنین بلد و کفند قبل
 باغبان را اگر قتل سازند
 گفت در غیر صحت اگر بود
 یک در هر دو وجه نوز و فر
 منع شوکت بودند ایشان
 نزد یعقوب صحت است اگر

و

داخل شش مسافری
 عزم او نیکه میسر مزارع
 که باین عزم مسافرانند
 وطن اصل بود یک منزل
 موضع را که بود اصل او
 حاصل مسکنه درین تقدیر
 و جنبه بود در مسکنه
 بر و اهل عیالها آخر
 که با اول وطن شود و اصل
 چونکه در این نماید حکم وطن
 بلد را که اهل داشت اگر
 هر دو باشد و من باین عامل
 وطن اصل ای خدای پست
 وطنی که اقامت است اگر
 این چنین و سفر که در ازان
 اندرین فصل شارح او را
 آن مروج بعلم عشیه
 چون مسافر سفر کند هرگاه
 بین او بین مثل خویش اگر
 چون میماند کند او ای نما
 اندرین فصل شارح شهر و

تقصید بودن دران و یا نکرد
 یعنی نزد او یا دیگر سفر
 به مقیم است قصه خواند
 می کند اصل دیگری اصل
 با تامل می کند و را و
 کرد عبد اعسل که کو تفریر
 جایی دیگر وطن گذرنامه
 که از اینجا که باز کرد سفر
 می کند قصر اندرین منزل
 زمین سبب قصر میکند این تن
 خواست اهل ببلد دیگر
 یکدیگر را نمی کنند اصل
 مبطل موطن اقامت است
 مبطل او اقامت دیگر
 مبطل موطن اقامت دان
 کرد از چند نسخه خوش یا و
 میکند نقل از جبهه
 باز بر اهل خویش گشت از راه
 باشد از مدت سفر کمتر
 آنچه خواند است عاده نبود باز
 از نیایع او روایت کرد

سکات تعیین
 از بهای و کافی تعیین است
 بود انکارم زمیندات ایجا
 نینه عبد اعسل پاک نهاد
 از خزانه همان بزرگ دین
 نیز فرموده شارح معروف
 گفت هم معنی نجاست را
 یعنی اعراب چون تراکیمه دان
 لشکر مسلمین اگر در دشت
 در بیابان چو خیمه ها بر دند
 گفت آنجا نمی شود تقسیم
 گفت از کافی این همه تعیین
 سیر ناکرده بود اگر بر روز
 هم درونیت اقامت کرد
 در بهای نهشت چون عسکر
 با قاست کنند هم نیت
 این چنین بلد و کفند قبل
 باغبان را اگر قتل سازند
 گفت در غیر صحت اگر بود
 یک در هر دو وجه نوز و فر
 منع شوکت بودند ایشان
 نزد یعقوب صحت است اگر

قصد شد که کف مقیم اگر	بشد از مدت سفر کمتر
پس به آن شهر که رسید آن	باز او قصد شهر دیگر کرد
تیر ما بین این دو شهر اگر	بشد از مدت سفر کمتر
حالت شهر باشد چون این	او مسافر نمی شود و بیستین
گر مسیری به لشکر خود چون	طالبا للهد و شود بیرون
می نماند و در گنجایان	وقت رفتن من از چون خواهد
چون میماند او کند قبیل	گر چه مدت کشیده است طویل
نیز در کشت ذکاب الموضع	انجمن حکم می کند شارع
لیک برگشت حکم او در گشت	راه اگر قدر مدت سفر است
قصر سازد نماز الا لانی	از خلاصه و خایه دانی
از عتاب به بر همین مضمون	طالبا للفسخ شده بیرون
قصد او این که هر گنجایان	رو به بر مصر خوشین تا بد
به همین قصد نه مسافران	گر چه شد طاعت جمیع جهان
از دویسه محیط کرد خبر	هر جگای به خلیفه کرد خبر
چون نماز قرآن اگر خواند	حکم او این بود و بیستین اند
لیک قوی است در ولایت خویش	به مسافر بود خلافت کمیش
همدین باب شایع با عقل	کرد از ترغیب اعلو اول نقل
هر گنجایان اصل چون کند نیت	تبع او است ذریع به شهنیت
چون رحل نیت اقامت کرد	زن در نیجا تبع بود و بار مرد
تا رسید و تبع بود به پدر	گر چه نیت نکرده است کار
لیک فرزند بالغ است پدر	شد پدر قصد اقامت اگر

مسک الحقیقین
تفسیر مسک الحقیقین
طالبا للهد و شود بیرون
مسافر نمی شود و بیستین
وقت رفتن من از چون خواهد
گر چه مدت کشیده است طویل
انجمن حکم می کند شارع
راه اگر قدر مدت سفر است
از خلاصه و خایه دانی
طالبا للفسخ شده بیرون
رو به بر مصر خوشین تا بد
گر چه شد طاعت جمیع جهان
هر جگای به خلیفه کرد خبر
حکم او این بود و بیستین اند
به مسافر بود خلافت کمیش
کرد از ترغیب اعلو اول نقل
تبع او است ذریع به شهنیت
زن در نیجا تبع بود و بار مرد
گر چه نیت نکرده است کار
شد پدر قصد اقامت اگر

تبع آب خود مقیم گوی	است در مونت پر رگر او
نیت او باین اثر بود	لیک در مونت پدر نبود
مثل فرزند بالغین دانی	مع سلطان چشم شود دانی
چه بود حکم فایده شش نجای	باقامت که قصد کرد عیال
با اتفاق سخن مقیم گوی	نیت در مونتش عیال کرد
شد مقیم او بقول نعمان لانی	بوده در مونتش قصد عیال
گفت چون بنده است حکم اسیر	نیز از خانیه بیعت آن پیر
در همه حال تابع مولی است	در سفر بنده یا اقامت رحلت
گشت بیرون از شهر خود بفر	مع مستاجرین حبس کار
گفت قصد است قصد مستاجر	در اقامت ائمه ناصح
نقل او از سر حبیبه آورد	مگر آنکه در انجیه کرد
نقل کرد از تو اعدا الاسلام	انجمن آن بزرگ نیکو نام
فرع راز و نبوده است خبر	اصل شد قاصدا قاست اگر
فرع خواندن نماز بارادو	بعد معلوم شد اقامت او
باز خواند نماز خود در مشرع	گر چه در شش نماز حکم شمع
گشت اکنون جرح اعاده مبار	گرفتار خوانده بوده است زباز
لیک او فرع را انجیه کرد	اصل قصد اقامت او بر کرد
ذکر کردیم آنچه در شرع است	بعد از این اختیار بر فرع است
نقل کرد از خلاصه قاضی خان	لیک در شرع بوالکارم دانی
بنده راز و نبوده است خبر	خواهد شد قاصدا قاست اگر
بعد ایام کرد معلوم او	بنده خواندن نماز بارادو

مسک الحقیقین
تفسیر مسک الحقیقین
طالبا للهد و شود بیرون
مسافر نمی شود و بیستین
وقت رفتن من از چون خواهد
گر چه مدت کشیده است طویل
انجمن حکم می کند شارع
راه اگر قدر مدت سفر است
از خلاصه و خایه دانی
طالبا للفسخ شده بیرون
رو به بر مصر خوشین تا بد
گر چه شد طاعت جمیع جهان
هر جگای به خلیفه کرد خبر
حکم او این بود و بیستین اند
به مسافر بود خلافت کمیش
کرد از ترغیب اعلو اول نقل
تبع او است ذریع به شهنیت
زن در نیجا تبع بود و بار مرد
گر چه نیت نکرده است کار
شد پدر قصد اقامت اگر

گفت بر روی اعاده است تمام	انچه خواندست اندرین امام
یعنی در ظاهر الروایه او	انچنین است زوجه اش تا شود
نقل از ترغیب الصلواته کرد	شارح و ردیای راه نورد
شد مقیم او اگر چه قصد نکند	خواست زن هر کجا مسا فرمود
حکم او را چه گویند نوشته	لیک اوزن گرفت در شش
می نگردد مقیم انجا بود	گر چه او نیت اقامت کرد
می کند نقل از سر اجماع	نیز این شرح ساز شرعی
سیکند از بیون مقیم تمام	یعنی در فجر و ترسنت شام
داند آنکس که چیرودین است	در جمیع کتا بها این است
گفت از غایب سر اجماع	نیز این شرح ساز شرعی
یعنی رخصت بود تبرک سنن	قول یعنی ست مرسا فرتن
نیست رخصت تبرک قصراد	گفت ابوکر فصل تقوی که جو
بهین قول داد او فتولای	هم امام سر خسته با تقولای
نیک قول ست قول آن بادر	مگر آنکه بعد باشد ترک
بلکه در ساکن کتب شد یاد	هم نوشته است از کتاب زلو
در حضور و بود قضایش باز	در سفر فوت شد شخص نماز
در سفر خواندش قضایش جای	فوت شد در اقامت از هر بار
خود او نیت اقامت کرد	در نماز اگر مسا فرمود
چه گانست کندین اس یار	فرض او منقلب شود با چار
اقتدا با کسی مقیم کرد	از طحاوی است اگر مسا فرمود
که بتبعیت امام اس یار	فرض او منقلب شود با چار

مسکب لیتین
در ظاهر الروایه
در ترغیب الصلواته
در مقیم او اگر چه
حکم او را چه گویند
می نگردد مقیم
می کند نقل از
سیکند از بیون
داند آنکس که
گفت از غایب
یعنی رخصت
نیست رخصت
بهین قول
نیک قول
بلکه در ساکن
در حضور و
در سفر خواندش
خود او نیت
چه گانست
اقتدا با کسی
که بتبعیت

نیز در چند نسخ تعیین است	داند آن کس که عاشق و دین است
در فتاوی کاسه گفته باز	لیک هر دو ن گشت وقت نماز
وقت دعا کند مسا فر یار	نشود فرض منقلب با چار
نیز این باب اقتداش نیست است	در امامت نوشته ایم نخست
در شش اگر مسا فرمود	مستندی گشت بی امامت
قبل از این از مسائل اینها	در امامت شدست تعیینها
هر کس را که عقل و ادراک است	وطن اصل با همه خاک است
چند روزی که راه پیچ و خم	بهر سودا که آمده بودیم
نصف سودای خود روی شتاب	ساخت از هر امور از هر باب
پاره مردم ساخت از دست	که سودا که خوشترن بسته
داد سالار قافله آواز	کوچ سازید با وطن ساز
انچه گردید نیک بد گشت	باز گردید کاروان گشت
تقع گرفته اید خوا خد	نیست سودای بر شمار گیر
الرحیل الرحیل بر خوانند	نیست همت که ساخته باشد
هر که سودای خویش با فردا	مانده بود ست آه و اودا
بعنازین حیرت ست حیرانی	سوزش غصه و پشیمانی
سفر آمد و عسر و در اند	دست خالی رود از آنجا باز
ای گرفتار نفس اندام	چشم بکشان خواب غفلت بار
تا بکس است احصا جوینا	شرم باد از سیاه رویها
سالمه در سفر بود	حیف صد حیف بی خبر بود
عسر تو شد قریب یغی	این چه غفلت بود در یغ دریغ

داند آن کس که
لیک هر دو ن
نشود فرض
در امامت
مستندی گشت
در امامت
قبل از این
هر کس را که
چند روزی که
نصف سودای
پاره مردم
داد سالار
انچه گردید
تقع گرفته
الرحیل الرحیل
هر که سودای
بعنازین حیرت
سفر آمد و
ای گرفتار
تا بکس است
سالمه در
عسر تو شد

قول محنت اگر گفت الفتوی
 ورو و موضع و پا از واکش
 گفت از کجای سخن پر واز
 هست سلطان کی ز شرط آن
 شامی گفت شرط نبود آن
 گفت از کافی شایع او را و
 یعنی در کون مصری و اگر
 می گذارند جمع اهل این
 تا که نماند اگر موضع آن
 از وقت سومی و اوقات آورد
 چونکه واقع شود ز فرض اگر
 جمع و می اگر بود صحت
 پس بهر چار سوره ختم کردن
 گفت او را و شیخ را و اند
 بعد از آن چار رکعت سنت
 چار و یک به نیت پیشین
 بعد از این چار بار و رکعت
 اینچنین شد حسین پیشش
 و رواجی جمع آن ل صان
 کرد و اول روایت بسیار
 مثل او را و شیخ تعیین کرد

او وقت در بفرنج است اینجا
 در یکی شهر جمع خواند اگر
 باشد اینجا هوا صبح جواز
 یا کسی نماند است بر سلطان
 یعنی سلطان اذن از سلطان
 پس بهر مصلحتی که شک افتاد
 شک بود و نماز جمع اگر
 بعد از آن چار رکعت پیشین
 فرض وقتی او را شود در میان
 سوره ختم با چهار باید کرد
 خواندن سوره را مگوی ضرر
 شود این چار رکعت و سنت
 هست واجب بکل نقل سنن
 جمع با قصد جمع بخوانند
 سنت وقت می کند نیت
 می گذارند که احتیاط است این
 می گذارند به نیت سنت
 کرد و جمیع البسائش
 گفت در میانیکه هست خلافت
 گفت آنکه صحیح هم محنت
 هم گفت احتیاط آن شد مرد

فرستاد ابوالمکرّم
 فرستاد العزّی ترک العزّی
 لا یصلوا الاذان الا فی
 مسجد و مکان من الله
 فکذلک اجبت
 فی وقت لم یؤتی
 الجملة لا یصلوا
 حاله فی خطبة و لا بعد
 لا ذکره بل یصلوا
 او را و شیخ تعیین کرد
 الفتوی و اوقات آورد
 مثل او را و شیخ تعیین کرد
 مثل او را و شیخ تعیین کرد

لیک آن چار رکعت سنت
 بعد جمع به نیت پیشین
 و الا حوطان بقول نیت ان اصلی آخر صلوٰۃ الظهر و رکعت ثمة و تمهل
 بعد یعنی نیت کرد و هم گذارم نماز پیشین و در ایام قمر نقش نگذارده ام هنوز قمرینه
 شرط و یکم جمعه وقت بدان
 در هدایه و غیره است و نمود
 وقت بیرون بگشت آن حال
 خطبه بر قول عالمان عظام
 قدر بسیجه گفت نش
 لیکن در نزد و امام جمیل
 بود الحاکم که در مفسر سنت
 یعنی بر قصد خطبه گوید آن
 کمتر خطبه قولی از اخبار
 حضرت شامی چه ساز و عرض
 تمام ظاهر او است او
 نیز تمسید بر رسول درود
 هم وصیت بتقوی در هر دو
 قول دیگر از آن شرافت رو
 نقل او از و سیطر بر حبیبی
 هم دعا واجب است در ثانی
 سنت جمع کردن را خواهد

سنت روز جمعه بی شبست
 در قمرینه چنین گفت تعیین
 پس بود وقت ظهر وقت آن
 تا که کس در نماز جمع بود
 ساز و آنکس بظهر استقبال
 شرط شد و وجوب جمع تمام
 نزد و امام جمیل
 گفت لا بدی است و ذکر طولی
 و در احمد شد که اینجا گفت
 هست جائز بهر نیت
 گفت قدر تشدد است و و بار
 نزد و خطبتین باشد فرض
 جایزه در میان این دو
 گفت در هر دو خطبه که فرمود
 خواندن آیت در اول او
 خواندن آیت است در هر دو
 نزد آن بنده حسد او ندی
 نه و را و لا اویقین و افی
 نزد و اندرا خیر فصل آید

لا یصلوا الا فی
 مسجد و مکان من الله
 فکذلک اجبت
 فی وقت لم یؤتی
 الجملة لا یصلوا
 حاله فی خطبة و لا بعد
 لا ذکره بل یصلوا
 او را و شیخ تعیین کرد
 الفتوی و اوقات آورد
 مثل او را و شیخ تعیین کرد
 مثل او را و شیخ تعیین کرد

نزد و سنت که گویند اذان
 حسن این زیاد صاحب عقل
 منع بیج و موجب سنت آن
 که شود انتظار انسانانی
 سنت جمیع از کتب خوانند
 هم از جامع بود و غیب اگر
 و او از ترغیب الصلوة خبر
 معنی که و اذان اول را
 نیز در این کتاب علم داشت
 گفت این قول از چند دلیل
 هم نوشته صحیح شمس الدین
 هم از کتب البیضا و در این باب
 امر با ترک بیج که شد باید
 باز و از در جمیع که هر کار
 صاحب مختصر کتب تعیین
 چون از محراب خوشین بیرون
 خواه باشد مناسبت از خواه کلام
 بود انکار که کرد و انجبا یاد
 سخن شافعی است بی شکیست
 از کلام نوشته است صحیح
 یک از مضرات کرده بیان

که در حجاب محدث این را آن
 میکند از امام عظمی نقل
 معتبر و اذان اول دان
 تا اذان آنی که درانی
 هم از اسامی خطیب می ماند
 خون از غرت جبهه است اگر
 بوجت بعد امام بود و گویا تر
 بر مناره که میگفتند ندا
 از در خیمه بود هیچ نوشت
 هم نوشته صحیح عبید جلیل
 معتبر اول اذان را این
 میکند نقلها از چند کتاب
 و آنچه در معنی دل است و
 یعنی در معنی و بیت ای بار
 نیز نوشت شافعیان این
 گشت امام از برای خطیب چون
 میشود تا از آن خطیب سلام
 که اندر خیمه تطوع است مراد
 می گذارد و تحت سنت
 نیست کرده گفتن تسبیح
 که تسبیح گفت مکرر و آن

این حدیث صحیح است
 و در کتاب البیضا
 و در کتاب مختصر
 و در کتاب تعیین
 و در کتاب خوشین
 و در کتاب مناسبت
 و در کتاب انکار
 و در کتاب سخن
 و در کتاب از کلام
 و در کتاب یک

یا کتابت کند چنان فرمود
 بعد ریخا سکوت افضل آن
 میشود تا او ای خطیب سلام
 ذکر کرد دست تا او ای نماز
 احتیاطش کنی بر او من
 بود و باشد خطیب بر من
 لغو باشد همین قدر بیشک
 لغو گفته است در خطیب
 مرد بامرد کرد با او سلام
 میسر کرد خطیب است امام
 این چنین عاقل بود و است
 یعنی در وقت خطیب بی شکیست
 گفت مکرر بود حنیف امام
 یعنی حدیث علیه خاندان اگر
 گفت سر او و باید گفت
 میکند خالق استماع سکوت
 است اندر کتاب کافری
 بزبان صحیح کرد و بیان
 یعنی ساز و سکوت استمعان
 میکند از مشایخ ماعرض
 نیست ممکن در و در گفتن

یا کتابت بکر و گفت در و
 نشو و خطیب اگر انسان
 کرد و بود و قبل ازین سلام
 از خلاصه و غیر اینها باز
 شارح این قول ابی گفت حسن
 هم از کتب البیضا و در این باب
 این کتاب ساز و سکوت اندک
 یعنی چون میگفتند او با صد
 یک در این کتاب کرد و اعلام
 گفت و نفس خود جواب سلام
 نکند و روانه بجهت او را
 ذکر کرد از وقت تا وی حجت
 گفت شمیم عطسه و سلام
 روز جمعه امام پنهان
 صاحب مختصر معانی سفت
 اصح قول آنچه شد به ثبوت
 گشت آنچه صحیح که مذکور
 نیز اندر کتاب قاضی خان
 زاد و خطیب تا با خیر آن
 چونکه است استماع خطیب عرض
 چونکه بعد از او ای او بی ظن

این حدیث صحیح است
 و در کتاب البیضا
 و در کتاب مختصر
 و در کتاب تعیین
 و در کتاب خوشین
 و در کتاب مناسبت
 و در کتاب انکار
 و در کتاب سخن
 و در کتاب از کلام
 و در کتاب یک

قوله را اینکه آن عانی سنت گویند و سجود آمد یاد سجده سه و سه را هر سه مثل این حرفها که یاد و گشت نیز این شرح ساز صاحب عقل رکعت اول است یا ثانی در تلاوتش بخوان و اگر بایش شک شود و لیک و مسلمان او که اندر قیاس ثالث بود گفته بگرفت راسی او که قرار از وضو سه و از کبیره نقل شک شود و قیاس و ترید می بخواند قنوت را این کس رکعت و یکری بساز و ختم باز بخواندش قنوت این بار لیک و در هر دو مرتبه مضان بمانش قنوت خوانی کرد گفت فی قولکم جمیع آن بعضی از سجد و تر قنوت	یعنی معنی علی السجود و بگفت پس ازین سجود غیر ممکن بود کا ندرین فصلها کند یعنی در بیان سجود سهو گذشت از کتاب محیط س از نقل سهو کرد و دست سنت اگر خوانی نیست و یک نماز نگذارش خوانده باشم قنوت را یا فی در اول خود تحریری ساز و زود می بخواند دست سنت را آن با میکند نیز شرح با عقل رکعت ثالث است این یاد معه آ و ر و غیره از آن پس چونکه شک کرده بود این آدم گفت این قول را بود اختیار گشت مسروق در دو رکعت آن چیت از بهر سابق آن مرد نه بخواند قنوت این انسان نزد اصحاب ما که گشت ثبوت
که بخواند دست راسی بی نهار از تراویح بعد آید بانه	در بیان

علاء السلام و قال فی قول
یعنی معنی علی السجود و بگفت
پس ازین سجود غیر ممکن بود
کا ندرین فصلها کند یعنی
در بیان سجود سهو گذشت
از کتاب محیط س از نقل
سهو کرد و دست سنت اگر خوانی
نیست و یک نماز نگذارش
خوانده باشم قنوت را یا فی
در اول خود تحریری ساز و زود
می بخواند دست سنت را آن با
میکند نیز شرح با عقل
رکعت ثالث است این یاد
معه آ و ر و غیره از آن پس
چونکه شک کرده بود این آدم
گفت این قول را بود اختیار
گشت مسروق در دو رکعت آن
چیت از بهر سابق آن مرد
نه بخواند قنوت این انسان
نزد اصحاب ما که گشت ثبوت

پشت در رکعت نماز با انسان که در رکعت نماز پیش از فجر نیز از بعد شام پیشین دو بار رکعت چوبل از پیشین سخن مختصر چنین میدان بعد جمعه چهار خواند و از ابو یوسف سنت است این گفتار نیز بنوشته این سخن از است پیشتر از نماز عصر عشا بعد قنوت اگر بخواند چهار روز با یک سلام هر روز پیش گفت و در مختصر که است با در شب روز گفت آن عمل بود کارم نوشت عت جا نیز بنوشته آن نکند کردار صاحب مختصر عانی سفت در کتاب هر چه جسم آورد لیک بعد از غروب کرد و فساد چهار رکعت کند قطع سه قصده هم کرد و بعد اگر فساد	نماز پیش سنت مؤکده و آن خواندش سنت است غنیمت نیز بعد از عشا و در رکعت که چهار از قبل بعد جمعه بین بود کارم چنین بگو و بیان باز از بعد چهار خواند و گفت این قول را بود اختیار عصر ترک هر دو رفتی است چهار رکعت بود و نقل او از خلاصه نوشت نیک نما نما سجد از چهار خواند پیش اینچنین شب کند ز پشت بر یاد چهار خواند و دو و فصل گفت و لیس و بود و بود فتوی ایجاب بود و قول و یا از هم نقل باشد مع بگفت شخصه با نقل چون شروع کرد نزد اصحاب یا قضایشان بود در و اول کت قرأت کرد پس با کسر قضا و در رکعت با
---	--

در بیان
نماز پیش سنت مؤکده و آن
خواندش سنت است غنیمت
نیز بعد از عشا و در رکعت که
چهار از قبل بعد جمعه بین
بود کارم چنین بگو و بیان
باز از بعد چهار خواند و
گفت این قول را بود اختیار
عصر ترک هر دو رفتی است
چهار رکعت بود و نقل او
از خلاصه نوشت نیک نما
نما سجد از چهار خواند پیش
اینچنین شب کند ز پشت بر یاد
چهار خواند و دو و فصل
گفت و لیس و بود و بود
فتوی ایجاب بود و قول و یا
از هم نقل باشد مع بگفت
شخصه با نقل چون شروع کرد
نزد اصحاب یا قضایشان بود
در و اول کت قرأت کرد
پس با کسر قضا و در رکعت با

اینکه گفته بود قضای دو
 یک قبل از یک شروع کرد و قضای
 از ابو یوسف است بقیه
 اینچنین است سنت پیشین
 یک جهت از آنکه یک گفتار
 شایع در دهامی پاک جناب
 چار پیشین که در و شد نهاد
 چار رکعت نماز را و شد را
 پس دو رکعت کند قضای نماز
 نزد ابو یوسف است بروی چار
 جمل نزد محمد بن شاکو
 یا شود ترک در یک زین دو
 نزد ابو یوسف فقامت در یک
 می شود موجب فساد او
 یک در نزد حضرت عثمان
 گشت بطلان تحریم بیشک
 آنچه صاحب دایه انشا کرد
 هست مشکل بطلان آوردن
 اختلافات نقل از آن شده است
 بهر نمیدانیم این احتمال
 ذکر کرد است آن نگو گفتار

شایع شفع ثانی باشد او
 هم قضای دومی اخیر بسا
 اعتبار را باند با و قضای
 واجب فرض نیست چونکه این
 احتیاطا قضای کند هر چار
 میکند نقل از کتاب ثصاب
 فی الاصح چار هم قضای میباد
 چیزی ناخوانده کرده است قضای
 نزد عثمان هم محرم با و
 این سخن را بهشت و به شمار
 ترک آن در اولین او
 مبطل تحریم بود گفت او
 در و اول شود قرأت ترک
 نیست بطلان تحریم مسلما
 در و اول که ترک شد قرآن
 نیست مبطل چو ترک شد در یک
 کاندر حین اولیل است مرد
 زان نمی سازم از دلیل سخن
 چونکه هر شفع وی علیحد است
 در نهایی نهاده است مثال
 که قرأت نکرد در هر چار

اجتساب و محمد و عثمان
 نزد ابو یوسف نگو گفتار
 گرفت قرأت در اولین که کرد
 با و بروی قضای وی آخر
 در و اول بخواند از مرتبه آن
 قول جبع است عمل
 خواند در اولین از مرتبه آن
 قول اجماع بزرگان اینجا
 در و آخر کند قرأت کس
 با و بروی قضای دومی اول
 خواند از اولین از مرتبه آن
 در یک اولین آیت سه
 نزد شیخین قضای چار با و
 در یک اولین اگر خواند
 نزد شیخین هر چار قضای
 در یک آخرین خواند بس
 هم دو رکعت قضایست عندما
 اگر اقطوع نشسته کرد تمام
 در دایه نوشت در این باب
 گزشت من از خواند او
 اینکه در حالت نشیند کس

پس قضای میکند دو رکعت آن
 گفت اینجا قضای کند هر چار
 گشت در آخرین ترک از مرد
 قول جبع است فاحش
 یک خواند است در و آخر آن
 با و بروی قضای دومی اول
 در یک هم از مرتبه آن
 در و بروی آخرین قضای
 در یک در و آخر او بس
 قول مجموع صاحبان عمل
 در یک هم از مرتبه آن
 در یک آخرین خواند سه
 یک در نهامی یوسف
 یک در و دیگران او مانده
 دو نیز و محمد است اما
 در و گریه ای هم خواند کس
 نزد ابو یوسف است چار قضای
 گر چو قدرت بداشتی بقیام
 نصف قائم گزیرایت ثواب
 پس چگونه نشیند از وی گو
 بنشیند چو او نشیند بس

قبل ازین گفته ایم نزد دو
هست و مختصر به اینست
زن اگر اقامت نکند با مرد
چونکه آواز او که عورت است
جهر سازد و سافر انسان
بوالکارم نوشت این تکبیر
نیز در چند نسخ است گفت
نیز از مختصر است ساز و یاد
گویند از بعد از تکبیر
عقب جمعه بایش گفتن
ذکر کرده است شارح او را
غرفه روز نهم همه قرآن
هر نفس که برون از انسان است
گرفته باشد بیا و حق هر دم
چونکه روز گرفت و گیر آید
بجهر هر فردا و هر روز
هر که یک اقامت بفرمانت خورد
هر دم بی حلقه و بیانی
هر نفس که غیر عورت کرد
ای نفس انکس که برقرار بود
گرچه روی نظر به سویست

این سخن از شیخ زین العابدین علیه السلام است که در روز نهم از هر نفس که برون از انسان است گرفته باشد بیا و حق هر دم چونکه روز گرفت و گیر آید بجهر هر فردا و هر روز هر که یک اقامت بفرمانت خورد هر دم بی حلقه و بیانی هر نفس که غیر عورت کرد ای نفس انکس که برقرار بود گرچه روی نظر به سویست

پای درشتی دل بسوی حق
نطق در وقت جان دل در بر
یا آنکه بجزرت مردان
تا که بر خوشترین گرفتاریم
عاقبت ساز از کسان مارا
بهی مخلص اندر گرفتاری
نام پاکت غفور و مهربانست

در بیان نماز مستسقا

در هدایه بسیار و از باران
نیست مسنون در مجمع نماز
قول نیکسان امام بزرگوار
قول و یار اندرین هنگام
لیک از اصل گفت آن شکر
جهر ساز و امام در هر دو
چون محمد امام عجل فرید
قول بویوسف حمیده خصال
نزد عثمان چو خطبه بود وصل
میکنند روی بسوی قبله دعا
قلب نزد محمد است آما
اهل ذمه مع مسلمانان
در رد قول حضرت عثمان

ایست بر ایند موعظه یاران
که تنهایی خوانند جو
میکنندش دعا و استغفار
سیگزارند دور کعبه بام
جمع قول محدث و بس
خطبه هم میکنند ز بعد او
گفت خطبه کند چو خطبه عید
خطبه واحد است در این حال
نه جماعت نزد آن خوش وصل
میکنند هم امام قلب دعا
لیک نزد ابو حنیفه لا
نه در آید در آن محل انان
شمس وین گفت هم محبت آن

در میان نمازگسوف

هست در مختصر چنین موصوف
 میگردارد امام جمعه در آن
 گفت در این قرار است خفا
 هم دعا میکند ز بعد نماز
 آنچه فرموده اند اهل خبر
 میکنند از این نماز کسوف
 بود المکارم نوشت آن هنگام
 یا کند رو بسوی آسمان
 در قرار است که می بخواند سوره
 نزد بویوسف است جهر خیر
 لیک بنوشته است شمس الدین
 آنچه قول صحیح کرده خبر
 این نماز است در حد طلبی
 قول دیگر بود اجبی او است
 نقل سازد از شخصان لسان
 لیک از نظم نقل سازد باز

چون شود اینک آفتاب کسوف
 رکعتین جمیع آدمیان
 لیک باید طویل کرد این
 باشد و روشن آفتاب و باز
 نیست حاضر امام جمعه اگر
 این زمان فرو فرستد کسوف
 رو بقبله دعا کنند تمام
 نیز در چند نسخه است بیان
 این نیز و اید حنیفه است
 مضطرب قول صاحب دیگر
 سخن صاحبین جبر درین
 گفت قول امام بزرگ تر
 سنت است از برای ضبطی
 خطبه نیست در کسوف ای و
 خطبه نبود در و بغیر خلاف
 اکتفا قایم بود بعد از

در بیان نماز خوف

گفت صاحب دایه دل طوف
کامران و مامام شرع انسان
کرد یک طائفه بروی خود
گر کند اشتداد پیدا خوف
می کند خلق را و طائفه آن
طائفه دیگری بخلف او

[illegible][illegible]

یعنی آن طائفه بخت امام
رفع سر ساخت از دو سجده او
طائفه دیگری که هست انگاه
بر کتفه باد و سجده کرده تمام
این جماعت سلام داده
آن جماعت که اول ایند باز
بی قنوت او اکند و بعد از
این جماعت شسته و او سلام
طائفه دیگری چو آمده باز
چونکه این طائفه ست سبقتین
بوده باشد تقسیم امام او
نیز از شام امام شرع عمل
رکعت را بفرستد ثانی
بنمود و در دم نماز قتال
روز را خراب چونکه بنیبر
گشت از ایشان قضا چهار نماز
خون اگر پیشتر بود از آن
هم رکوع سجود بابا
گرفتند بقتل کردن او
و محمد روایت کرده
لیک بود صحیح این گفتار

میگفت در رکعتین نشاء تمام
 روید این طائفه بسوی عدو
 اقامت میکنند بی شباه
 می نشینند و امام سلام
 میدهد و بسوی دشمن آماده
 باقی رکعت کنند ادای نماز
 چونکه این قوم لاحق الدین
 بسوی دشمن رویم باز تمام
 بقراوت کنند ادای نماز
 بقراوت ادا کنند ازین
 میگزارند باین صفت و در دو
 دو گزاری و بفرستادن اول
 میگزارند و امام نادانی
 گریساز و قتال شد بطل
 جنگ کردی بفرستادن کافر
 شد یقین در قتال نیست بود
 هم من را دای ادا کنند رکبان
 میگفت آن برادران ما
 میگزارند و بر طرف بود و او
 هم درینجا جامه مندر نموده
 نیز در چپند نشخ کرده اظهار

بدرستی فرشته برای کرام
که با گشت خود اشارت مرد
این اشارت بود و جواب بود
با تسلیم بر صغیر و کبیر
بر پیاده و بر سوار چنین
بر شناسنده اختصاص سلام
اختصاص سلام با تقیین
و ذکر کرده فقیه در بستان
و نه ناخند بگرداوشد یاد
شستن او را ذریه فرمودی
می بود سنت سلام چنان
بر پیاده و بر سوار
بر کنیزک ز بی بی ست سلام
آنکه استاد هست بر شاگرد
بر کراجه نعمت است زیاد
مختلف گفته است مراد بی
شب معراج که خدای می
نیز این شرح ساز شرعی
سنت است این سلام هم رسول
یعنی از وی جواب فرمودن
مومن را کسی سلام بکرد
مید بندش و را جواب سلام
وقت تسلیم کس نباید کرد
هم گفت عادت نصاری بود
هم گویند بر تلیل کثیر
با تسلیم گفت با تقیین
نگند چون که است حمت عام
باشد از اشتراط ساعت این
چیت حکم سلام بر جمیان
یعنی بروی سلام باید داد
نقل از رساله مسعودی
خورد تر را گفت سلام کلان
باز شهری بروستانی یار
خواجه عید سلام هم بسلام
میکند او سلام و اون ورد
ابتدای سلام از وی یاد
یعنی که موافقت حضرت رب
داد اول سلام برین و
میکند نقل از طحیسی
یعنی عند اللقاء نزد و قول
بطریق کفایه باشد آن
گرچه تنها بود در خیابان

السلام علیکم آرد یاد
و در او رسم بلفظ جمع جواب
چونکه باشد همیشه بر هر یک
یعنی و علیکم السلام در کاه که یکین از بر کاه که زیاد کند چون که نزدی
آن وارد شده است افضل آنست که سلام گویند و السلام علیکم در کاه که یکین
یک جماعت اگر جمع و اگر
و ذکر کرده فقیه در بستان
داد یک کس سلام کافی کو
ترک سازند همه جواب سلام
هست کافی یکی که داد جواب
قول بعضی چنین بود مسموع
گرچه که از جمع تقیین کرد
و ذکر کرده از بیان احکام او
شرح او را میکند اخبار
یعنی هر مود که رسول الله
پس سلام ندانند تمام
هست تسلیم در رجوع افضل
بر که عند الرجوع داد سلام
آنچه مود که واردش آن یار
درجه او هزار بیسم با آن
مجلسش تا بود و گیر و دار
گشت داخل بلا سلام اگر
گشت آتم شود و جمع آن
باشد افضل و بند جمله او
شوند آنها گناه کار تمام
همه در جواب است و جواب
هست واجب جواب بر مجموع
هست لازم و در جواب آن مرد
خود گوید سقوط نیست از او
از فتادی عده الابرار
بمسلم رسید چون هرگاه
نزد گشتن کنید یا سلام
از سلامی که میدهد اول
و عده کرده است بهترین انام
پس هر موی یکی است هزار
بخوید خداست هر دو جهان
بهر آن بنده طلبه استغفار

حضرت مصطفی کشف کوش
 بو حنیفه امام خاص و عام
 بعد منسوب گشت بالیقین
 هست مذکور شرعه الاسلام
 در ملاقات شان معالقه بود
 بوالکلام کریم گشت و دورد
 نیک بردی که هست پیرهن
 در کتاب الکرا هیست تعیین
 چون بسازد مصافحه دورد
 در صلوة فقیه مسعود است
 گفت در شرعه هم ازین مبنی
 هر که با استعین مصافحه کرد
 بوسه زد دست شاه عادل را
 گفت بخویش شارح اوراد
 غیر دست همین دوی تفصیل
 در ملاقات بعضی از نادان
 ذکر کرد دست شارح خوشگو
 کرد فعل مجوسه اینجایاد
 در کتاب خلاصه کرد می یاد
 جنبیه بود زنان جوان
 و در آنها اگر سلام ببرد

بوسه زد و در میان دو ابرویش
 گشت بودی در اول اسلام
 بسم بود مذہب محمد این
 از فعال صحاب با کرام
 وقت تفریق شان مصافحه بود
 گر یک برد گر معالقه کرد
 کرده نبود بانفساق سخن
 گفت قول صحیح باشد این
 دستها را برهنه باید کرد
 سنت مصطفی چنین بودست
 دست کج کن مصافحه یعنی
 کرد بر خویشتن جفا آن مرد
 یا کسی بوسه زد بدید علما
 لفظ لا باس و مفصول عماد
 قول مختار کرده دان بے قیل
 میزند بوسه دست خود را آن
 که با جماع قول کرده گو
 فصل فتاق و مفصول عماد
 هم نوشت دست شارح اوراد
 منع باشد سلام از مردان
 یا پس از عطسه حمد او آورد

قال بنی بسم السلام
 من منسوب گشت بالیقین
 هست مذکور شرعه الاسلام
 در ملاقات شان معالقه بود
 بوالکلام کریم گشت و دورد
 نیک بردی که هست پیرهن
 در کتاب الکرا هیست تعیین
 چون بسازد مصافحه دورد
 در صلوة فقیه مسعود است
 گفت در شرعه هم ازین مبنی
 هر که با استعین مصافحه کرد
 بوسه زد دست شاه عادل را
 گفت بخویش شارح اوراد
 غیر دست همین دوی تفصیل
 در ملاقات بعضی از نادان
 ذکر کرد دست شارح خوشگو
 کرد فعل مجوسه اینجایاد
 در کتاب خلاصه کرد می یاد
 جنبیه بود زنان جوان
 و در آنها اگر سلام ببرد

مرد و نفس خود جواب دیا
 در خلاصه با جنبیه زن
 چون که باشد حرام مس او
 در عجب از مصافحه انا
 شرط آن که خطر شهوت نیست
 قبل ازین گفته ایم یک یکین
 فرمیه را مصافحه کردن
 با وضو اگر مصافحه کرد
 بعضی از جا بلان بے معنی
 بوالکلام ازین بکر خبیه
 از دامنش همین که بوسه کرد
 غیر شهوت اگر چه کربیه
 فتوی بر حرمتش بر این تفصیل
 بوسه کرده بود و شهوت در این
 اگر آنکه بود شهوت در این
 یک فتوی قاضی طهیر الدین
 گفت هر که که بوسه کرد اگر
 گر چه بر اساس او بود حجر
 گر چه گوید بیه شهوت بود
 هر مسلمان که هست اهل تمیز
 این روایت که گشت تعیینی

اگر بود زن مجوزه جبر آباد
 نیست جائز مصافحه کردن
 گر چه مس گفت مست مش او
 علما گفته اند هست روا
 در کتاب الکرا هیست مرویت
 آخر فصل نهر عورت بین
 گفت شارح کریمه دان بے قیل
 یقین با وضو دست شوید مرد
 بوسه سازد بد ختران یعنی
 گر بود شتمانه آن خسته
 مادرش شد حرام باین مرد
 سخن او سنے شود باور
 داده اند بزرگان رست سبیل
 فتوی نبود بحرمت ام آن
 که شهوت شد است بوسه آن
 غیر تفصیل شد بحرمت این
 بر منه یا بروی یا بر سر
 بس حرام است مادر و ختر
 گفت این قول او بود مردود
 زمین چنین فعلا کند پرهیز
 از کتاب نکاح می بینی

بعد از آنکه از ارگردانند	از قبیل بسیار گردانند
بعد گردانند از قبیل سیمین	کند آنکه لفافه را چون این
گر بود خوف انتشار کفن	عقد سازد و ترس کشف کفن
کفن مرده را تو بنج ششما	باشند او کرته و از او خمار
هم از دست امی خرد مندی	خرقه که فوق سینه اش بندی
سکه کفن کرد جائز است بزن	یک سنت شد است پنج کفن
گر کند سکه کفن بزن امی یار	بست آن سکه کفن و ثوب خمار
کمی از تنه کفن کند بزنان	گفت این قول را که هست دان
هست مکر و یک کفن با مرده	مگر آنجا که با ضرر و بکرد
زن مرده که در کفن سازند	اول او را چگونه اندازند
موسه او را ظرفی من امی یار	یعنی بر سینه فوق درع بگذار
بعد پوشد خمار فوق او	یعنی تحت اللفافه امی نیکو
چاپی آنچه کرده است سخن	درع یعنی بود قمیص زن
و در اعراس است طول حد خمار	عرض او را بقدر شش بر شمار
طول خرقة نوشتن سکه گز او	عرضش از زیر ابط تا زانو
خرقه که فوق عورت مرده	یعنی در وقت غسل میکرده
یک گز نیم ذکر کرد آن ششم	عرض او دو ذراع کرد اگر
هر که سازد زاده یا زین کم	ظلم کرد است او تقدی هم
شاسرچ و در از خرد مندی	خرقه که فوق سینه اش بندی
از منافع نوشتن آن با قدر	خرقه گیر و زر که اش تا صدر
نیز او را بفرق الکف ساق گو	نه شود یا کفن کشاد و باو

بکفن ان کفن سیمین
فوق سینه او
و از سینه او
تا زانو
و در اعراس
است طول حد خمار
طول خرقة نوشتن
سکه گز او
خرقه که فوق
عورت مرده
یک گز نیم ذکر
کرد آن ششم
هر که سازد
زاده یا زین کم
شاسرچ و در از
خرد مندی
از منافع نوشتن
آن با قدر
نیز او را بفرق
الکف ساق گو

گفت در کافی غیر بابی ریب	نبود در قمیص مرده جیب
نیز پله آستین و خلعین است	مرده را این لباس تخصیص است
قبل از آن مرده را نه در آن	گفت خوشبوی میکند اگر نه آن
سینه و ترا کنند این طیب	که باین امر کرده است جیب
خارج و در دایمی صاحب عقل	میکند از جوامع الفقه او نقل
گفت جز در رس و در عفران اینجا	کل طیب بوده است روا
مرده را که دفن بر کرد دست	کفنش گور کا و اگر بر دست
شاسرچ از خانه بد او خب	پس همان مرده تازه است اگر
یعنی از مال او طے التفتین	تا نیا میکند کفن با این
قسمت اریافته است مالش من	کفن او بود و وارث کس
هست در نفس مختصر بطن	مرحبل را عمامه است
بوالمکارم بشرح خود آورد	فش او سوس روی بگذارد
نیز در آن کتاب صاحب امج	کفن زوجه می بود بانوج
که چه ماندست مالهم از وی	فتوی بر این نوشت آن رطی
بود مال مرده موجود	نصفه اش که بر کس می بود
کفن مرده می بود بر آن	نبود آنهم کنند آدمیان
آدمی را نکو که روزی چند	بهر دنیا می دون چه جانها کند
در غم غصه سوختی چون شمع	تا کند بهر خویش مالی جسع
بهر این بیوفای حضرت پیش	ماند از طاعت خدای خویش
عاقبت با هزار حسرت مرد	غیر سکه کفن بخویش نبرد
نیست مسامح هیچ انسانی	شود آنهم نصیب کس باقی

بکفن ان کفن سیمین
فوق سینه او
و از سینه او
تا زانو
و در اعراس
است طول حد خمار
طول خرقة نوشتن
سکه گز او
خرقه که فوق
عورت مرده
یک گز نیم ذکر
کرد آن ششم
هر که سازد
زاده یا زین کم
شاسرچ و در از
خرد مندی
از منافع نوشتن
آن با قدر
نیز او را بفرق
الکف ساق گو

گشت آدم که انتقال دے	شد زیرات خوار مال دے
وارثان فسخ مال او برده	لیک باشد حساب برده
هست وارث جمال وی مسرو	مردہ شرمندہ در قیامت گور
زنده بامال او کند طیران	مردہ اندر جواب او حیران
غافل آدم چون بیدار هستی	خوش گرفتار در دهر هستی
ابد آینه کس نخواهد زیست	مر ترا از چه فکر آخر نیست
پادشاه بجز بجز و بر بینی	عاقبت میر و منی مسکینی
فکرت کار آخرت باید	طلب عفو مغفرت باید
تو که با این دآن گرفتاری	عجب کوی که می تنی تارے
لحظه نیست در تو آراسے	بهر چیزے نهادہ داسے
صاحب خانه روفت و از خویش	میر و می سرنگون بتار خویش
در بیان نماز جنازه و بعضی مسائل متفرقات او	
کافی غیمه با بیان کرده	یقین دان نماز بر مردہ
اہل اسلام هست مردہ اگر	کہ بقول خدا و پیغمبر
علما گفتند اند با اتباع	ہست فرض کفایہ بالا جماع
بعضی خواند نماز از باقین	گشت ساقط چہ غسل کا تکلیفین
مثل اسلام شرط غسل است	تا نمازش شود درست ای دست
غسل ناکردہ خواندہ اند اگر	باز شویہند خواندند و اگر
نیست ہرگز باہل کفر نماز	کہ نہی خدا سے بے انبار
در صلوٰۃ فقیہ مسعودی	گویم آنچه ائمہ فرمودے
مردہ را در جنازه کہ سازند	چون سر مردہ پیش اندازند

قال التفتین
من کنت علیہ
الاست لاد الای
الحی رب العالمین
و قد اشد فکرت
عذاب القبر
الکافر
و قال التفتین
و لیست با حق
یا قیوم
انظر ما کان

بعضی و بعضی
و الطول و الش
و بعضی و بعضی
بدرایع فقه
من اعظم
و بعضی و بعضی
فصل فی الجنازه
فی بعض الروایات
و بعضی و بعضی
الاست لاد الای
فی الاست لاد الای
و بعضی و بعضی

چون بر مردہ را بجای او	پیش بیرون کنند پای او
صاحب کافی نوکر کرد آید	چون جنازه بکس چیم سرده
ہست با نسخہ جیم او مردہ	نیز و چند نسخہ آورده
در کتاب خلاصۃ الفتوی	نسخہ آید بے جنازه نسا
صاحبہ نایب بود با او	منع فرمود در کتاب نکو
شایع اورا دہا کند اعلام	نوحہ را ذکر کردہ اند حرام
در حق نایب گفت چنان	کرد او کہ بوند ستمان
گفت آن سرور ہمہ جا ہما	بعثت حق تعالی بر آنها
بعثت ہر فرشتہ و انسان	بر ہمان نایب و ستمان
ہم درین نسخہ سخن پرواز	گفت بی نوحہ گریہ است جواز
چونکہ آن فرق ساز لطف خشم	کرد باہن خویش آب چشم
ہست مذکور بشرعہ الاسلام	نیز و چند سخنیہ کرام
علاق موشق جیب ضرب خود	رسم در وقت جاہلیت بود
نیز در آن کتاب حقانی	گفت عند المصیبت انسانی
کرد بر ران خویش ضرب اگر	مجبور اجب گفت پیغمبر
در وقایہ و غیمہ ہا دانند	چون نماز جنازه بر خوانند
گفت تکبیر اولین چون کس	می بخواند ثنای حق زبان پس
باز تکبیر گوید این خوش ذات	بعد ازین بر رسول خود صلوات
باز تکبیر سے بگوید مرد	بعد ازین آن دعا باید کرد
باز تکبیر سے بگوید کس	ہست از بعد او سلام پس
نکند رفع دست و تکبیر	غیر تکبیر اولین اے پیر

و بعضی و بعضی
بدرایع فقه
من اعظم
و بعضی و بعضی
فصل فی الجنازه
فی بعض الروایات
و بعضی و بعضی
الاست لاد الای
فی الاست لاد الای
و بعضی و بعضی

گرچه کارے نیاید از دستم چاکر دوستان او هستم

کتاب الزکوة

ای بیکانه خدایه کون آرا	لطفت کن علم نافع را
از سیاه چهل دور انداز	بمقام سرور نور انداز
ای مری به هر صغیر و کبار	از دل بنده رفیع ساز غبار
نیست هر چند طاعتی بر ما	علم عین اعیانین عکس افرا
خود گیر بلطف اگر دستم	در میان جزیر بر دستم
مانده از کاروان پیای لنگ	هر طرف و شمس ان رخسار لنگ
لطفت پاک تو در میان نبود	جان اگر صد بود امان بود
منم از تشنگان غم باوه	در بیابان حسرت افتاده
مورها بخش ساختم رویم	نیست درمان اینک کیش گویم
به نام رسیده هست نفس	از تو دارم امید واری و بس
ای نگارنده مکین و مکان	آب رحمت بحلق من بچکان
قوتی ده که خیمم از اینجا	تو سن بهمت بر زیر پا
تا غمائی سواد نیک کسان	بمقام رضای خود برسان
ای دهنده جان بقالها	و احکم کن باصل مطلبها
عالم آشکار و نهانی	مطلبم را تو نیک میدانی

در بیان موجبات زکوة

مگر کسی را که واجبست زکوة	یعنی فرضست و اندر شرح صلوة
معطی این زکوة مسلم باو	بالغ و هم مکلف و آزاد
مالک ملک تمام باشد او	بود آن مال من نصاب نمو

یکم به نام و من فاسق و کافر و غیره

بمسکب که مانده است این تن	یا بس از بود و نبوده
یا بقصد تجارت این مال	هر یک که می گدشت به دست سال
فاصله دیگر ز حاجت حاصل	هم زوین مطالب می خوش وصال
فرض عین آموه زکوة باین	بهمین شش طاعت اربعین
بر کمال زکوة واجبست	چنانکه هر نفس در شش
بود مال غنیمت از بر انسان	بعد چندی محض سبیلان
رود بای گدشته را باین	غیر واجب بود زکوة باین
مثل محض قویا بود و حجود	یا که طاعتی گشت گرفت بود
نیست اندر دم لذت زکوة	فرض شد بر او و اندر اهل ثبات
یا دم مال را حبس کرد و ن	سیکست در نیت زکوة عین ن
گر تصدق کند جمیع مالی	نیتش شد طاعت و انجیل

در بیان زکوة شش

پنج زاید بود نصاب شش	کو سفند سه باو زکوة شش
کم از ده که هست حکم اینست	چون شود باو و شاه تمیز است
هم زده تا چهارده دوست است	پانزده شد سه کو سفند زکوة
هم هجده است تا بیست و یک	چون شود بیست چهار می است
برسد تا شش و بیست و چهار	هم هجده چار کو سفند شمار
گشت مالک بیست و پنج شش	گشت بیست محاص فرض شش
گشت بیست فخاص اعمال	اشتر می یای مانده باو و سال
شش و شش شد شش و بیست	باو بروی زکوة بیست لبون
چصیت بیست لبون گوا عیان	که بیست سال گشت داخل آن

چهل و شش شتر که گشت زیاد معنی حق را بمن حاصل ان شتر کس سه شصت و یک معنی جده را بر بے چون بے گشت هفتاد و شش که بے نقصان نود و یک شتر زیاد آید تا صد و سبست ابل سخن اینست بعد از آن آنچه واجب زکوة که بهر سبست و پنج از شتر چون شود و شتر شصت و پنجاه بعد از آن آتینا چون اول	و ادن حجت ز فریضه باد شده باشد چهار را داخل جده که زکوة او بے شک داخل پنج سال باشد و شد و سبست لبون زکوة آن در زکوة شتر و حجت میباشد یعنی با وی و حجت تعیین است که بهر پنج ابل بود یک شاة گفت بنت محاض فرض شتر گفت شتر حجت میباشد آنگاه میکنند گفته اند ابل غسل
---	---

در بیان زکوة بقبر

شد نصاب بقبر ثلاثین یا دو گرچه باشد تسبیح و الاقوال در چهل گاو کرد ایسه یا دو بعد از این معنی مسن را گو از چهل چون زیاد و گردد این سخن مختص بهین معتدا هم بقبر از چهل یا دو که هست بعد با کل سه تسبیحی گو	یک تسبیح و یا تسبیح باد یعنی گاو و در آمده بدو سال یک مسن و یا مسن زیاده که بصد سال گشت داخل او سه بسازد حساب تا ستین کرد و شتر حساسه وی اخبار ربع عشر مسن و ده شصت هر چهل را بود مسن او
--	---

در بیان زکوة گوشت

از چهل گوشت بر یک شاة از صد و سبست شد یکم یک زیاده از دو صحت که زیاده کرد و یک چهار صحت را بود زکوة چهار در بدایه بود زکوة شاة مختصر را چهلین خبر داده بود پانزده ماده اختلاط بود یا در ربع عشر قیمت آن نیست بر اسب چیز عذما اسب را که زکوة فسدن است سخن بزرگان تقوی کسب لیک قولی بود سه اسب نصاب یک وایت از آن ز منظر فریل بوالکرم و هم ز قاضی خان چون شتر بالغ بود با شاة سائمه آنکه کرده است آنمال نیست واجب زکوة هم بفسار نبود و رد و اب ما لیس عمل بوالکرم چنانچه تعیین کرد و در مال خود زکوة انسان	بیتقین دان که میدهند زکوة در زکوة شتر و شاة باید داد گفت سه شاة مسیله بیشک بعد با کل صد یک بشمار ان شتر کس ده بشتر ح زکوة گفت هر اسب که بود ماده گفت ویتار سه روز زکوة بود لیک در کافه کرده است بیان هو مختار گفت للفتو این وایت بقول نعمان است نبود و زکوة نصاب اسب یک سخن پنج و نصاب حساب نیست چیز زکوة اندر خیل از خلاصه و مضرات بیان نبود از سائمه گوشت زکوة بچریدن پسند اکثر سال لیک واجب بود به تبع کبار یعنی جز قول مالک عمل در بدایه و کافه هم آورد واجب است این و در میان آن
---	--

در بیان کوفه ذریعہ فقره

بست متقال دان زکوة ذریعہ	نیم متقال از زکوة طلب
وزن متقال بست قیراط است	وزن قیراط پنج شصت است
شد دوصد و نیم فقره نصاب	ربع عشر شصت فقره حساب
خاک کرده ایست عالم	بافت متقال کل دویست
خواه معمول غنیمت معمول او	چصیت معمول حسن او گو
چون دنایر چون دراهم دان	چون اوست زیور است همان
سخن شایسته چنان نبود	گفت باز یوز زان نبود
خاتم فقره که برودان است	اور ویت کند نیز آنست
شود این مال بر نصاب زیاد	هر خمس از زکوة واجب باد
کم از خمس نصاب شد افزون	نیست واجب کوفه ازین معمول
یعنی یک دریم است واجب ن	شد چهل دریم از دوصد افزون
چار متقال ز زر بست زیاد	شد دوقیرات واجب او باد
سخن مداحین پاک نصاب	هر چه گردید با نصاب زیاد
از چهل یک است زکوة آن	شایسته هم نوشت ست چنان
فقره دریم است اگر غالب	حکم فقره است امی طالب
غالبش غش بود کستند حساب	قیمت او اگر رسد نصاب
بعد بروی زکوة واجب دان	بزرگانیک کرده اند بیان
در کتب ابایا سے آرد	که عوض تجارته دارو
قیمتش با نصاب فقره اگر	میرسد یا که با نصاب زر
از مبالغه و بست دریم آن	پنج دریم زکوة واجب دان

آنکه که عرض دارد هم	سیکند فقره ذریعہ خمس
بوالمکارم صریح کرد این را	ده متقال قبیل شخص دشت طلا
میرسد هم عوض صاحب مال	بیای طلاله و دشتال
گفت به زکوة او نصاب	برسد بست چکد او نصاب
انجین بند شصت بیت ط	ضم کند فقره ذریعہ راو
یعنی از فقره دشت صد دریم	پنج متقال دشت از زر هم
گر ز صد دریم شد متقال	یعنی از زر و بدست احوال
هر جگای نصاب باشد مال	نقص اگر یافت در میان مال
گفت نقصان او پدر باشد	ظرفیش نصاب اگر باشد
در زکوة نذر نطفه و صوم	در کفالت عشر هم ای قوم
قیمت او جوار نذر	شایسته گفت غیر عیش لا

در بیان عاشر احکام او

در وقایع و شرج اوست تمام	عاشتر آنست مانده باشد امام
یعنی بر اس مانده است او را	بهر خذ زکوة تا حبر با
گر بجا است رکعت از تجار	از ثمانی حول کرد انکار
یا شود سنک از فراغ قرض	راست بیند مع الیمین انقض
یا گوید بین کس وین بهر	یعقیر باده ام و شمر
مال غیر سوایم ست اگر شش	راست اند مع الیمین خبرش
و سوایم قبول نبود زان	چونکه گیر زکوة او سلطان
میکن صرف مصرفش را او	در سوایم قبول نه زین رو

یا بگوید زکوٰۃ سال اگر
که جزین عاشر است در این محل
نبود شطر خط بر آوردن
نیز بر این شرط از دمه
حرب ایجا قسم خور و بکرم
ربع عشر است از مسلمانان
عشر گیر در حربیان بحساب
هم ندانند تا حبران ما
و انداز تا حبران ماکفار
آن قدر عاشران اهل دین
گیر گیرند اهل حرب آنها
کل اموال تاجران آنان
گیر گیرند و تاجران چنان
چون حرب گرفت عشر مال
گیر گیرند نه ماه آید نسیه
داخل و از خود شده آید
کس به مال مضارب بگذشت
یا که مال بود بضاعت نسیه
عبد مازون که باشد او مدیون
لیک مدیون نبوده باشد آن
خواهد عمار او بود دانسته

داد و بودم بعاش و دیگر
است و اند مع الیمین این قول
یعنی از عاشر و اگر بی ظن
باور این کس در حرب دمه
بود این مال ما و و پسرم
اخذ عاشر دمه و و چنین آن
مال آنها اگر رسد بنباب
چه قدر مال گیر و شش آنها
یا گیرند مال چه مقدار
گیرند از مال شان علی التعمین
کل اموال تاجران ما
نسیه عاشر مسلمانان
عاشر آن گیرند از دمه نسیه
باز آنجا گذشت در آن سال
عاشر از مال او بگیرد چنان
عشر دیگر مال او بایست
ز و بگیرد آنچه تعیین گشت
عاشر از مال او بگیرد چنان
هم بگیرد چیزی از دمه چون
کس مالک خواسته او دان
کنند احت زکوٰۃ الا که

در بیان کوه کاهنا

شمار مختص بر بزرگان
یافت از ملک کان نعت مؤثر
در زمین خرابه عشریت
خمس و او ده همسان بنده
مال مخلوق در زمین کانت
در کس یافت در بیابان
مالک شافع نوشت چنین
آنچه او یافت اگر رسد بنباب
هم ز تسبیح ذکر و چنان
ارض ملک بزمین مساج
بست و احب زکوٰۃ او احوال
ارض اگر ملک گیر انسانست
یافت گردید کان در وارش
آنچه در وارش ملک است
یافت گردد اگر چه اندر و ار
نیست چیزی بلو و و عنب
زیر یک بر آرد از و یا
یافت نسیه و زج آنکه در حال
در گرفت از حسن الن کفار

بوالمکارم چنین کند تعیین
چون صاحب و جدید و صفت اگر
آن زمین ملک گیر گشت
بایست او بود به یا بنده
آنچه موضع که هست گنج است
مالک شمسیت خمس میدانست
نه خمس او علی التعمین
و در از وی زکوٰۃ کرده حساب
نقره بر بر آید شش از کان
سخن شافع پاک ارواح
اصح قول آن نکوا فعال
مذهب ما مالک آنست
چیز و حق او نه بشمارش
در زمینش بود روایت و است
خمس باید بدهد و و یا ر
کرد و بویوسف اختلاف گیر
و او نسیه و باین نسیه
چیز دادن بخمس واجب گو
گرچه نسیه و زج است خمس شمار

انچیسین در زمره و یا قوت
از زمین یافت گنج انساے
بیحد این آدے نیک انجام
حکم او کرده اند چون نقطه
لیک بروی نشانی و کفزار
مثل نقش صحنه بوبر آن
خمیر او را که داو این است
باتی او باینکه میدانی
یک شخص که هر که هست زمین
لیک و مذہب و دینی کو نام
یخیز و اول سلسلے
انچه باقی از خمس می ماند
گردانند و ارشاد آن
صرف اقصای مالکش بنام
شیخ الاسلام گفت در خیال
اشتباه نشاء است اگر
ظاهر مذہب اندرین احوال
یافت از او اهل حرب این چیز
از بیابان و احسب اگر
همه او چون بود در مسلمان
گنجانے متاع آنها کس

نیت چیزی چنانچه ثبوت
حکم او را چگونہ میدانی
بر روی ست از نشاء اسلام
نقطه مال یافت از او
بوده باشد و هست خصلی پای
این علامت ز اهل کفر بدان
پای او بود بسیار بنده
مالک ارض نیست انساے
نزد بود و ست حکم همین
اول فتح که گرفت امام
و او این ارض را بافساے
مال مر و ارشاد او و اند
بوالکرام نوشده ست چنان
می شناسند یعنی در اسلام
ند آن مال را به بیت المال
یعنی در درسم و غیر دیگر
گوید این بود و است از جمال
و دها و مالک او نیست
یافت گردید حکم او است و اگر
در قیامت نمی نشود ضامن
یافت این بار خمس بدیدس

در بیان مینامی و کی کوستان

از زمینهاے ده کیے جبل
تر کو و را چسین باشد
گرچه کم هست عشر واجب دار
بوالکرام که کرد و انجب اعرض
هست بروی که عشرت عید
از فتاوی قاضی که خوشبر
عشر بر سیوه شش نیست زوده
شایع گفت چیزی که غسل
یک سخن چیش گفتند حساب
غیر ازین هم روایت است از او
چونکه بر قول حضرت نعمان
خواه آب روان بخورد است این
جز حشیش ست بنیم ست یا
عشر واجب اگر چه هست قلیل
مکرم باقی ست میوه آن
هر که وسق در خدا طلبی
انچه باشد بر استقلال
اینکه گفتند عشرت یا
گرفته در بر و ست شکر ست
لیک با کاه برگ حشر مارا

عشر به هر اگر گرفت غسل
و انچه بیرون که از زمین باشد
سخن مختصر همین معنی دار
انچه بیرون که میشود از ارض
گفته باشد بسبب ادویه
در حواله آدمی ست شجر
گرچه آن بلده عشرت بوده
از ابو یوسف علین روایت بل
عشر باید اگر رسد بخصاب
نذہب بوحقیقت احوط گو
و دها به چنانچه کرد بیان
خواه آب ساسی علی التبعین
از زمین که بر و ن بر آید و ست
نیست بر قول صاحبین جبل
پنج اوسق شوند و است همان
شصت صاع است و بصاع بن
عشر واجب شود درین احوال
شدنی فارسی مراد وی
عشر باید چنانچه در خبر ست
عشر واجب نمی شود بار

ابوالمکارم که در پی سی و سه
 وادون نسبت عشر باشد پس
 گفت اجماع بر سی و سه بودن
 حکم او مثل غوب و الیه و ان
 است منی غوب و الیه و ان
 غوب است می کشد بهر
 منی الیه بود و و لای
 خمس این سی و سه حکم شرع
 پس اولی و غوب می آرد
 عشر آب سمار آب چاه
 اینچنین آب چشمه است بحار
 می بود عشر حکم شرعی
 گوید آب عین آب چاه
 نقل کرد از ائمه و ائمه
 گفت باشد عشر لای اهل کرم
 در ده کوفه کنند از بغداد
 اینچنین نه بر و رود بگو
 یعنی رود و خجند سی و سه
 نه بغداد و جبل باشد چون
 نرو شیخان خراجیه میدان
 عشر باشد این چهار انهار
 گفت آنجا که است ارض عرب

و ان شفی بنویس
 ابوالمکارم که در پی سی و سه
 من می کشد بهر
 غوب است می کشد بهر
 منی الیه بود و و لای
 خمس این سی و سه حکم شرع
 پس اولی و غوب می آرد
 عشر آب سمار آب چاه
 اینچنین آب چشمه است بحار
 می بود عشر حکم شرعی
 گوید آب عین آب چاه
 نقل کرد از ائمه و ائمه
 گفت باشد عشر لای اهل کرم
 در ده کوفه کنند از بغداد
 اینچنین نه بر و رود بگو
 یعنی رود و خجند سی و سه
 نه بغداد و جبل باشد چون
 نرو شیخان خراجیه میدان
 عشر باشد این چهار انهار
 گفت آنجا که است ارض عرب

و ان شفی بنویس

یازمیر بلده که بغیر وقت سال
 باشد عشر عنود هر شهر
 قسم هم یافته است آن هنگام
 عشر است بود تعیین میدان
 گفت اهل سخن سواد خسرو
 بلد که که بعنود بکشاد و ند
 غیر که از و حشران طلب
 یا کرده مصالحه با امام
 می بود آن زمین خراجیه
 نیز در شرح مختصره لایتین
 هم خراج می بود زمین بخار
 پس بخارا بعنود بکشاد دست
 لیک سفره که شد بر وقت
 گرچه او را بعنود بکشاد
 بهر حفظ عساکر اسلام
 صاحب مختصر بیان کرده
 کرد احیاء و اسلام
 یعنی باشد قریب عشره
 بخراجیه که قریب است آن
 و می می کشد اگر احیا
 و صفت ارض موات بر گو چیت

ابوالمکارم که در پی سی و سه
 وادون نسبت عشر باشد پس
 گفت اجماع بر سی و سه بودن
 حکم او مثل غوب و الیه و ان
 است منی غوب و الیه و ان
 غوب است می کشد بهر
 منی الیه بود و و لای
 خمس این سی و سه حکم شرع
 پس اولی و غوب می آرد
 عشر آب سمار آب چاه
 اینچنین آب چشمه است بحار
 می بود عشر حکم شرعی
 گوید آب عین آب چاه
 نقل کرد از ائمه و ائمه
 گفت باشد عشر لای اهل کرم
 در ده کوفه کنند از بغداد
 اینچنین نه بر و رود بگو
 یعنی رود و خجند سی و سه
 نه بغداد و جبل باشد چون
 نرو شیخان خراجیه میدان
 عشر باشد این چهار انهار
 گفت آنجا که است ارض عرب

ابوالمکارم که در پی سی و سه
 وادون نسبت عشر باشد پس
 گفت اجماع بر سی و سه بودن
 حکم او مثل غوب و الیه و ان
 است منی غوب و الیه و ان
 غوب است می کشد بهر
 منی الیه بود و و لای
 خمس این سی و سه حکم شرع
 پس اولی و غوب می آرد
 عشر آب سمار آب چاه
 اینچنین آب چشمه است بحار
 می بود عشر حکم شرعی
 گوید آب عین آب چاه
 نقل کرد از ائمه و ائمه
 گفت باشد عشر لای اهل کرم
 در ده کوفه کنند از بغداد
 اینچنین نه بر و رود بگو
 یعنی رود و خجند سی و سه
 نه بغداد و جبل باشد چون
 نرو شیخان خراجیه میدان
 عشر باشد این چهار انهار
 گفت آنجا که است ارض عرب

نشانی است اینک مالک آن
گفت باشد خراج بر نوعان
ربع یا ثلث که از خارج آن
نصف خراج که غایت طاقت
چون ازینها که مصلحت بکدام
نوع از وی موافقت است و اگر
که بکل حریب و این باب
صلح مرد در دعوت است او هم
محرریه که تبت است زمین
از حریب تا که نخل متصل
ماسوی و مثل عفر و بستان
قدر طاقت خراج بر او می است
هر حریب است شصت اند شصت
از کفایه روایت دیگر است
از زمین قطع کرده باشد آب
یا رسید است آفت بار زرع
معنی آفت اینک بے امکان
یعنی همچون بلخ و یا چون سرد
لیک معطل بماند مالک آن
در است ارض خراج اگر کفار
یا زومی خرد مسلمان کسر

که این را بهوا صحیح بیان
نوع از وی مقام میدان
می گیر و امام از دست آن
می گیرد و بلا شک و شبهت
بهیندش گیرد و شش خراج امام
مانده آنچه که بر سواد عمر
از اراضی که بر سر دوی آب
صلح بر یاز جو یک در سهم
پنج در سهم بود خراج زمین
و در دو حکم شرع را چه گله
نخل او که بود و محوطه آن
و انش سله چه نیکی است
بگوشت شست مردک است
کز هر شهر خویش معتبر است
کثرت آب یا بکره خراب
نیست بروی خراج اند شرع
بوده باشد زرع و دفع آن
دفع او را نمیتواند کرد
مع قدرت خراج و حیث آن
شد مسلمان بهمان خراج شما
بهت با خراج ارضش بس

کافره از مسلم ارض عشریه
مومن را که واجب است خراج
صدقه می کند بغیر نخل
لیک بعد از طلب تصدیق کرده
صاحب ارض عاشق است انش
گفت این شراج حیدر خصال
در فتاوی جمع الحسین
گفت عشر خراج را سه شمع
خرد شش او شود خراجیه
گفته طلب امام حیثیت خراج
آن خراج است که هست برگردن
نیست ساقط گردن آن مرد
تا نه بد خراج ارض خویش
اکل از زرع او نبوده حلال
گفت از شراج سید کوفین
باید اندر زمین واحد جمع

در بیان مصرف زکوة
مصرف این زکوة را بهر گو
از مصارف چنانچه تمسین
آنکه مالش میرسد بعباد
آنکه از وی سکه ندارد چه سیر
سخن بلبستان این صفت
گر بعت در عمل بعباد مرد
مصرف دیگر بکاتب داد
قرض دار یک مال او بعباد
هم بود یک ماند و از عشره
اجتهاد و محمد خوشش حرم
صرف سازند هم باین سبیل
مال او که دیانت سپی

است در محقق و غیر او
فقرا و گرسا کین است
اهل معنی خقیق که حساب
او است مسکین چنانچه کرده تمیز
معرفش نیست عامل صدقه
گفت صرف زکوة باید کرد
تا که او در بنده گے آزاد
نرسد غیر فقر حق او بحساب
نزد و یوسف است صرف زکوة
که نرج ماند و باب از مصرف
کیست این سبیل گوے قبول
نبود لیکن مال او با و

نوکر سازد از خانیان شاه	روز نحر اشتباه شد ناگاه
عین خواند گشت قربانی	عرفه بود و فهم شد تاسی
گفت اینجا عاده است نماز	اضحیه را عاده سازد باز
خواند را بشود شرعی	گفت تجویز اسرار حبیب
عرفه بوده است گر چه آن	بشهادت بخواند جائز دان
از هدایه نوشت شارح باز	ذبح در شب بود بکره جواز
افضل امنیت در مسلمانان	ذبح سازد بدست قربانی
ذبح را اگر نکونه اند کس	ملبه اوز غیر یاسه بس
غیر اگر ذبح میکند آس	خود در وقت می شود حاضر
گفت از شرعی آن نکوا انجام	سوی قبله کند در آن هنگام
بزرگانیک راه میدهد	گفت آنوقت آنچنین خوانند

بسم الله والحمد لله رب العالمین لا اله الا الله محمد بن سلمان شرح اولاد

گوشت می اگر مسلمانان	نخربیده بقصد قربانی
گوشت بدگر کند قربان	کره گفت از بیان احکام آن
از هدایه نوشت تا دانی	صدقه ساز جلد قربانی
شارح از خانیان وایت کرد	پیش از ذبح اضحیه را عاده
سوی او را اگر تراشیده است	شیر او را اگر بدوشیده است
گفت سازد تصدق این مورد	نکند صرف خویشی او را
پیش از آنکه کرده ایم بیان	بدنه جائز بود از هفت انسان
خام سازد کس خود مسلمانان	بدنه کرده است قربانی

بصالحه از آن شیخ
فوق حدیثی است
میوه با فقره
الذبح و احکام الذبح
فی هادیه شرح
القضای فی شریع
الاسلام از امام
حسین علی کلاهی
التبیین فی ذکر
اصول فقهیه لکل
الشیخ محمد بن
فی کتاب الاصلیه

نوکر کرده در آن شریعت کتاب	جمله اوز واجب است حساب
این بود و عاده علی	هم نوشتند بر همین فتوی
کرده باشد و شایسته قربانی	غیر یک شایسته تا فله دانی
اضحیه پیشتر از ذبح زیاد	ازینا بیع شارح اوزاد
ذبح اضحیه کسند ذبح	قول بعضی کند تصدق می
اضحیه که خسر مسلمانان	گشت ضایع کرده قربانی
آن حسد بود و فقیه اگر	نیست واجب کند بجانش اگر
بوده باشد عتق تو واجب دان	از کبیر چنانچه کرد بیان
انچه بود دست ملک شرعی	در هدایه نوشت اضحیه
غیر پیشتر و گوشت بعثت	بمقیین دان نکردیم شب
هم سوا به عیسی الرضوان	غیر اینها ساخته قربان
هم نوشت آن در رکع ایشان	جذعه جائز باضحیه از عذران
شرطش نکند بود عظیم حیان	بکله مختل که کرد و آن
ناظر اوز و در که نگاه کنند	از کله شیش شنبه است
جذعه را وصفت کن کدام شده	بره ششش مبرو تمام شده
هست ششش مبرو فقه	از عطره و بگفت هفت اما
لیک جز گوشت شش باو	یاز شش بود بال زیاد
شش یک است از بزر این	هشت دوساله از بقر مقین
از شش نچسبده باشد آن	هر چه کارست گاومیش همان
بوله کارم زرع عتق را نیاید	بره از هشت مبرو آمده یاد
بل ز اجناس قول کرد آگاه	جذعه باشد و آمده نه ماه

لنا فی شرح
الطیبات فی شرح
الذبح و احکام الذبح
فی هادیه شرح
القضای فی شریع
الاسلام از امام
حسین علی کلاهی
التبیین فی ذکر
اصول فقهیه لکل
الشیخ محمد بن
فی کتاب الاصلیه

در نه روز و صد و دو روزه این	شماره و مجتهد علی التبعیین
بست چهار از مباح محرم بود	روز و شنبه این در مقصود
شکر یا حاجت دای پائین	برساند بطلب بند
گر نباشد رعایت بار	من که و کردن چنین کار

مناجات

ای کریم که از عیان غیب	از تو پست نیست از ماعیب
از تو طلبید زما و ور	از تو عقد و زماست محرمی
از تو رحم است جسم نهانی	ما گرفتار خود زنا دانی
از تو الطاف مهر پائین	ما مقید به سر قانی
تو که مرشد و رحمت داری	مخلصم ده ازین گرفتاری
گر چه مار از نوب و جنب است	نام پاک تو خانه الذنب است
گر چه باران از نقصانست	نام پاکت رحیم رحمن است
گر چه ماه عسل و گند گاریم	نام پاکت رحیم رحمن است
از همین نام امید و اریاست	گر چه در بند و شرمساری است
بهین نام اسرار جهان آرا	زیر خاک سید برے مارا
روز محشر میانه مردان	بهین نام سحر و گردان
گر چه ناقابل است بکردار	از تو دار و اسب و یار
روز حیرانیا و بد بوخته	همه عیبهای رو پوشیده

کتاب الصوم

بیتین روز و سه رمضان	که با جمل فرض عین بدن
----------------------	-----------------------

بعد ازین روز که هست ندور	در هدایه است و آبش مذکور
لیک صدر اشربعه فرموده	روز و نذر فرضی بوده
کانه نجبا و لیل با دارد	اندرین شرح سازم آرد
واجب اندر هدایه که فرمود	معنی او فرضیه خواهد بود
از فتاوی کافیه کرده عرض	نذر است از وجوب نبود فرض
هم در اینجا و لیلها دارد	صاحب کافیه نیز آرد
شرطی فرض روزه کردا علام	هست عقل بلاعت اسلام
نیز نوشته اند شرط ادا	با وصحت زبندگان خدا
هر جگه معتیم باشد ناس	پاک بودن ز خون حیض نفاس
گرمین شرطها بود موجود	هم ادایش فرضیه خواهد بود
غرض این روز که گشت بیان	می بود روز و سه رمضان
معنی روزه از براسه قرب	ترک و طی است ترک کل و شرب
یعنی از صبح تا غروب زکات	ترک اینها کند با هر حنرا
صاحب مختصر کرده بیان	نیت روز و سه رمضان
چون نصف نهار شرع پیش	نیتش کرد جایز ای درویش
بوالکرام که در شرعش نیت	پیش از چاشت کل آن تجویز
از هدایه اصح نوشتن آن مرد	هم ز کافیه صحیح تعیین کرد
چونکه نصف نهار شرعی این	می بود چاشت کل آن یقین
تا غروب زکات صبح ای یار	در شریعت نوشته اند نهار
در هر وقت نیت ای انصاف	از زمانه نوشتن نیست خلاف
اول وقت نیتش آن خوب	گفت او بوده است وقت غروب

در هدایه است و آبش مذکور
 روز و نذر فرضی بوده
 اندرین شرح سازم آرد
 معنی او فرضیه خواهد بود
 نذر است از وجوب نبود فرض
 صاحب کافیه نیز آرد
 هست عقل بلاعت اسلام
 با وصحت زبندگان خدا
 پاک بودن ز خون حیض نفاس
 هم ادایش فرضیه خواهد بود
 می بود روز و سه رمضان
 ترک و طی است ترک کل و شرب
 ترک اینها کند با هر حنرا
 نیت روز و سه رمضان
 نیتش کرد جایز ای درویش
 پیش از چاشت کل آن تجویز
 هم ز کافیه صحیح تعیین کرد
 می بود چاشت کل آن یقین
 در شریعت نوشته اند نهار
 از زمانه نوشتن نیست خلاف
 گفت او بوده است وقت غروب

روزه دارنده شب کند نیت	شناخته غنر طاکر و شب شنبهت
گفت نصف آخر با و از شب	بعضی اصحاب آن خدا می طلب
گفت در شب درست و آن مطلق	یعنی اصحاب آن دیانت حق
نیتش را جدید با ید کرد	لیک ساز و مباشرت آن مرد
گفت در جامع خود از خوبه	این سخن از امام محسوب نه
غیر تعیین شد دست نصف آخر	لیک گفت است از وسیط آن پیر
غیر مطلق نوشته اند چنان	بعد نیت جمیع اکل آن
بعد نیت اگر از خواب	از حجر نوشت در این باب
نیت واجب و نیت	از اصح گفت آن علو همت
غیر نیت بکرد شب آن یار	هم ز سر مسافر و بیمار
نفل نیت کند درست بدان	تزو مار و زومه رمضان
هم تخلف ذلک دل صاف	شافعی را در این نیت خلافت
با چنین نیت مسافر یار	گر کند نیت این چنین بیمار
اصح قول او درست بدان	در روایت شد دست از نعمان
این سخن قول صاحبین است	آنچه قول اصح که زان نیکوست
شافعی را بود درین قولان	نیت مطلق اگر کند انسان
بست نغم که گشت از شعبان	در هدایه نوشته اند چنان
ماه میسد ماه نیک جمال	متوجه شوند بهر هلال
ورنه سه روز را کنند تمام	گر بیستند و در دنیا م
دارند روز و زومه رمضان	بعد سی روز عدت رمضان
روزه نیت کند که است و آن	روز شک شخص از ماه رمضان

بعد نماز شود باین نشان	بوده آن روز از ماه رمضان
گفت جائز روز روزه مکتوب	ورنه از نفل میشود محسوب
گر همان روز کرده است خطا	چونکه مطلق بود قضا مشمار
کرد نیت زواجی دیگر	نیست کرده کرده اند خبر
بعد طاهر شود اگر بر آن	بوده آن روز از ماه رمضان
از فریضه حساب یا بد او	در شعبان بود از او بر گو
یک سخن باشد از طوع آن	اصح از نیتش حساب بدان
کرده باشد تطوع نیت	نبود نیت و اگر نیت
روزه شک بر روز و معتاد	هر جا که موافقت افتاد
گر با جمیع روز و افضل دان	یا بیک روز آخر شعبان
روزه شک را به تنهائی	روزه دارد و در آنچه میانی
باز سه روز روزه داشت زیاد	بیکمان روز و ماهی افضل باد
قول بعضی شد دست فضل فضل	قول بعضی است عموم امی عمل
قول مختار چنین گفته	روزه دارد و بخش خود مفتی
فقوی بد بهجهامه المسان	منظر تازوال گردد آن
نیست معلوم ماه اگر این یار	میدهد فتوی بعد بر افطار
گر بود نیت یک انسان	هست فردا اگر ماه رمضان
روزه میدارمش والا نه	نبود اصل روزه نادان
گفت فرداش از ماه رمضان	گر بود روز و دهم از آن
چون شعبان گر بود نیت	روزه دارم روز واجب آخری
گفت اینهم که است عین است	چون ترد میان امرین است

بعد دانند که از میه رمضان
روز شعبان که بوده است اگر
روز شک تصد کرد اگر انسان
روزه دارم ز روزه مکتوب
هم همین قصد را که است گو
بعد ظاهر شد از میه رمضان
شخص بیند بلال را تنها
گرچه اینجا گواهی آن مرد
روزه آنکس نه داشت محکمیت
شافعی گفت هم کفارت است
کردی روز روزه ایست که تمام
بعد سی روز اگر کشاید حسیت
یعنی آن آدمیکه از این پیش
شخصی عدل گواهی نه است
بسماعلتی بود چو غم سام
خواه حسرت عبیدن یا مرد
نیم نوشتند بزرگان اخص
شرط باشد عدالتش اما
در قذف گرسه بود محدود
هم قبول آمده گواهی آن
بوالکلام که کرد اینجا یاد

بوده آن روز جائز است بآن
نمیست جائز و واجب دیگر
گر صیاح است از میه رمضان
ورنه از نقل میشود محسوب
در هدایه بود دلیل او
بوده آن روز جائز است از آن
روزه می دارد البته فردا
چون امام زمانه رو بر کرد
با دبر و می قضا کفارت نیست
روزه اش با جماع اگر شکست
روزه نکشاید و مگر با مسام
مرد مذکور را کفارت نیست
ماه را دیده بود تنها خویش
و او بر دید فصل را
می گیرد گواهی و می امام
امردین است قبول باید کرد
نمیست لفظ شهادتش مختص
قول فاسق قبول نه اینجا
بعد از آن تو به هم بگردد بود
و موطا به الروایت و این
فاسق اندرین گواهی و او

گفت دیدم بلال را این شام
امر کردی امامم آن یوم
هر که افطار کرد بعد از آن
شد قبولش گواهی یک کس
باز پیش از ثبوت ماه شوال
حسن از ابو حنیفه گفت چنین
وزن محمد است است امرا فطار
بگوید دو کس و آن
عدو ما که به گشت تمام
هم نوشت آن مکتوب ملت
تا گواهی جماعت بسیار
در هدایه که می کند تقدیر
از ابو یوسف طریق نورد
خواه باشند اهل معر ایشان
فرق نبود میان اینها
دیدت تنها بلال فطر انسان
هر چو گلبه دو مرد و او خبر
یاد وزن بود یا یکی زر جال
گر سماعلتی است گر موجود
نیست مقبول باشد از این کم
و سماعلتی علقه ای پیر

که گواهی و می گرفت امام
هر مسلمان که هست دارد صوم
قول عامه بود کفارت دان
صوم سی روز داشتند شش
نیکشایند یا نه در این حال
نکشایند احتیاط است این
در هدایه و دلیل هر دو یار
روزه دارند گفت در کافی
میکشایند قبول جمله امام
نبود در سماع اگر علت
نه به آن گواهی گوشتن یاد
گفت اهل محله است کشیر
هست اینجا کثیر نجیب مرد
و آنکه دارد و شود ز خارج آن
این همه در هدایه تعصیبهما
احتیاطا گمانی کشاید آن
گفت دیدم بلال فطر اگر
گر گواهی و هست بهر بلال
این گواهی قبول خواهد بود
گرچه اندر سماع ملت هم
در گواهیست فطر جمع کشیر

در بیان سبب عدم تصنیف کتاب حج

آرزو و دهمین من است
لیک و در خاطر من بنده
خود چهره غمزم این سفر کنم
بهرین بلده برای نادانی
زادانی که شیخ نامیدند
سنت مصطفی که داشته اند
بعضی از عالمان چنان شدند
قول او را پسند می سازند
زین سبب عالمان گیرند
خمر چرکین ربای دوزخ شوند
نام کرده بلولیان با تو
بس ز ناز که آشکار کنند
امر که مروج دین اند
حکم داران و در چنین باشند
یا رسول مفتوح الابواب
تو که قرنی منزلت داری
گو که چندی ز امتان من
آرزو می تو را با ما دارند
خالی از راه و از راه دارند
با وجودیکه در راه چاه اند

درست آمدم کتاب الحج
حضرت حق تعالی افکنده
بهر را از این کتاب سرگرم
خود رفتی است و مسلمان
خویشتر را بزرگ حق دید
رومی دل برده و شسته اند
فست از امور عامیان شدند
مال مردم گرفت می دارند
از برای گرفت گیرند
میدت بروشت بخون خوردند
نشانست بر سر دافو
از گناه و گریه عاکنند
خود با نسا کنند این
پس چگونه رواج دین سازند
امتان غمزم را در باب
عرض ما کن بحضرت باری
عاشق خاک استان من
لیک با و اعنا گرفتارند
باز در وقت رجا و اقبالند
و افکارند چشم در راهند

باید یکدالتفات حنا
آن غمیان عجب فروحال
آنقت بر ما توان و جیراند
جان ایشان صیده است لب
تشه لب بلده اندر و بر خاک
از حسا که است آب و بی
رومی آنها بسوی ماسازی
مثل محبون بکوی مانا لند
ویده شان شود چون گس با
گوی ای رهنمای نیکسان
ای مقرب تری مقرر بها
از دست از دست خویشند
ای فدای تو خاندان ما
آن کسی را که هست باشد
چون گدای آب تو نمکند
بهر ما است گنه کاران
خوش نمیزدوی و نمی خفتی
وقت آخر که مرگم بوده
روز بهشت که میشو و آغاز
مهربانی تو چنان باشد
از چه بود غم آن سبب کنند

کن از این مقام حزن جدا
پشته مانده از پر و بال اند
نمیت در مان که دست جنبانند
دل ایشان هنوز بسوی طلب
چه عجب از کرمیت ای پاک
پشته راقوت عقاب بهی
و اصل خاک کوی ماسازی
خاک مارا چشم خود مالند
عاشقان را این مشرف ساز
بهین آرزویشان برسان
جان شیرین رسید بر لبها
تا کشاید بسوی مارا
مال اهل عیال جان ما
و عوی دایع امتی باشد
آرزوی تراب تو نمکند
اشک چشم تو بود چون باران
امتی امتی همین گفتی
در زبان تو استم بوده
امتی گفتی گفت فیروز باز
امتی را که هوش آن باشد
پای از فرق سر چرخند

بلکه از چشم چون ناز و پا هر مشت که در سرتون بود	از برای تو ای حبیب خدا پرده آتش سرتون بود
همت است اینچنان بود عسرتا بود و زبان میکرد	روضه ات گرد آسمان بود تا ببالد بر و غنچه بود
با وجودیکه جسم پاک تو عزم آن شاه را اگر نکند	هست در روی ارض خاک تو از برای تو یار سر نکند
روز محشر ز خاک برخیزیم یا حبیب خدا میان بستم	بجمال تو چون نگه سازیم آنکه در کام اثر دها بستم
لیک امیدوار ازین پائیم لیک امیدوار ازین پائیم	مخلص از کام اثر دها بستم که با فسون لطف سازد پاک
ز هر یک که ریخت آتشناک بند و رانیت در جمیع حال	مهربان تر از حضرت متعال

حکایت

بش نواز رحمت خداوندی حضرت مصطفی شروع رواج	یک حکایت اگر فردی عرض میکرد در شب معراج
روز محشر تمامی بنده منکه باشم کتاب است خود	اولین آسمان شود زنده ده بدستم حساب است خود
تا که از حال است غم کیش چون که است عجب پریشانند	کس نداند از امتان پیش پای تا سر غریق عصیانند
گفت حق احمد تو موهوای من میخواهم اسی شریفی حال	هر که را نباشد آگاهی هم تو آگاه باشی از این حال

بیت	بین آن شه که اندر طرفه زمین گذشت از فلک با آرد و بین
نشد اگر کس ز ماه و هفت ز سر لامکانش گشت رفته	رسولی که شب معراج بر حق بشوی که در عصیان قیامت
اگر موحی زند از بحر الطاف اگر موحی زند از بحر الطاف	اگر موحی زند از بحر الطاف اگر موحی زند از بحر الطاف
چشم من هست چون تو مهربانی بر روز محشر با گردیم حیران	بفرق عصیان چون مهربانی بگیر این ست ماضی حیران
شعاع المذنبی و حبیب امید این ستای شاه کرم	کستاه امتانت را بطیب کستاه امتانت را بطیب
جسال با کمال تو ببینیم و گردنا به چرخان به ستلایم	گلی از وصل باغ تو ببینیم فرمانده ز سر تا پا بلایم
زورگاه الهی عذر ما خواه بگو که بنده ات گرچه گنهگار	که هستی تو بے محبوب است شود لیکن بود نام تو خفتار
تو بخشائی کرم کردی او ندارد هیچ نفعی از اعمال	مدبران روز محشر پرده او که ضلوع کرده عمر خود در سال
بقید نفس شیطان گشته پاست ازین بندش خلاصی ده خدایا	از غمی بسی در چرخ و تاب است نگرد از زهره آفت بلا
مقام لی مع الله عطا کن برون کن از لباس عجب هستی	به سوی خویش او راه و اگر کن پوشان خطی از حق پرستی
برون کن از لباس عجب هستی و تقوی و ورع بر سر بنده ملج	تو بحر جنتی او هست محشر تو بحر جنتی او هست محشر



ک نذر

۱۳۰

خاتمة الطبع

کاف کلیمہ رزکات نو شمار خاتمة الطبع روزه حج

الحمد لله على احسانه واصلوته على رسوله وجميعه في كل مكانه والتميمه
على الامن خبانه وعلى اصحابه بصدق لسانه که درین زمان بین اقرا
کتاب تقوی نصاب مسائل فی تطہیر البیوتین مسلک المتقین مولفہ
عالم اجل علامہ اکمل معروف جہان صوفی الہ یار خان کہ در
مسائل ضروری نماز و روزه و زکوۃ و فطرہ و وجیزیت کتب النفع
سہل متنع در مطبع فیض مطبع جمع بود و سخا منیع کرم و عطا بحر نوال
فی افضل مشہور نزدیک و دور جناب نشی نول کشور اتقاء اند
بالاقبال الی یوم المنشور بصحت یابندی اصل بقام لکن حضرت کج
طبع گردید

قطعی نسخ سابق از نتیجہ طبع موزع کامل نشی جگہ اندیال عاقل

چو صد فی صاف و نیک طینت خدا شناس حقیقت آگہ
منویر تالیف خوش کتابی کہ بہت بیشک پیراز مسائل
و مطبع نامی زمانہ بشاعت پذیرا کنون
کہ طبع گردید بودہ زیبا کتاب تقوی نوشت عاقل

نومار رزکات روزه حج

ک نذر کان کلیمہ

۳

نہرست کتب

فتاوی عالمگیری - علمائے متفق ہو کر مسائل
ضروریہ فقہ عبادات اور معاملات کا ایک اسٹے
درجہ کا فیض و عمدہ دولت عالمگیری میں بموجب مجوزہ
یاد شاہ کے بنایا جسکی چار جلد ہیں کاغذ سفید
۱ جلد اول - جیسین مسائل کتاب الطہارت سے
تا کتاب الحج ہیں -

۲ جلد دوم - کتاب النکاح سے تا کتاب تقوی
سلسلہ ہندو جلد اول و ثانی کیجائی -

۳ جلد سوم - کتاب البیوع سے کتاب الغصب تک
۴ جلد چہارم - کتاب التفسیر سے تا کتاب الفرائض
العیضا - کاغذ خالی -

۱ جلدین - اولین -

۲ جلد ثانی -

۳ جلد رابع -

یہ فتاوی کثیر الفصاحت کمال درجہ کا مستند اور
متداول ہو کہ تمام قلمرو زیر بلاد اسلامی میں
اسی فتاوی کے مسائل پر خواجہ ہائل عبادات سے
ہوں یا معاملات سے علمہ آمد اور انجناخ
کار عدالت اسلامی کا اسی کتاب کے مسائل پر
موقوف ہو اور علماء ہند کا اسپر
اتفاق ہو کہ کیا غریب منعت چھاپہ کی اختراع
ہوئی ہو کہ جسکے ذریعہ سے ایسی کتابیں
بڑے بڑے حجم کی خوشخط اور صحت میں خوب

میسر آجاتی ہیں اور اس ارزانی کے ساتھ
تمام ملک محروسہ اسلامی و غیرہ شہر میں
مل سکتی ہیں یہ انسان کو مہربت مواہب
قطعی الہی سے تصور کرنا اور شک و جالانے کا مقام
لستہ اہل علم ایسے گوہر ہے بہا کو فقہ جہان خرید فرائض
یعنی شرح ہدایہ - حامل المتن اور حاشیہ پر پورا
ہدایہ بھی چڑھا ہو مولفہ شیخ ابامحمد بن احمد العینی
یہ شرح بہت کیا اب اور نورات سے ہر
سارے ہندوستان میں تلاش صرف ایک
کتاب ہم پہنچی جسکی نقلی سو کو تفتیت و کوشش
نام چھپی یہ کتاب چار جلد میں ہو -
۱ جلد اول - کتاب الطہارت سے تا کتاب
الحج و توکڑے یعنی دو حصہ ہیں -
۲ جلد دوم - کتاب النکاح سے تا کتاب الوقف
و توکڑے یعنی دو حصہ ہیں -

۳ جلد سوم - کتاب البیوع سے تا کتاب الغصب
۴ جلد چہارم - کتاب التفسیر سے تا مسائل شتی
در مختار فی شرح تنویر الابصار بہت عمدہ
فتاوی اہل السلام کے مسائل اور فتووں کا
اس کتاب پر زیادہ دار و مدار ہے - اولی اسکا
تنویر ابصار ہی ایک جامع کتاب ہے
اور جب اسکی شرح ہوگی بھر کو کوئی مسئلہ کوئی
احتمال کوئی خبری مسئلہ باقی نہ رہا مانا بافضل

اولا نامشہور خاص و عام گروہ اسلام محمد علیہ السلام
 حنفی اسکے مصنفین سبحان اللہ خدا سے
 تعالیٰ نے استخراج مسائل اور اختراع فریات کی
 نوت استعدادی اور ملکہ راخہ انکو ایسا
 عطا فرمایا تھا کہ حتی الوسع انھوں نے اپنے
 بحر اور فضیلت سے کہی بات تمام نہیں
 چھوڑی۔ احتمال سے احتمال اور جزئی سے
 جزئی اور ملکہ سے مسئلہ پیدا کیا ہو اگرچہ ملوفقہ
 بہت سے فتاویٰ مثل فتاویٰ عالمگیری
 اور فتاویٰ قاضی خان اور فتح القدیر اور
 عینی اور کنز الدقائق وغیرہ کے تصنیف ہوئے
 ہیں اور ہر ایک کی شان علیحدہ علیحدہ ہے
 مگر جس فعل اور رابطہ اور انکشاف مسائل کی
 کتاب تصنیف ہوئی ہو اسکا طرز ہی سب سے
 نزال ہو عبارت نہایت صاف اور پلید ہے
 حسین اجنبی اور غریب افت نام کو بھی نہیں
 اور حنفی الحقیقت ایسے عالیشان فتاویٰ کی
 ایسی ہی نام نہم عبارت ہوئی چاہیے۔
 اجلہ اول کتاب الطہارت سے کتاب الحج تک
 ۲ جلد دوم کتاب النکاح سے کتاب الوفاق تک
 ۳ جلد سوم کتاب البیوع سے کتاب النضرب تک
 ۴ جلد چہارم کتاب الشفوع سے مسائل شتی
 فتاویٰ قاضی خزان مصنف قاضی حسن بن

منصور بن محمد و آذر خندی مع فتاویٰ ملکہ جانیہ
 بڑے رتبے کا فتاویٰ ہو قبول العلماء بڑی
 کوشش سے بہ صحت تمام چھپا ہوا جلد پنجم
 ۱ جلد اول کتاب الطہارت سے کتاب الحج تک
 ۲ جلد دوم کتاب النکاح سے کتاب الوفاق تک
 ۳ جلد سوم کتاب البیوع سے کتاب النضرب تک
 ۴ جلد چہارم کتاب الشفوع سے مسائل شتی
 اور اکثر ابواب انکا اسی کے مسائل پر عمل ہو
 ذخیرۃ العقبی حاشیہ شرح وقایہ کا مصنفہ علامہ
 آخوند خراسانی جلد چہارم کا مکمل ہو کر
 ملا مشہور حاشیہ شرح وقایہ مصنفہ ملا آخوند
 کتاب البیوع سے کتاب الوصایا تک
 مختصر وقایہ مصنفہ صدر الشریعہ عبد اللہ
 اسپین کتاب الطہارت و کتاب النکاح و کتاب
 البیوع و کتاب الشفوع کے چاروں حصوں کا بیان
 فتاویٰ کنز الدقائق و حنفی مصنفہ عبد اللہ
 بن سعود النضرب چار جلد ہیں کتاب الطہارت
 و کتاب النکاح و کتاب البیوع و کتاب الشفوع
 متعلق بہ سب مذکورین دو ہر احاشیہ ہے
 قدوری مصنفہ ابو الحسن بن احمد بن محمد
 بن جعفر البغدادی تصنیف علامہ فرنگی محل طبع
 ہوئی ہے۔





